The History of Jhung Seyal

By Noor Mahomed Chela of Wasoo Ustana

Meerut

1863

Preface

The work now offered to the Public
s commenced some years since by the
thor, at my request, and at his death
ear ago, it had nearly been brought
conclusion, I had a twofold object
view:— I was desirous of acquiring
re knowledge of the history of the
trict over which I then presided and
had often occurred to me, that by the
npilation of local annals, a better
owledge of the domestic history of
dia might be obtained.— In further=
ce of this view I purposed procuring
milar compilations of the history of the
maining districts of the Mooltan Division
d although circumstances have prevent=
this I trust that the object may not
bandoned.—

The Syal tribe occupies an im=portant position in the central districts of the Punjab. Although Jhung may be considered its chief seat, colonies of the tribe are to be found scattered over a vast extent of territory from the northern mountains to the Province of Sind. Boasting a Rajpoot origin the Syals were converted to the Mahometan faith and in the thirteenth century migrated to the Punjab to occupy the vacant lands which had been depopulated by the ravages of the Mahometan invasions. During the convulsions which followed the destruction of the Turkish Sovereignty of Dehlie by Tymoor, the Syals under their leader Mulkhan were strong enough to erect a principality whose capital was Jhung and which either independently or in sub=jection to the Mogul Emperors continued

flourish until it was finally overthrown
in the beginning of the present century
by the ~~virtuous~~ victorious arms of the Khalsa. —

Nor is the Siyal History without
its romance, the lives and misfortunes
of Heer and Ranjha (the Hero and
Leander of India) have been sung
and celebrated by poets in Persian,
Punjabee and Oordoo. — Heer was a
lady of the Siyal tribe and her memory
is still preserved by an annual fair held
at her cenotaph near Jhung. — The lovers
are supposed to be still alive and to enjoy
eternal youth in some remote insular
Eden in the Southern Ocean. —

It ~~will~~ would be ungrateful to the me-
-mory of a worthy man to give this work
to the Public without some notice of the

Author. — Noor Mahomed Chela was a landed proprietor in the Jhung district but for three generations his family had been noted for their learning. — Noor Mahomed was well versed in Arabic and Persian literature and in Mahometan Law and was the author of a small work on Logarithms. — He had acquired some knowledge of European History and Geography through translations. — A thorough observer of the ~~rights~~ rites of his own religion, he was not only not a bigot, but regarded with liberality and esteem, worth under every profession of faith, upright in his conduct and dealings, he was respected by all classes. — In law-suits and other disputes his aid as an arbitrator was eagerly sought for he was never known to give
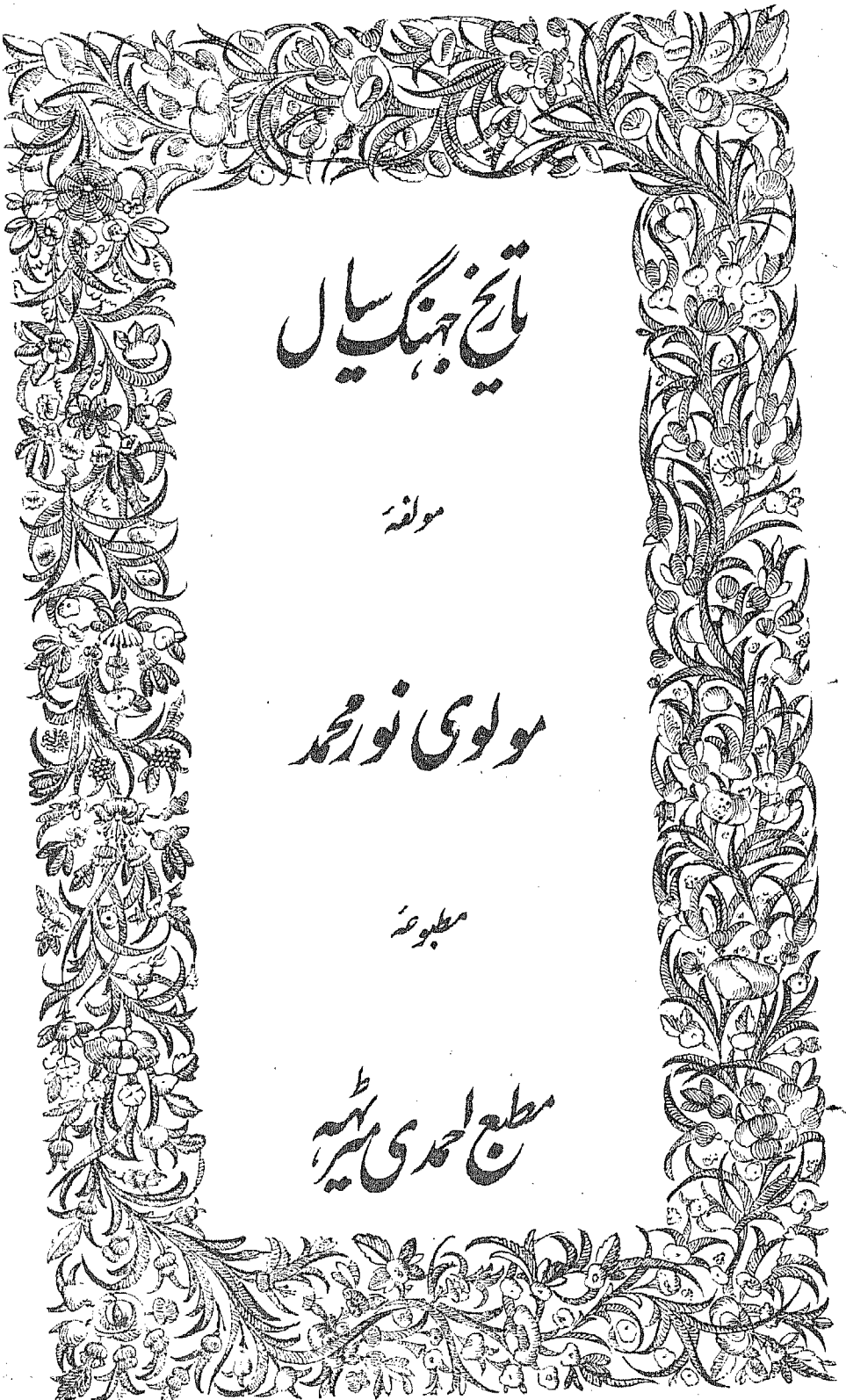
in unjust decision, — I have met with few better deserving of the name of an honest man

G. W. Hamilton

1st July 1863.

نقشہ پیمائش ضلع جھنگ

تاریخ جھنگ سیال
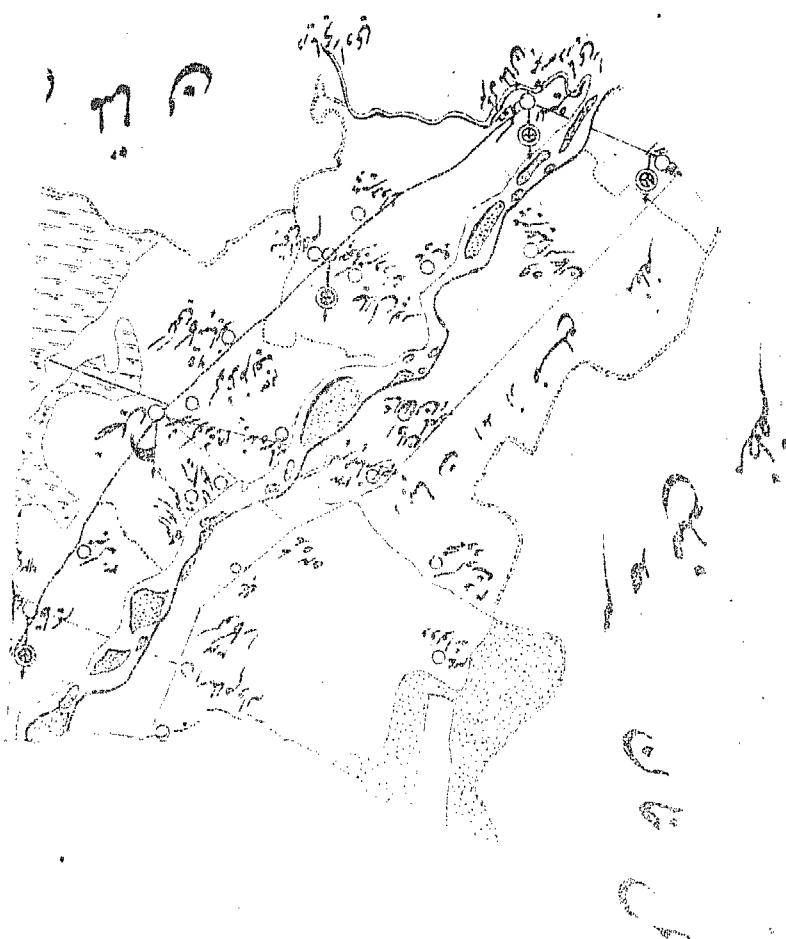
مؤلفہ

مولوی نور محمد

مطبوعہ

مطبع احمدی میرٹھ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی خصوصًا علی سیدنا و مولانا محمدن المصطفی و آله
و اصحابه اولی المجد و التقی اما بعد میگوید کمترین بندگان نور محمد قوم سیال عرف چیلا
که چون بتقریبی در خدمت جناب فلک قباب صاحب المروة الکاملة و الفتوة الشاملة
ذی السکینة و التواضع عن علو حشمته و شوکته اهل الکرم و السماحة المتمسکی اذیال دولته
المتخلق باخلاق الکرام المتحقق باوصاف الاشراف الاعلام ولی الحلم و الحیاء مربی
العلم و العلماء الجناب المعظم المکرم المیجر الجارج الویم هملٹین صاحب بهادر
الکمشنر الاعظم لازال قدره الاعلی و ساده الدولة العظمی و مزینا لمسند الریاسة الکبری شرف
باریابی حاصل میشد اگرچه از فرط حیا صراحتًا نمیفرمودند مگر کنایتًا از محاورات شریفه مسترشح
میشد که جناب ممدوح از کمترین تالیف تاریخ جهنگ سیال که بنده هم ازین قوم است
خواهشی میدارند تا که از جانب کمترین کنایت بصراحت انجامید و باوجود قصور بضاعت و طول
شغل بتالیفش مشتغل گردید و چونکه سابقًا در تاریخ کتابی مولف نبود مگر سیالنامه نامی
اوراقی چند نزد قانونگویان قدیمی جهنگ که صرف بر بعض قصه ولیداد خان و چند حکایات

عنایت اسد خان و پسر انش منحصر بود کمترین بر کس را از ضعیف العمران وغیره که مطلع
بودنش بر قصه ظن یا سماع افتاد نزد خود خوانده یا خود نزدش رفته استفسارها نموده و بعده
در هر امری بکثرت رُوات یا معقولی روایت ترجیح داده کاربند شد و چون اقوام جهتاکه
میراثیان سیال اند و برهمنان گینهدر که اول برهمن سیال اند و برهمن مونگا که خاص باقوام
بهرهی تعلق دارد از هر قوم سیال که وجه میراث میگرفتند بر نسب نامه اش اقتصار نموده بانساب
دیگر اقوام نمی پرداختند ازینجهت برای دریافت نسب نامه اقوام سیال بسیار کسان از
جهتاو برهمن ملاقات ضرورت افتاد و نسب نامه سیال تا اسمای آنانکه بنام شاخ های
مختلفه معروف گشته اند بکمال احتیاط و تصحیح ترتیب داد و از انجاکه عادت اضطراری
کمترین ست که کلام طویل مسجع با سجاع شاعرانه و موشح باستعارات منشیانه را پسند
نداشته سادگی را کار میبندد و خود کتاب علمی را از تاریخ وغیره طوالت لاطائل بی موقع
و نامناسب و علی الخصوص غرض اصلی تالیف این رساله بنظر در آوردن جناب ممدوح
ممدوح خود منظور بود و صاحبان عالیشان از سماعت زیادات لاطائله احتراز و بر
مطلب ضروری اقتصار می پسندند بناءً علیه اختصار را مد نظر داشته و از عبارات بیجا پیچ
منشیانه دامن چیده بر عبارت ضروری اقتصار رفت تا که رساله بر سه رکن ترتیب یافت
رکن اول در قدوم و سکونت سیال در این ملک و نسب نامه شان رکن دوم در
ریاسات سیال و سائر حکام لغایت حال رکن سوم در احوال ضلع و اطوار سکنه و مانند آن
و چونکه صاحب ممدوح بمنزله موضوع اول و علت غائی رساله هستند بعد ترتیب و
تکمیل اتحاف خدمت اعلی منقبت حاشیه نشینان بساط محفل اجل صاحب بهادر ممدوح
دام اقباله و اجلاله ساخته آمد امید که براه اخلاق کریمانه رتبه پذیرائی خواهد یافت

رکن اول قدوم سیال درینملک و نسب نامه شان ذکر انتساب جهنگ بسیال

پوشیده نخواهد بود که ملک جهنگ سیال بنام قوم سیال منسوب ست چنانچه نامش جهنگ سیال
بترکیب اضافی از دیرباز تا حال بر السنه که و مه دائر و سائر شده آمده و بهت صرف حالا در
دفاتر سرکاریه باستفادهٔ اختصار بر لفظ ضلع جهنگ اقتصار رفته پس چسان از انتساب بسیال
سر توانند زد و حال آنکه هیژده پشت سیال را اینجا بقدر سه نیم صد سال ریاست بالاستقلال
در او بهم رسانیده مانده اند چنانچه تفصیلش آمدنیست و بعد ازان نیز گاهیکه باتفاق گردش زمانه از
حکام سرکاری خالی میگردیده ریاست عامه در او اقوام سیال را مسلم میبوده است و بالفعل
نیز اکثر زمینداره این ملک و بنای شهرها و دهها ازآن قوم سیال و انچه بقبضه دیگران آمده
یا بطریق جاگیر و دهرم ارته و انعام و یا بصیغهٔ بیع و دست بها و گرو و غیره از طرف سیال
خواهد بود و اندک خواهی یافت که بتوارث جدی شان از رسیده باشد و خود شهر جهنگ
که این ملک بنامش معروفست بنا نهادهٔ رئیس اول قوم سیال ست
پس اگر انصافی رود بهر وجه نام سیال برآن شایان و زیبا ست

اسمیه و ولدیت و قومیت و وطنیت رای سیال

جد اعلی قوم سیال مسمی رای سیال یا رار سیو بنا بر اختلاف قولین پسر رای شنکر قوم
پنوار از اقوام راجپوت هندوستان ست گویند دار الامارت و وطن اصلی قوم پنوار ملک
دهار انگری بوده است چنانچه راجه بهوج از مشهورترین راجهای قوم پنوار ست و بعد کثرت
قوم در دهار انگری نگنجیده ازانجا باطراف و جوانب پراگنده اند و جم غفیر ازانها در حدود
بلدهٔ جونپور رخت اقامت انداخته اند و متوطن گردیده و رای سیال انجا بخانه رای شنکر تولد
یافته و بسن تمیز رسیده است و قوم برهمنان و جهتیان در اسمیت و مختلف ست قول بعضی آنکه

رای سنگر را سه پسر بوده سیئو و ٹیئو و گهیئو قوم سیال از اولاد سیئو ست که بعد الحاق (وال) کلمهٔ نسبت سیئو وال و بکثرت استعمال سیال شده و قوم ٹوانه که بطرف شهپور و نور پور و هنبه که و آنحدود سکونت گیر اند از اولاد ٹیئو که بالحاق (آنه) کلمهٔ نسبت ٹیئوانه و بکثرت استعمال ٹوانه شده و قوم گهیبه که بطرف پنڈی گهیبه و دهن گهیب سکونت پذیر اند از اولاد گهیئو که بالحاق (به) کلمهٔ نسبت گهیئوبه و بکثرت استعمال گهیبه شده و کلمه به و چه در آخر اسم آوردن در بعض ملک برای اهمیت قوم بسیار مروج است چنانچه اولاد نور را نوریه و نوریچه میگویند و بقول بعضی آنکه پسر رای سنگر همین یک مسمی بسیال ست ابتداءً بلا الحاق کلمه و بعد ازان اولاد او نیز بهمان اسم معروف شدند و اقوام ٹوانه و گهیبه اولاد بنی اعمام سیال بوده اند فقط

ورود رای سیال به پنجاب و اسلام او

و سبب ورود رای سیال وغیره پنوار در ملک پنجاب خلفاً عن سلفٍ چنان متواتر شده آمده که در زمانِ عملداری سلطان علاؤ الدین غوری در بلدهٔ جونپور درمیان اقوام راجپوت سکنهٔ جونپور خانه جنگی وقوع یافته و نوبت بکشت و خون رسیده است بدین سبب چندکس از رؤسای قوم پنوار که بعد ازین ماجرای گزارش شان دران ملک نمیتوانست شد از انجا برآمده مع خدم و حشم و برهمنان و سائر متعلقانِ خود وارد ملکِ پنجاب گردیده برای حصول معیشت باطراف و جوانب سکونت گزیدند که اینچند اقوام پنوار سیال و کهرل و چدهر و ٹوانه و گهیبه و کهیرا وغیره که دران ملک اند از اولادِ آن اشخاص اند و چون دران وقت درین ملک دولتِ اسلام شیوع یافته و بسیاری از بزرگانِ دین اسلام بدعوتِ دین و امر بمعروف معروف و منصوب بودند رفته رفته آن اشخاص را بشرفیابی ملازمتِ ایشان سعادتِ اسلام نصیب گردید چنانچه رای سیال را بخدمتِ فیض موهبت حضرت بابا شیخ فرید الدین گنجشکر اجودهنی قدس سره العزیز که در قریهٔ اجودهن

حالا معروف به پاک‌پتن واقع ضلع فتحپور گوگیره که قبر بابا صاحب نیز در آنجا معروف است بزرگ
بودند که بسکونت میداشتند و صیت خداداني و خداپرستي حضرت ایشان گوش زد اهل آفاق
بود اتفاق صحبت افتاد و بمعاینه تواتر کرامات و حسن مکارم اخلاق که خارج حیطهٔ امکان
است فریفتهٔ خدمت شان مشرف اسلام شد و چندگاه بحضور مانده تعلیم احکام دین
گرفت و اگرچه برای وجود خود رای سیال تاریخ معین معلوم نیست مگر از تاریخ
وفات بابا صاحب که در سن ششصد و شصت و چهار هجری واقع شده تخمیناً میتوان گفت
بدان نگوییم که اسلام رای سیال البته در آخر عمر بابا صاحب که ایام کمال و قوت
دعوت ایشان بود اتفاق افتاده باشد اگر قبل از فوت ایشان تخمیناً ده سال مقرر کنیم
میتوان شد که اسلام سیال در سن ششصد و پنجاه و چهار هجری رو داده باشد و چون سیال
تا که خدا بود البته در عهد جوانی آمده باشد و لیکن اول جوانی هم نتوان گفت که سن
بیست سالگی کما ینبغی باشد چه این سن کمال امتیاز را بر نمی تابد و چهل سالگی هم
نرسیده باشد که این سن قریب شیخوخت و پیری است پس بقرار دادن سی سال سن
او در آن وقت تولدش در سن ششصد و بیست و چهار هجری تقریباً میتوان بود

ازدواج و فرزند آوردن رای سیال

بعد چندی بابا صاحب او را رخصت داده فرمودند که حالا من برای تو سکالی معین نمیتوانم کرد
لیکن دامادی تو بجانب شخصی از قوم اشراف شده از آن عورت ترا اولاد بسیار بوجود خواهد آمد
و بعد چندین مسکن و راج اولاد تو در حدود دکهر جهیلم و چناب در ملکی که جهنگ خوانند نامیده خواهد شد
و یک فقیر از فقرای خود مسمی جهنتا که جهنتیان از اولاد او بند همراهی او داد و در این اثنا بوقتیکه
از حد جهنگ رسیدند او بعد لبوی عرض نمود که من برهمن خاندان شما ام و شما جهان منید و حالا

شما زنار گسسته به بقعه دار اسلام شدید مرا چه حکم است رای سیال براه تلطف و مروت او را
گفت که تو برفاقت ما از وطن مالوفه و باقی جهانان بریده باینجا رسیدی و تعب سفر و رنج
فاقه بهمراهی ما کشیدی از طریقه شرفا نیست که ما از تو بگسلیم تو همراه ما باش ما هیچگونه از
تو عدول نخواهیم کرد و وصیت کردم اولاد خود را که از اولاد تو عدول نخواهند کرد و وقتیکه
آثار مژده بابا صاحب ظهور گرفت در تمام راج خود برای اولاد تو وجهی مقرر کرده خواهند داد
فقط برهمن خوشدل گشته باز برفاقتش مستعد شد که قوم برهمن معروف گهیند از اولاد
اویند و تا حال از قوم سیال میراث گیری میکنند القصه رای سیال رهگرای سفر گردیده
بانتظار طلوع نیر بشارت بابا صاحب گرداگرد ملتقی النهرین که نشان داده بابا صاحب بود
میگشت مگر در اینجا روایت بعضی جهتیان ست که بعد رخصت از خدمت بابا صاحب در موضع
که حالا نیز بسیال کوٹ معروفست چند روز اقامت کرده برای دفع اعادی و ناخفتیان
گرد نواح حصاری خورد بنا کرده است فاما کثرت و قوت گرد نواحیان و نا انصافی
شان تاب سکونت نداده از انجا باز خانه بدوش گردیده اند فقط بهر صورت مرور روزگاری چند
آثار دعای بزرگوار بظهور آمد که بهادر خان نامی سیکن زمیندار کلان از کلانترین سیکنان سکنه
علاقه ساهیوال ضلع شاه پور از آب و تاب وجاهتش شرافت خاندانش بقیافه دریافته
بدامادی خودش امتیاز بخشیده دختر خود موسومه سوهاگ او را تزویج کرده داد که رای سیال
را از وی سه پسر متولد شد اول بهرمی جد اقوام بهرمی دوم کوهلی جد اقوام کوهلی سوم مهنی
جد اقوام مهنی و اول تقسیم اقوال سیال براین سه قسم است می آرند که هر سه طفلک
در خردی با هم بازی میکردند بهرمی نرگاوان از سفاله مقرر کرده همچون زراعت پیشگان
کار زراعت پیش گرفته و کوهلی رئیس شده نشسته و مهنی بر زدی آمده آن نرگاوان را

بزدی می برد و بهرمی پیش کوهلی براد خواهی میرفت و کوهلی استرداد نرگاوان سفالین
از جهنی نموده اورا حکم سزا میداد درین اثنا مردی از اهل باطن بر ایشان گذر کرده
تماشای بازی ایشان نموده گفت که اولادشان هم برین منوال خواهند بود اکثر اچنانچه
ریاست بخاندان کوهلی تعلق داشته و بهرمی اکثر زراعت پیشه می بوده و اقوام جهنی
بتاخت و تاراج و دزدی سر برآوردند بعد ازان بهرمی را شش پسر شدند اجهرا بیترا
بهارته جیرته ڈهڑها کولا ازینها جیرته لاولدست و کوهلی را سه پسر شده بهوپتی
باسرو بهنیه و باسرو لاولدست و جهنی را چار پسر شده موکلو سنجرو لکهنو
پاندهو ازینها یک موکلو عقب دارست پس ستال را سه پسر و سیزده نبیگان
آمدند چنانچه مشهورست و عقب او از هشت نبیره باقی ست و باقی پنج لاولداند در پنجاب
جهتیان میگویند که همه را عقب ست مگر عقب شان اطوار رای زادگی گذاشته
به پیشهای دیگر درآمدند و بعضی اقوام کمینه را مانند سرتراش و کفش دوز و ملاح و نداف
وغیره بنام سوی ستال وغیره موسوم داشته داخل ستال میسازند لیکن این قول
بچندین وجوه قابل اعتبار نیست اول آنکه برهمنان نیز درینباب تکذیب شان کرده
می گویند که این همه لاولد بوده اند و اگر کسی را عقبی شده تا چند پشتها آمده باز
نیست شده بهر صورت حالا عقب ایشان موجود نیست دوم آنکه همه ایشان مالدار
بوده اند کدام ضرورت شان را افتاد که به پیشهای کمینه درآمده اسم راجپوتی از
خود زایل کردند سوم اگر ایشان از ستال بودندی تا فیما بین خاص و عام معروف
بودی که فلان قوم ملاح یا سرتراش از فلان قوم ستال ست چنانچه قومیت دیگر اقوام
ستال نزد هر کس از سکنهٔ اینجا معروف و مشهورست و درینجا سوای بعضی جهتیان

کسی باین قول نمی گراید درین صورت چنین دلچسپ می گردد که چون قوم جهتیان
میراثی وطمعدار گشتند در نسب نامه سیال خیانت ورزیده اقوام کمینه درج نمودند
ومردم کمینه نیز گفته شان را ذریعهٔ فخر انگاشته در داد و دهش شان افزودند
ومیتواند که این اقوام کمینه از اولاد اشخاص رعایای رای سیال بوده باشند
که برفاقتش از مسکن اصلی کوچیده بهمراهی او در سفرها میگردیده و بهمسایگی
او در پنجاب بلکه چناب سکونت را گزیده اند و چونکه بزبان جهتیان و خود اوشان
بحرف سوی سیال وغیره معروف میشوند شاید که ترجمه لفظ سوی رعیت یا
همسایه یا متعلق و مانند آن بوده باشد و بدین سبب نام سوی سیال برایشان باقیماند

سکونت سیال بریگستان واقعه غربی ضلع جهنگ

چون اولاد رای سیال بسیار و مالداری شان بیشمار شد از علاقهٔ سابقه که سجده و اقوام
میکن یا شمال رویه از انجا یعنی موضع سیالکوٹ چنانچه قول بعضی جهتیان ست ساکن بودند
بطور خانه بدوش برآمده در ریگستان که غربی ملک جهنگ بالای کچهی واقع ست و بعض
کاوچری بطریق اهل خیمه و بیابانها سکونت گرفتند و کچهی بزبان پنجاب زمینی را خوانند
که مابین نهری و ریگستان یا کوهستان باشد لهذا این زمین را که غربی نهر جهلم و
چناب و شرقی ریگستان واقع ست کچهی نامند خاصه خطه که در دفاتر شاهیه باسم
کلابهک درج که حد جنوبی او محمود کوٹ حال علاقه ضلع جهنگ و حد شمالی او خوشاب علاقه
ضلع شاهپور ست و سیال همواره انتظار دعای بابا صاحب مرکوز خاطر داشته از
گرد اگرد جهنگ یعنی جهلم و چناب دور نرفتند و این وقت مسکن سیال از بالا کچهی تا موضع
منگیرا علاقه نیا واقع بود چنانچه از بس حالا نیز از کچهی رو به منگیرا نهد سیال زار سکونت

سیال جابجا خواهد دید در میان چهپر و در بعضی جاها نشان چاهان پخته میدیدند و دهقانان پر میگویند که این چاهان از آبادی سیال میبوده اند حتی که سکونت قوم کهرمی و متعلقانش گرداگرد موضعی از ریگستان که به بهرمی ٹبه معروفست آنجا میبود و سکونت قوم مهنی و متعلقانش در موضعیکه به کوٹ مهنی معروف و بشمالی طرف از بهرمی ٹبه بفاصله دو کروهی کوٹ شاکر واقع بچهی علاقه تهانه قادرپور غروب رویه واقع است اختیار افتاده بود و باش قوم کوہلی و متعلقانش بموضع منگیرا مذکور و موضع اموآنی که حالا نجیدر آباد هم معروفست و گرداگرد این مواضع میبوده و منگیرا بنام مانگ و اموآنی بنام امو پسران دهراج قوم کوہلی نامیده شده که بیان مانگ و امو مذکورین در نسب نامه خواهد آمد بالجمله تا پنج شش پشت در ریگستان ساکن بودند و در آنجا دیگر کسی رئیس بالاستقلال معین نبود هر کس بهر جا که میخواست بزور بازو و دفع دزد و راه زن میکردند اگرچه هر سه قوم سیال را رئیس علاحده از قوم خود نیز بود لیکن ریاست عامهٔ ایشان بخاندان کوہلی تعلق میداشت و حل عقد مهمات برائی مفوض میداشتند

توطن سیال بچهی و دهن و چناب

و چون آمد و رفت ایشان در کچهی صورت میبافت و آنجا مسکن عمارات و رونق زراعات و سایهٔ اشجار و روانگی انهار میدیدند و خوشباشی و خوب معاشی سکنهٔ آنجا می پسندیدند و مژدهٔ ریاست خود هم درین نواحی شنیده بودند آخر بزراعت پیشگی راغب شده در عهد چوچک پسر چوٹ قوم کوہلی که آنوقت رئیس کل اقوام سیال بود در کچهی فرود آمدند چوچک در موضعیکه حالا بموضع کوتلی باقرشاه علاقهٔ تهانه اوچ معروف است فرود آمد و قبر او نیز در آنجا معروف هست و آسیدونا برادر زادهٔ چوچک که جد اقوام رجبانه و جهجانه و سوبانه است شرقی موضع چهدر بموضعیکه حالا بنام لوهارانواله معروفست سکونت ورزید

و سیکها برادرزادهٔ چوچک که جد قوم گهانه است مع بعضی دیگر از برادران بموضع لونابهتهٔ
سکونت گزیدند و چاهان لاوارث که در انجا یافته میشوند همه ساخته و پرداختهٔ ایشانند
و قوم دهراج از کوهلی بر کنار غربی و شرقی ملتقی النهرین که بگذر ترهمون معروفست رخت
اقامت انداختند چنانچه قوم ملکانه از قوم دهراج در موضع ملکانه و قوم امرانه در
موضع اتهاران هزاری و لطیف شاه زمیندار میداشتند لیکن الکنون امرانیان
همه پراگنده شده رفته و زمینداره شان بدست دیگران افتاده و قوم دهراج و قوم
همرانه از دهراج را شرقی ترهمون مواضع معروف است و اولاد صاحب و در چوچک
که حالا اقوام ایشان باسامی مختلفه از کهچیانه و دهیدوانه و میانه و سدهانه و سنانه
و غیره موسوم اند و فی الاصل همه قوم صحابه اند از کچهی گذشته در وچهن که نام دوآبهٔ
جهلم و چناب است ساکن شدند چنانچه حالا نیز نشان از انجا مواضع معروف است و قوم
بهرمی اولاد چیلا و اولاد سنپال و غیره نیز از کچهی گذشته در وچهن شمال رویه از مساکن
قوم صحابه در زمینی که تا حال به تبهٔ بهرمی معروف است مقیم گشتند مگر بعد چندی قوم سنپال
از وچهن برآمده بهشت کروهی جهنگ بجنوب رویه که مقبرهٔ پیروالهٔ و ماچهی سلطان در انجا
واقع است رفته سکونت اختیار کردند و سبب در رفتن ایشان از وچهن آن بود که قوم
چدهرر بر ایشان تاخت آورده وریام پسر سیسره را که رئیس ایشان بود در
زمینی که به من کالا معروف و قبر وریام هم در انجاست و حالا قوم بالی آنجا سکونت
میدارند بقتل آوردند پس قوم سنپال بخواهش کینه کشی از قوم چدهرر بر کنارهٔ شرقی
چناب که مسکن چدهرر نیز بعقب همون کناره بود سکونت گرفتند تا که بوقت تاخت
آب درمیان حائل نباشد و سد راه نگردد و آنجا اقوام سنپال بسیار افزودند

وآباد دیها کردند که تا حال نشان قلعه جات ایشان وچاهای پخته بسیار موجود اند
وبعد ازین اقوام سنیال هر جا که هستند در حد شورکوٹ یا راوی به ازینجا رفته اند
وقوم مهنی در کچهی سالی کما بیش اقامت نموده باز بجانب شرقی چناب شمال رو
از جهنگ گذر کردند تا هم بهیچ زراعت مشغول نشده پیشهٔ مالداری میداشتند
واقوام مهنی را تا بعهد ستی پسر مانگهرا که رئیس خاص قوم مهنی بود پیشهٔ مالداری
بوده ستی مذکور ده معروف موضع ستیانه آباد کرده آنجا زراعت پیشه پیش گرفت
وبعده پسر او کهیوا خان ده علاحده معروف موضع کهیوا آباد ساخته آنجا
بشمرد اقوام مهنی برای ریاست کسبری مقرر کرد که ذکرش خواهد آمد

مجمل قصه هیر و رنجها

چونکه قصه هیر ورنجها از مشهور ترین قصهاست ذکرش مناسب دانسته بطور مختصر بیان
نموده می آید که دهیدو نامی شخصی از قوم رنجها که مسکن شان به تخت هزاره معروف
ست از برادران خود رنجیده دل شده و درین ملک آمده پیش چوچک مذکور مزدوری
اختیار نمود وچونکه در خدمت مواشی مهارت خوب داشت چوچک لیاقت او در یافته
از دیگر مزدوران خود که خدمت گاومیشان بسپرد شان بود مزیت داد درین اثنا
میان هیر دختر چوچک ورنجها مذکور تعاشق افتاد گویند که عشق هیر ورنجها
روحانی بوده که از تناسب وتشاکل ارواح بهم برمیخیزد وغرض شهوت نفسانی
درمیان نداشتند وبدین جهت مردمان هیر را از اهل کرامت شمرده نذر نیازهای
میدهند وهیر را آنوقت بمسمی سید ابن اجو کهیرا که ساکن ورئیس رنگپور
کهیریان که در علاقه مظفرگڑھ واقع ست بود نامزد کرده بودند وبرضای هیر بسبب عشق

کشش دل به رانجها بازدواج آن‌صوب نموده لیکن از شرم و از خوف پدر امتناع
نتوانست کرد و او را به آن‌صوب کار خیر کرده داد و رانجها بعد ازین واقعه مزدوری
چوچک گذاشته و طریق جوگیان اختیار ساخته و بلباس شان درآمده به رنگپور
رسید و چون سابقاً قصهٔ معاشقهٔ شان مشهور بود رسید اکهیرا از او آگاهی
یافته و از هیر بدل شده او را طلاق داد و مکبان خود فرمود تا هر دو را در
ریگستان بی آب که غربی رنگپور است سر دادند فقط بعد ازین هیچ خبر بخته از هیر
و رانجها نمیدهند که چه کردند و کجا رفتند مردم لافها بسیار میزنند که حاجیان هر دو
را در کسی جزیره یا حرمین شریفین دیده است لیکن چون بنای آنها بر وهمات است اعتبار
را نشاید و حالا مقبرهٔ هیر بشرق ردیه کهیانه خاص قریب بنگله های سرکاری واقع است
و مردم بزیارت آنجا میروند مگر خبر یقینی کسی نمیدهد که هیر که در اینجا مدفون است
باز چطور در اینجا آمد انچه بروایت بخته معلوم بوده بران اقتصار رفت فقط

ریاست سیال به کچهی و بنای شهر جهنگ

و چونکه چندین از اقوام سیال از قبیلهٔ کوهلی در کچهی سکونت دار شدند و سابق
در اینجا مردمان پراگنده مقیم بودند و قوم سیال بزور بازوان از او شان زبردست شده
در کچهی از حد جوانه لغائت ماچیهوال ریاست خود بهم رسانیدند و دیگر مردان
تابعداری شان قبول نمودند و این اول ریاست قوم سیال است بیرون از خانمان
خود و چون ایام حیات چوچک رئیس اعظم سیال سپری شدن گرفت وصیت ریاست
به برادرزادهٔ خود مل خان پسر بهتر پسر چوچک کرده داد اگرچه خود هم پسران داشت
مگر او را لائق ترین از همه بریاست تفرس کرده و ریاست باو سپرده جان خود بمالک

جان د جهان سپرد در این اثنا مل خان بمشورت برادران از دریا گذشته بر کنار
مشرقی چناب غربی مقبرهٔ نورشاه داری علیه الرحمة که غربی شهر جهنگ حال
حال واقع است شهر بنا نمود و آن شهر بعد مدت بسیار دریا برد شده که
تا حال علامت ویرانهٔ او بر فراز تودهٔ خاکی ما بین غرب و جنوب مقبرهٔ
مذکوره نمایان ست و این شهر جهنگ حال که شرقی مقبره مذکوره واقع
ست بعد از دریا بردی آن شهر قدیم بنا یافته است و چونکه در آن مکان
در آنوقت انبوهٔ درختان بسیار بود و انبوهی درختان را بزبان این ملک
جهنگ می نامند آن شهر بنام سیال موسوم گردید و ملخان مع دیگر برادری
بسیار از قوم سیال با وجود بدستوری ریاست کچی آمده در شهر جهنگ آبادی گردید
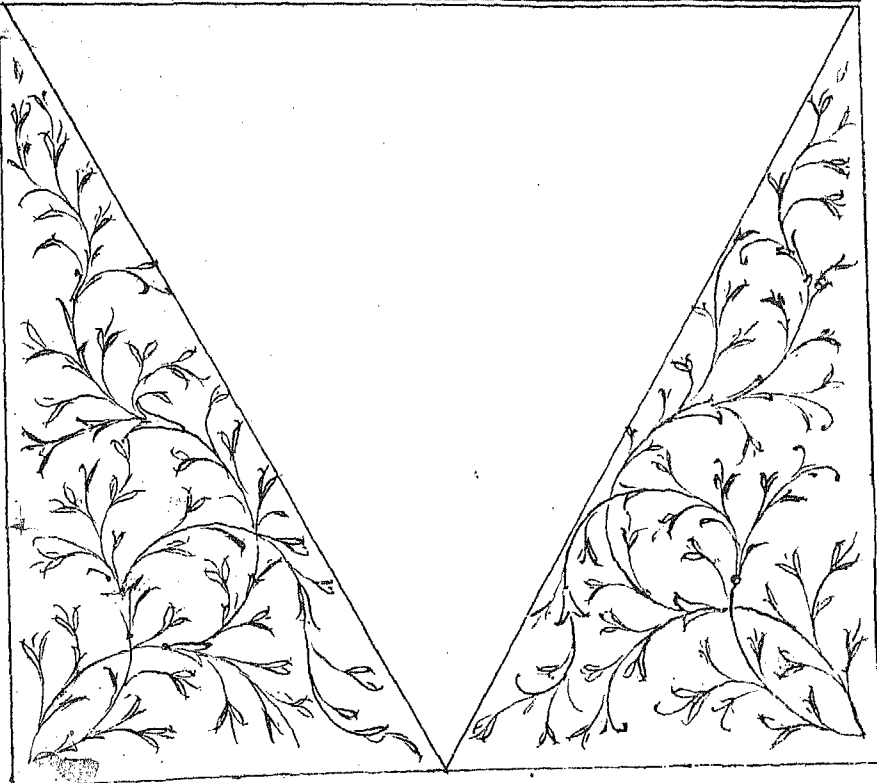
نسب نامۂ سیال

نسب نامۂ سیال تا اسمای آنانکه از اوشان عرفہای جداگانہ معروف شدہ رای سیال را سہ پسر و سیزدہ نبیگان بودہ اند بتفصیل ذیل

ذکر چیلا جد اعلی قوم چیلا که مؤلف ازان قوم ست

ذکر اچھرا ابن بھرمی

ذکر سنپال جد اقوام سنپال

سنپال

ذکر موکلو بن مهنی که عقب مهنی از همون یک بوجود آمده

ذکر بہرو جد قوم بہرواں

ذکر صاحب جد قوم صحبانہ وغیرہ

ذکر صلاحی جد قوم سلہریانہ وغیرہ

ذکر میگھا جد قوم کہیانہ وغیرہ

ذکر مل خان رئیس اول جهنگ جد وسای جهنگ وغیره

رئیس چارم عمرانه سکنه عمرانه ۱۲

پیرانه سکنه بهار پور زمیندار و شان
بوصف موہن گر بود حالا بقبضه شود

وغیره در آمده ۱۲

علیانه سکنه

سلطان محمود خان

رشید خان
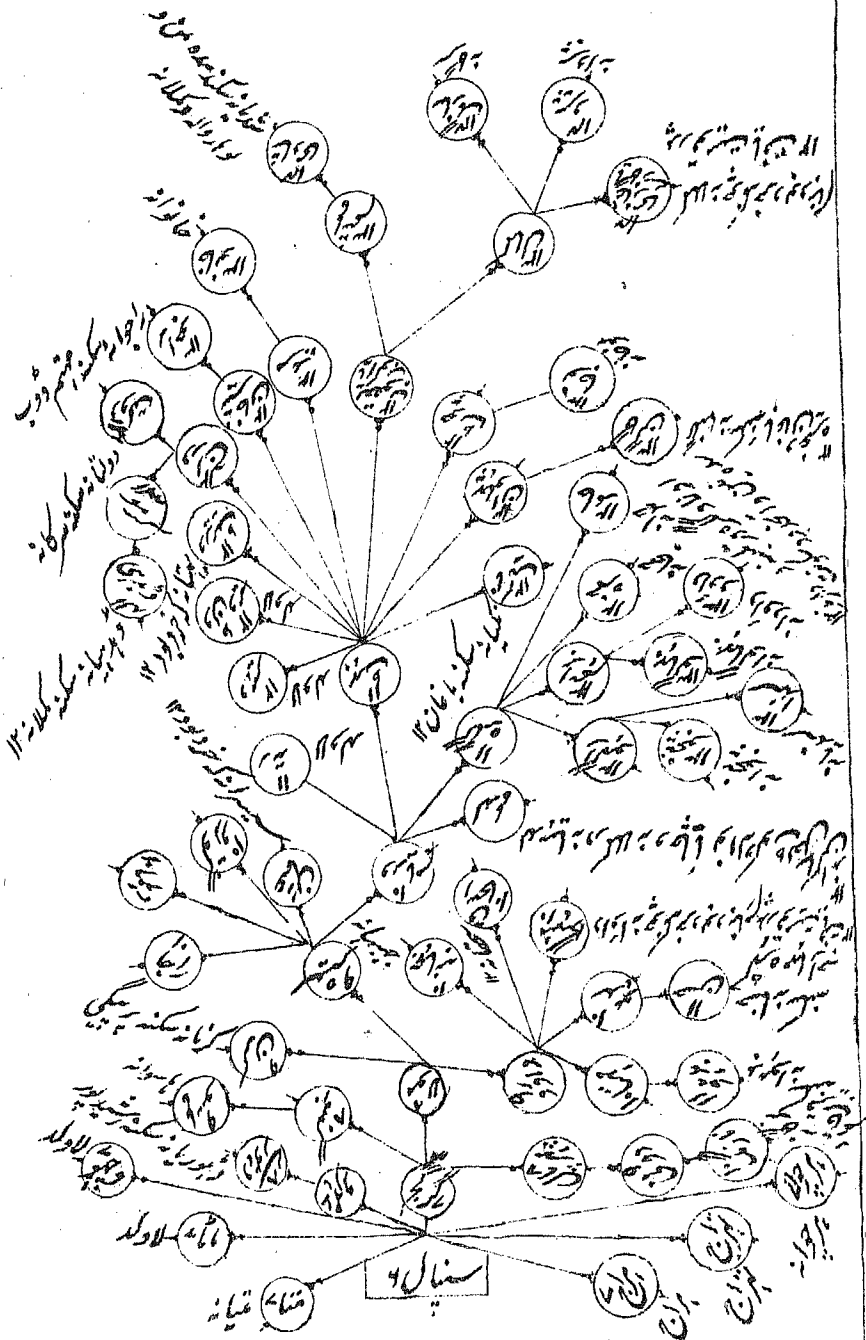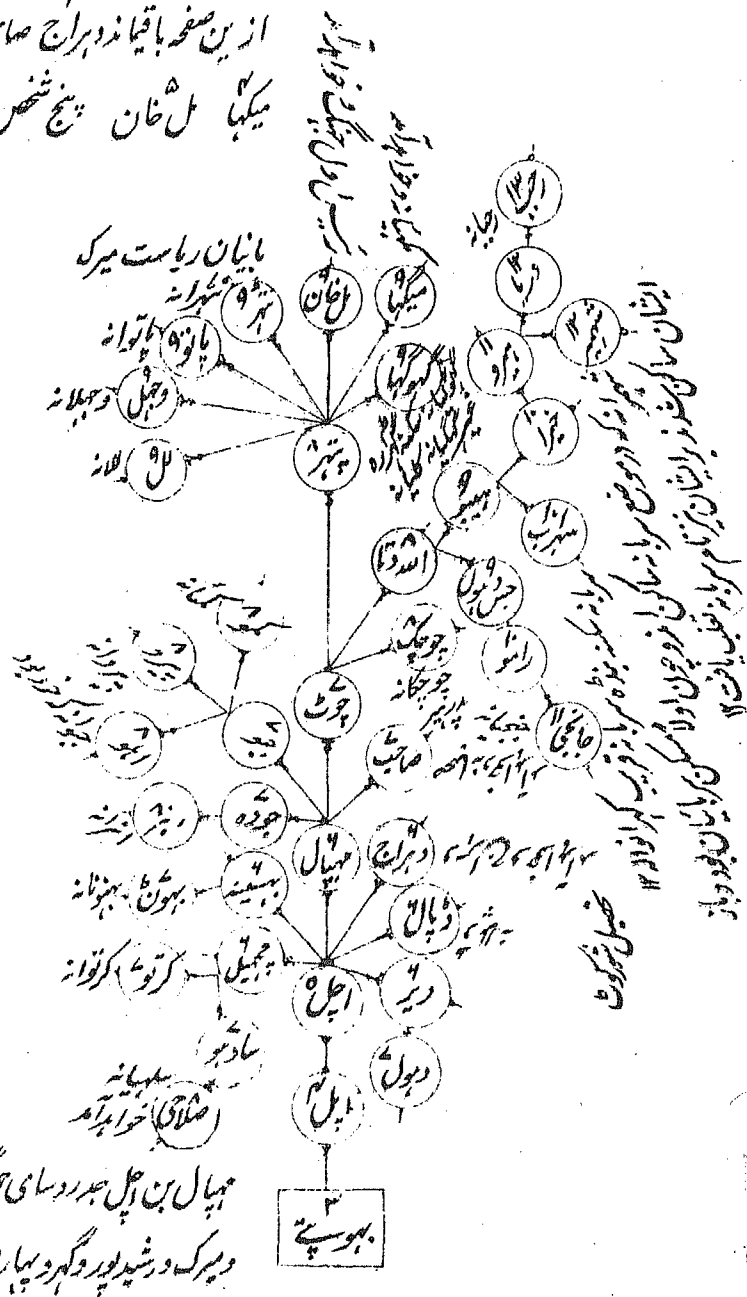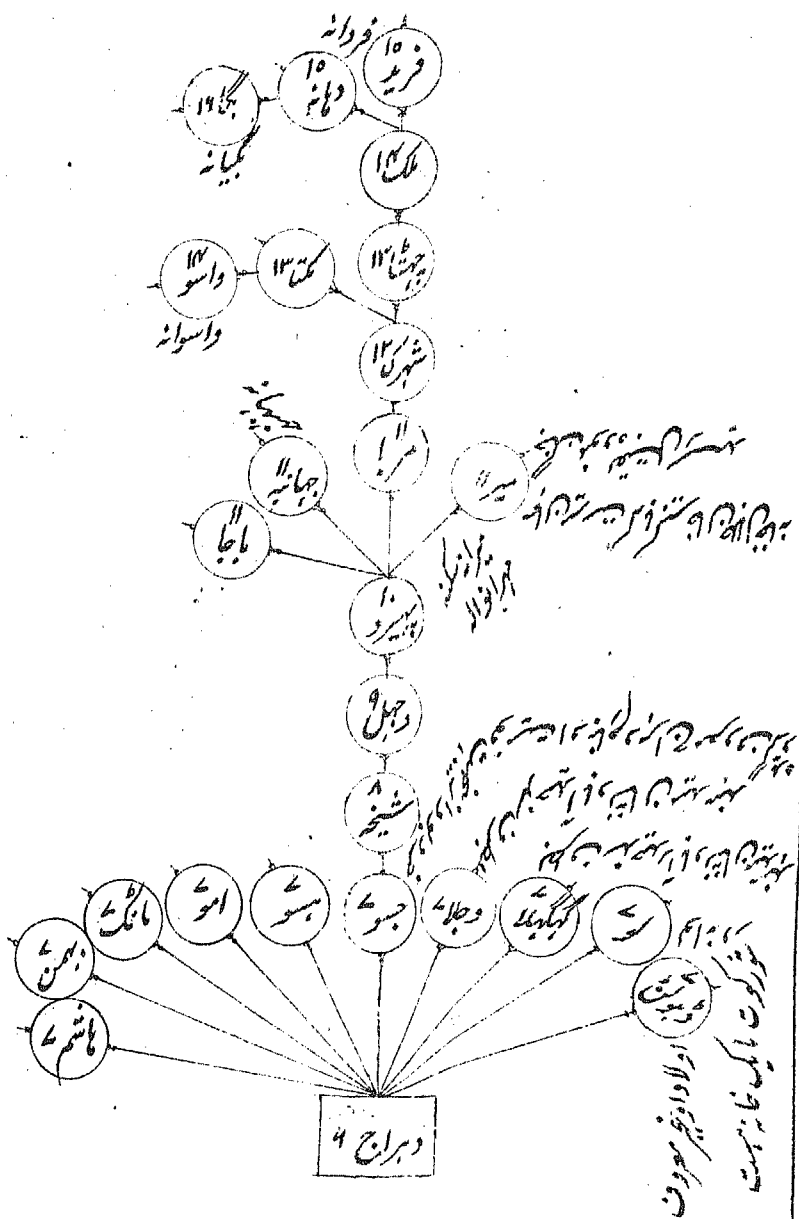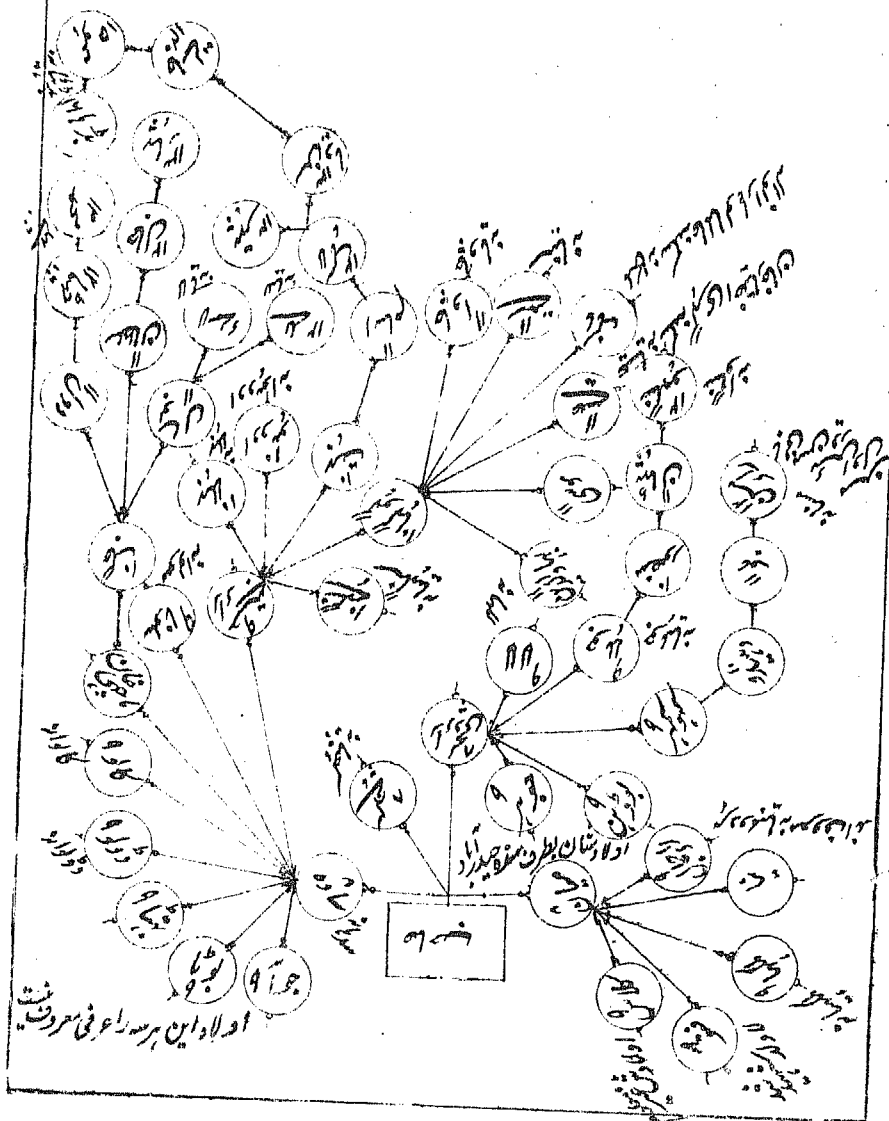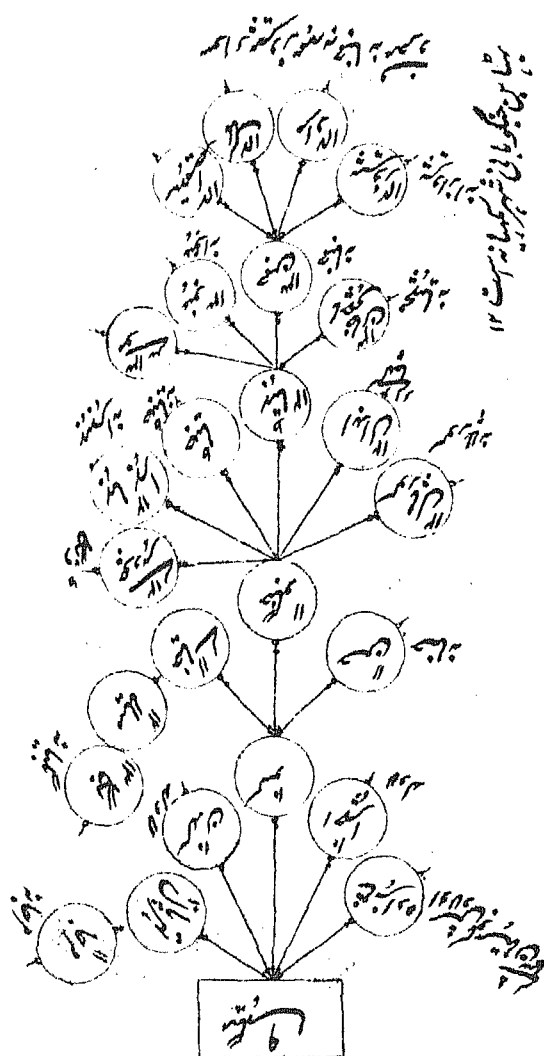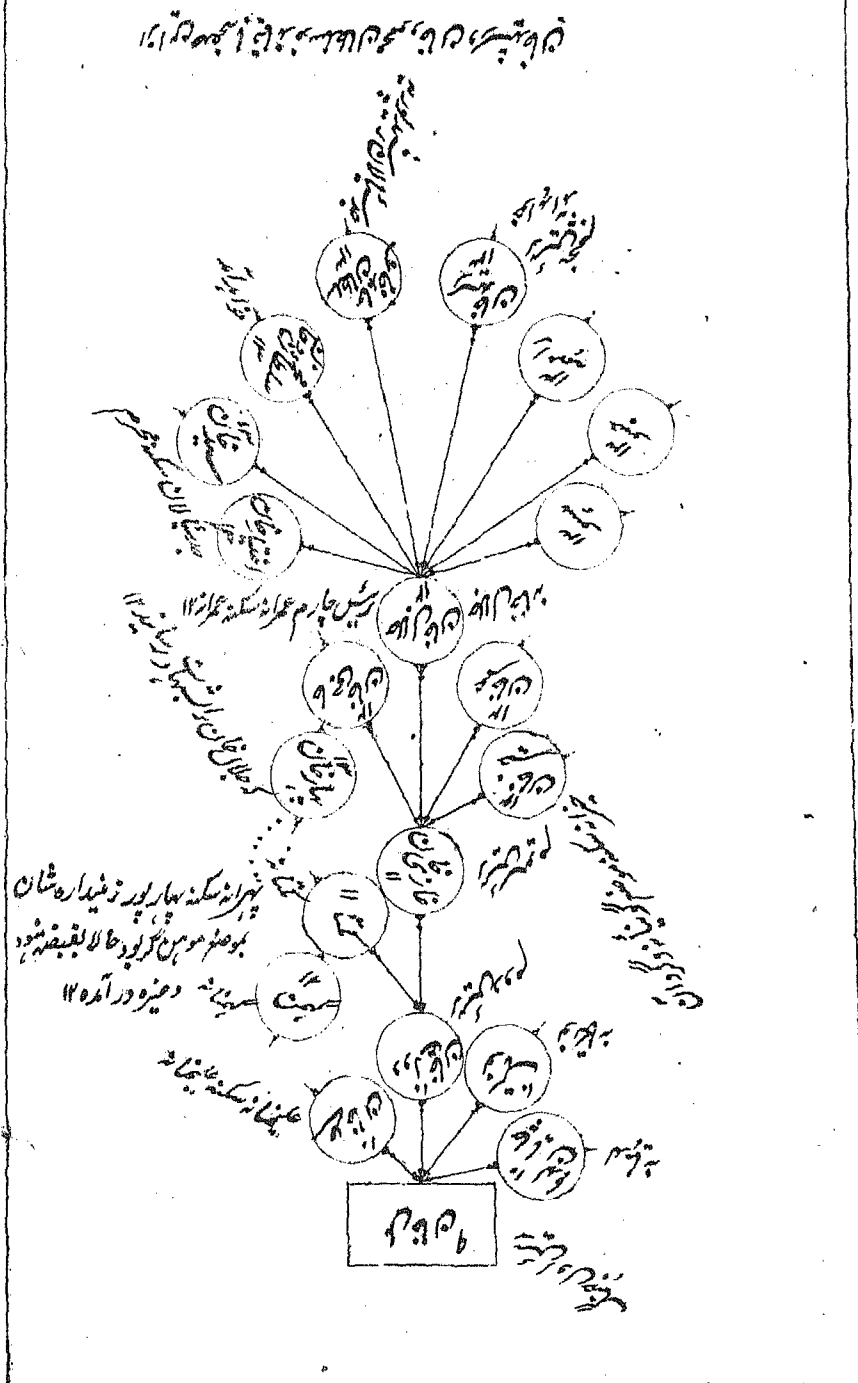
ذکر اقوام بھرسے

مرالی گیش منگیانہ اولاد چیلا چیلا جبکانہ سدہرانہ ہندرانہ موسیانہ تہبیگانہ خنانہ ہیانہ
چھپیانہ للوانہ ہیروانہ ملانہ اولاد چھرا چھپیانہ عمرانہ ونگوانہ گوتیانہ چکوانہ سہجو کامختیانہ
علیانہ فتوانہ بلیانہ ٹلیانہ سہجر دہنیانہ بسلانہ لکھوانہ رجانہ ڈولوانہ کولوانہ لوانہ
اولاد سنپال سنپال ہراج تہراج ہرجوانہ متیانہ ڈہوریانہ اسوانہ نمگانہ کرنانہ داوانہ
بدہوانہ حسنانہ سمقانہ جہپانہ سیسرانہ لدہیانہ ہنجوانہ سندیانہ بہاگوانہ دادوانہ
حمجانہ حمدانہ ببتانہ دولتانہ ڈہنڈیانہ راجوانہ خانوانہ نکیانہ گگنانہ نوحانہ شدیانہ
کملانہ پیروانہ سرگانہ وغیرہ

اقوام جہنی

نیانہ لولہ کوٹریانہ پوربانہ بھوجوانہ اولاد گہرلوج گہرجانہ ساہوانہ سیہوانہ وڈیانہ
نرگانہ فتیانہ طہرانہ نمبیانہ اگوانہ درسانہ موڈہوکانہ للانہ خانوانہ سجانہ دولتانہ ستیانہ
لڈیانہ سبطانہ شہرانہ اولاد بجرو بہروانہ گگانہ بالوانہ سہانہ ہبیانہ راگہوانہ
کلوانہ لدہنانہ چڑیانہ کالوانہ ہندلانہ ربانہ لکھنانہ بلوانہ اٹہو نانگا
قطب سے جیون سے گاجی سے سکہیانہ صالحانہ کبیر کی شہمیر سے وغیرہ

اقوام کوہالی

سنداڈپلانہ کرتوانہ دہولانہ بھوبانہ انبرانہ جبوانہ پیروانہ کمیانہ چوچکانہ سربانہ
شہرانہ رجبانہ جنجیانہ نٹہرانہ پانتوانہ وجہلانہ للانہ گہوگہیانہ اولاد دہراج ہسوانہ
اموانہ ملکانہ بہنانہ ہشمانہ لوانہ میرانہ جہبہانہ واسوانہ فردانہ بگیانہ اولاد صاحب
سہبانہ کہچیانہ میانہ ملکہیانہ سدہانہ ڈولوانہ کالوانہ سولوانہ پہلی راگی لالیانہ

للیانہ بہلانہ سنگہیانہ اودہوانہ چاوپانہ ستیانہ چلیسانہ ملکانہ بڈہیانہ للہانہ جوہلیانہ
سنگوانہ دہیدوانہ مستانہ اولاد صلاحی سلہیانہ شہانہ کہوتیانہ گکہو گہسیانہ
اپلانہ منٹیانہ دیروانہ طہرانہ پہرانہ چہٹیانہ قتیانہ سکہٹیانہ
اولاد میکہا کہیانہ مرجانہ جنانہ بکہیانہ ہبہرانہ جٹانہ کورپلانہ ڈنگا
کپاہی ہنبوانہ جہیانہ جمنانہ پیروزانہ اولاد دل خان علیخنانہ
نونکانہ لدہیانہ کمتانہ گہمنانہ عمرانہ خیرانہ پہرانہ جلال خنانہ

مواضع واقعہ سرکے چناب

جہنگ خاص محمود کوٹ کوٹ شاکر کوٹلی باقر شاہ عالم لوہا نوالہ
لوہا بہر گندہ ہمون ملکانہ تہاران ہزاری لطیف شاہ دراج ماہی سلطان
ستیانہ کہیا گہیانہ جبوانہ ماجہی وال شورکوٹ چنیوٹ واسو استانہ چوترہ
بہاڑپور گہر مہاراجہ کوکارہ رشید پور مسن گکمالہ بلو وارہ سیر سک
رجوعہ بنہیرالہ بڑانہ شاجیونہ ندہا گہر ماری کوٹ خان کوٹ براہم
قادر پور سلطانپور اوچ درگاہی شاہ کوٹلہ ظریف احمد پور
رودو سلطان سدہا ڈولوانہ وساوا جمالی خرد سدہانہ
حسو بلے گہرانوالہ حویلی بہادر شاہ مڈ مدوکاران
بہوانہ علیخنانہ کلرسے پیر عبد الرحمان کوٹ عیسیٰ شاہ
چیل بہیٹہ تہنگ حسو بلیل بہلا یانوانہ
سکے کا تہیان طہوانہ شیر چاکر سلیانہ
حوسیلے شیخ راجو سلطان باہو

رکن دوم در ریاسات سیال و سائر حکام لغایت حال

اول ریاست لل خان سیال رئیس اول ملک جھنگ

وقتیکه سیالان شهر جھنگ آباد کرده و بر کنارهای جهلم و چناب گسترده اند آنوقت
دار الامارۀ شاهی شهر شورکوت و چینوت مقرر بود و ریاست چناب بر دمان اقوام
نول که گرد نواحی جھنگ سکونت پذیر بودند و حالا نیز بقیه موجود اند تعلق داشت
و همین سان اهالیان شاهی این همه ملک را قطعات کرده سپرد رئیسان کلانان
نموده بودند و هر سال امیری با فوج کثیر از لاهور آمده تمام رؤسای این ملک
را در شورکوت یا چینوت فراهم آورده زر مالگذاری مقرره سالیانه از اوشان وصول نموده
باز بلاهور مراجعت میفرمود و چون در این نواحی ریاست مستقله سپرد نولان بود
اقوام سیال نیز مانند دیگر رعایا زمینداران زر مالگذاری خود برئیس نولان ادا
می نمودند مگر در سر خود حب جاه و ریاست مخمر داشته بامید وعدۀ بابا صاحب همواره از
ریاست نولان مستنکف می بودند و اگرچه خود را به عدۀ و عُدۀ از نولان کمتر میدانستند
مگر از جانب سرکار متوهم بوده فرصت وقت نگاه میداشتند و نیز با میر شاهی حینیکه
وارد این ملک میشد راه آمد و رفت مسلوک داشته پیشکشها میگذرانیدند تا که
این سلسله بوی ریاست بمیان می آوردند از انجاکه کارپردازان کارخانۀ تقدیر وعدۀ بابا صاحب
از قوه بفعل آوردنی بود اتفاقاً یکبار امیر شاهی را که برای تحصیل مالگذاری وارد
این ملک شده بود با رئیس نولان اتفاق نیک صحبتی نیفتاد و چونکه لل خان رئیس
سیالان را مستحق و مستعد ریاست میدانست و از سابقه شهرهای سیالان نیز آگاه
بود لل خان را بشمول سیالان همراه خود بلاهور برده و پیشکشهای مناسب بار ...

نواب لاهور پیش کرد و قابلیت و خیرخواهی او و همه قوم سیال و بعکس آن نالیاقتی
و بدنیتی و سرکشی نولان و رئیس شان بعرض نواب رسانید نواب را
بجانبش مستمال ساخت و خود نواب نیز وجاهت ظاهری و فصاحت لسانی و شرافت
مزاج و سماحت اخلاق او را پسندیده ریاست همه ملک متعلق جهنگ و لقب خانی باو
بخشید و خلعتها داده رخصت فرمود و پروانه عطا نمود مضمونش اینکه شما رعایای بادشاهی
ظل اللهی مل خان سیال را از طرف دربار سرکاری رئیس مستقل خود دانسته مال
واجبی سرکار پیش او ادا نموده باشند و از اطاعت او هیچگونه سر نه پیچید فقط پس
مل خان از انجا بسرافرازی و حصول مطلب بجهنگ رجوع آورده رعایا را که از طرف
رئیس نولان بسبب تنگ گیری و تعدیهای شان بیدل شده بودند دلدهی و استمالت
نموده بریاست خود خورسند و خوشنود گردانید و رئیس نولان هرچاره که از زور و زاری
میدانست و میتوانست بدربارات شاهی بعمل آورد و لیکن هیچ پیش نرفت و فائده
مترتب نشد و چون در زور بازو نیز سیالان را گران می سنجیدند و رعایا را نیز از
ته دل موافق شان دریافتند چار ناچار سر باطاعت مل خان بنهادند و ریاست جهنگ
بلا مخالفی و منازعی او را مسلم آمد و ریاست کلی اقوام سیال و علاقه جهنگ مفصله سابقه
علاوه آن بود پس مل خان رئیس بالاستقلال و حاکم بالاستحکام در این نواحی مقرر
شد و در تاریخ شروع ریاست سیال تخمیناً میتوانیم گفت که تقریباً در سن ۸۸۲ هجری واقع شده باشد
تفصیلش اینکه سابقاً تاریخ تولد سیال تقریبی که قریب به تحقیقی است سن ۶۲۴ هجری
معین شده و تاریخ تولد صاحبزاده کبیر خان اطال الله عمره پسر محمد اسمعیل خان سیال
حال رسالدار جهنگ که خاندان قدیمی ریاست جهنگ است سن ۱۲۹۶ هجری است فاصله فیمابین

تاریخین ۶۳۷ سال قمری واز رای سیال تا کبیر خان بیست و یک پشت و تقسیم ۶۳۷
بر ۲۱ خارج قسمت ۳۰ ۱/۳ واز رای سیال تا مل خان هشت پشت و بضرب ۸ در ۳۰ ۱/۳
حاصلِ ضرب ۲۴۲ ۲/۳ و بجمع آن مع نصف سهم مل خان که ۱۵ ۱/۶ باشد مجموع آن
تقریباً ۲۵۸ سال قمری و باضافه ۲۵۸ بر تاریخ تولد سیال ۶۲۴
جمله سن ۸۸۲ هجری سن تخمینی شروع ریاست سیال میتواند شد

ریاست دولتخان پسر مل خان رئیس دوم

چون مل خان را اجل در رسید او را چهار پسر باقی ماندند اول دولت خان دوم
علی خان جد قوم علیخانه سوم چایان لدها جد قوم لدهیانه چهارم نوتک جد قوم
نوتکانه و چون دولت خان اکبر اولاد او بود و بفهم و وجاهت و خلق و لیاقت
از برادران ممتاز اخوان و ارکان ریاست او را بر ریاست برداشتند و چون در آن
ایام بعضی از اقوام بلوچ سکنه ریگستان بر کچهی تاختهای آوردند و سابقاً مذکور
شده که ریاست کچهی از حد جهوانه لغایت ماچهیوال در تصرف سیالان بوده دولتخان
برای دفع شورش ایشان از جهنگ به کچهی عبور نمود و اتفاقاً به بلوچان مذکور
جنگ واقع شد ناگاه در اثنای جنگ تیری از طرف مخالف بوی رسید که با آن
شهید شد قبر او بر یک کروهی تهانه اتهاراں هزاری مابین غرب و شمال در موضع ... واقع
مسکن مولف حروف شمار رویه واقع است که اقوام کوهلی از سیال نذر نیاز با برادری آن میدهند

ریاست غازی خان پسر دولتخان رئیس سوم

دولت خان را دو پسر بودند غازی خان و کتا جد قوم کتانه و چونکه غازی خان
بزرگتر و قابل ریاست بود بجای پدر نشست و از بلوچان مذکور کینه پدر خود خوب گرفته گوشمالی

داد تا که بلوچیان بعد قتل و هزیمت کثیر آخر لاچار گشته بطور میلا کار دو کفن که رسم این ملک ست
همراه گرفته در جهنگ نزد غازی خان آمده عفو جرائم خود کنانیدند و تا عملداری غازیخان رسم
فوجداری در ایشان مروج نبود و از برادری و رعیت گرفته دفع مخالف و راهزن میکردند
غازیخان فوج روزینه دار مقرر کرد و چون مردم سکنه ریگستان از بلوچ و منگسی بر رعایا
عزبای سکنه کچهی تاختها می آوردند غازی خان برای دفع و مقابله آنها بر دو کروهی تهانه
اتهاران هزاری واله شمالرویه قلعه بنا نهاده پسر خود عمر خان را مع فوج روزینه خوار دران
قلعه بطور تهانه نشانید که تا حال اولاد عمر خان قوم عمرانه در نواحی آن ساکن و زمیندار اند و چون اوّلاً
دران جا یک چوتره برای نشست ساخته بودند و چوتره بزبان این ملک مکان مرتفع گویند
که برای نشست مهیا باشد بدین سبب نام آن قلعه بچوتره معروف شد و این چوتره تا عملداری
صاحبان دار الامارت در خطه کچهی مانده است و حالا مکان قلعه در دریای جیلم واقع
است که در سمت ۱۹۰۲ در یا برده شده رفته پس بدین ذریعه تاخت رهزنان ریگستان
مسدود گشته آبادی کچهی رو به ترقی نهاد و در عهد او سمی بهٹا گهیانه که بچار پشت
به مینگها پسر پهر میرسد برخصت او و بمساعدت همه قوم گهیانه بریک کروهی شهر
جهنگ جنوب رویه شهر بنا نهاده که حالا بمگهیانه معروف و بنگلهای سرکاری ضلع جهنگ
متصل او بطرف شرق واقع اند و در آخر عمر او سمی گهیوا خان پدر ستی قوم مهنی که تا حال
اکثر از او شان بطور مالداران خانه بدوش در جنگل بار واقع شرقی جهنگ بسر
می بردند باتفاق برادران خود بر هشت کروهی شهر جهنگ شمالرویه شهر باسم خود
آباد نهاد که تا حال بهمان نام آباد ست و حالا چوکی سرکاری دران واقع و اگرچه
پدر ستی سابقاً یک ده معروف ستیانه بریک کروهی ده گهیوا اشرف رویه آباد کرده بود

لیکن او داعیهٔ ریاست نداشت و محض زمینداری معیشت می کرد کهیوا خان بشمول برادری
قوم خود با امیر شاهی اتفاق انداخته بران سمت ریاستی جداگانه برای خود
قرار داد و آن ریاست تا چند پشت در اولاد او قائم ماند چنانچه مذکور خواهد شد

ریاست جلال خان پسر غازی خان رئیس چهارم

و غازی خان ازین جهان رحلت نموده چار پسر گذاشت جلال خان و عمر خان
مذکور و خیر خان جد قوم خیرانه و حاجی خان جد قوم پهرانه و چون جلال خان اکبر اولاد
و از عهد خردی امارات ریاست از سیمای او لائح بود باتفاق برادران بر وسادهٔ
ریاست نشست و در عهد او آب و تاب ریاست ترقی یافت و فوج بسیار و زینه‌دار
از پیاده و سوار بر فوج پدر افزود و پسرش رشید خان باذن او در کچهی بنای ده
موسوم رشید پور بنام خود نهاد و در ریاستش این سانحه بوقوع آمد که پهاڑ خان
برادرزاده و داماد او که مرد متهور و بی مهر و سنگدل بود از و در بلا و جهی مستعد
دیگر شده در موضعیکه حالا به پهاڑپور معروف و بر بهجکروسے نهانه اتهاران
هزاری جنوبرویه واقع است بمدد زمینداران آن نواحی شهری بنا نهاده یاغیانه
از او در حدود انجا رخت اقامت انداخت و جلال خان ازانجا که شرمگین و نیک‌نیت
و نرم دل بود بخیال آنکه اگرچه او بتقاضای جوانی سرکشی کرده مگر برادرزاده و داماد
و بجای فرزند منست من او را ضائع نکنم میخواست که او را بنرمی و تلطف بخود بازگرداند
فاما پهاڑ خان بعد رسالات و محاکات تن برضامندی نداد و جلال خان از آمدن
او مایوس شده برئیس آن نواحی پیغام فرستاد که اگر فیما بین ما و شما ملاقات شود
بسیار امور ملکی و مالی آراسته خواهد شد و بخاطر آن میداشت که باین ذریعه پهاڑ خان

را نیز بطوری بخود خواهد گردانید چنان مقرر شد که جلال خان از چوتره و آن رئیس از مکانی
که حالا گهر مهاراجه[23] علاقهٔ مظفر گرهه در انجا واقع است سوار شده در موضع اسلام آباد
که حالا به نیکوکاره[24] معروفست ملاقات نمایند جلال خان چون ازان رئیس هراسی نداشت
و برادرزادهٔ خود را نیز بدین مثابه کینه وار خود نمی تصور ید که تشنهٔ خون او باشد با معدودی
چند روانهٔ آن صوب شد لیکن پهاڑ بی مهر نابکار مطلع شده و بر رهگذر او کمین ساخته
بنشست چون جلال خان آنجا رسید ناگاهانه بر کمین افتاده بشهادت رسید و در روایت
دیگر آنکه جلال خان بطور دَوره مع سواران قلیله در انحدود آمده بود که پهاڑ خود بطور
ملاقاتیان پیش آمده همراه او در خود میرفت تا که در راه یکی از سواران او تیغ بیدریغ
بر جلال خان زده شهید ساخت و پهاڑ بتنگ اسپ خود سبقت برده داخل مکان خود شد قبر
جلال خان بر راه کوکاره جانب جنوبی پهاڑپور مذکور مکان شهادتش واقع است که او را
همانجا بطور امانت براد آنکه چون انتقام آن کشته خواهد شد بجای مناسب دفن خواهند یافت
داشته بودند و داعیهٔ پهاڑ که بعد هلاک او در خود همه ریاست گکهی بخود راجع خواهم ساخت
هم بانجاح نرسید بلکه از دست اولاد جلال خان بانتقام رسید چنانچه عنقریب ذکرش خواهد شد

ریاست رشید خان پسر جلال خان رئیس پنجم

و جلال خان را هشت پسر بودند که اسامی همه آنها در نسب نامه مفصل است سه از ایشان
آنانند که ریاست در خاندان ایشان جاری شده آمده یکی سلطان حامد خان جد
سیالان رشیدپوریه که ذکر ریاست شان خواهد آمد دوم سلطان محمود خان که
فلیداد خان رئیس نامی از اولاد اوست و بموقع مبین خواهد شد سوم
رشید خان اکبر اولاد او و بانی دهٔ رشیدپور[25] که بعد پدر ریاست باو رسید

و چون دراین وقت اقوال سیّاں بکثرت بوجود آمده بودند و هریک برای خود ریاست جداگانه میخواست مسمی رای مسن از قوم دهید و آنه صحبانه در وجهن که مسکن این قوم بود شهری[۲۶] بنام خود بنا نهاد که تا حال بدان نام آباد و حالا چوکی سرکاری دران واقع است و در انجا باتفاق اقوام صحبانه ریاستے جداگانه براے خود قرار داد

ریاست فیروز خان پسر رشید خان رئیس ششم

و چونکه رشید خان چندان رشد ریاست نداشت در حین حیات خود به پسر بزرگ فیروز خان ریاست بخشیده داد و یک پسر او کبیر خان اصغر اولاد او که از اهلخانهٔ دیگر بود چون بسن تمیز رسید کمال شجاع و اقبال مند برآمد و همواره بانتقام گیری جد خود جلال خان کمر می بست مگر پدرش مانع می آمد که رئیس و برادر بزرگ تو فیروز خان است تا او دست اندازی نکند ترا پیشدستی مناسب نیست تا آنکه رشید خان فوت شد و کبیر خان را غیرت و شجاعت نگذاشت که از انتقام جد بزرگوار تن زند بدین قصد مع لواحق خود بچوتره آمده و عمرانیان و چندین کسان را از قوم پهترانه همراه خود به پهاڑپور رسید آنوقت پهاڑ خان فوت شده بود اولادش غافل از کردهٔ پدر خود ملازمان خود را فرمودند تا اسباب ضیافت از چارپاے و فروش و آوندها وغیره آورده بمجلس کبیر خان نهادند و چون اولاد پهاڑ بعد تهیهٔ اسباب ضیافت بملاقات آمدند کبیر خان گفت ما برای نان خوردن شما نیامده ایم شما جد مرا که رئیس الرؤسا بود کشته هضم کرده اید مارا طعام آنوقت هضم خواهد شد که انتقام او از شما خواهیم کشید شما جنگ را آماده باشید این بگفت و دست بشمشیر برد و همراهیان او نیز برخواستند و همه در پهرانیان افتادند

ازانها انچه بقا بوی شان آمد کشته رفتند و بقیه رو بفرار نهاده مختفی گشتند و کبیرخان
مع انبوه از گذر ترهون گذشته در موضع دهراج آمد و رئیس دهراجان آنوقت مسمی
بیرد هراج بکثرت قوم خود مغرور و تندمزاج بود بغرور آنکه رئیس ما فیروزخان است و کبیرخان
ازو آواره شده میگردد بکبیرخان التفاتی نیاورد کبیرخان ملکدر شده حکم داد که او را گرفتار
کرده بیارند بیر مع همه اقوام دهراج بجنگ پیوست و هم در جنگ کشته رفت و کبیرخان
بعد این هردو فیروزمندیهای نمایان متوجه بمکانیکه به گلماله معروف شده در انجا بر ده
گروهی شهر کهیانه جنوب رویه برای خود قلعه بنا نهاد و چون گل کشان از اطراف بهم رسیده آن
قلعه را گلماله کردند بدین سبب بگلماله موسوم شد و بعد ازان تمام آن علاقه بنام پرگنه
گلماله معروف ماند و حالا آن قلعه ویرانست و مکان فقیران هند و معروف بهنبهری در انجا آباد

ریاست کبیرخان برادر فیروزخان رئیس هفتم

و کبیرخان بعد اتمام بنای قلعه گلماله مردم رعایا و اقوام بهترانه و سائر سیالان انجا
بخود خواندن آغاز نهاده اکثر اقوام سیال وغیره را بخود اتفاق داد و
بصوابدید شان بفیروزخان پیغام فرستاد که پدر ما را دو قبیله بود نصف
ریاست باولاد یک قبیله و نصف باولاد دیگر رجوع باید کرد چون فیروزخان
از جلادتهای متهورانهٔ او متنبه شده بود بی وقوع جنگی همه ریاست
بوی تسلیم نمود و خود درخواست کرده بر کنارهٔ غربی جیلم بر دو کروهی
ماچهی وال جنوب رویه قلعه مسمی فیروزپور بنا نهاده در انجا زمیندارانه معیشت پیش
گرفت و حالا آن قلعه ویرانست و آثارش موجود و آن زمین بقبضهٔ اقوام
مختلفه درآمده و کبیرخان تا سپری عمر خود بحشمت و شوکت ریاست بسر برد

ریاست جهان خان پسر کبیر خان رئیس هشتم

و چون ایامِ عمرِ او سپری شد جهان خان پسرش بر ریاستِ پدر متمکن گشت و مدتِ مدید
قائم ماند و او نیز سردار نامی گرامی بوده و همه رؤسای متقاربه اطاعتِ او میکردند و هراسان میبودند

ریاستِ غازی خان ثانی ابن العمِ جهان خان رئیس نهم

و چون جهان خان دارِ بقا پیوست و اگرچه او را هشت پسر بودند مگر چون
رشدِ ریاست و قابلیت ایالت چندان نداشتند و اولادِ سلطان محمود خان پسر
جلال خان در آنوقت لیاقت و استعداد زیاده بهم رسانیده بودند اخوان و اقران
ارکان ریاست بنظرِ استعداد و استحقاق انجام ریاست بر غازی خان پسر محمد خان
پسر سلطان محمود خان پسر جلال خان قرار دادند و در روایتِ دیگر آنکه چون خود جهان خان رشد ریاست و
قابلیت در اولادِ خود چندان نمییافت و ابن عم خود غازی خان را مستعدتر فهمیده بود وصیت را
بنام غازیخان مخصوص داشته بازوی پسران خود بوی سپرد و غازی خان بحشمت و اهبت ریاست مستقل ماند

ریاست سلطان محمود خان پسر غازیخان رئیس دهم

و چون غازی خان در آخر عمر نابینا گردید ریاست را به بزرگ ترین پسران خود سلطان محمود خان
بخشید و این سلطان محمود خان مردی خوب صورت و قوی هیکل و خوش منظر
و شیرین زبان و بغایت شجاع و والاهمت بود و چونکه فیمابین او و سعادت خان
ولدِ صحبت خان قوم کهرل رئیس کمالیا بابت اموراتِ ملکی خرخشه برپا بود و
سلطان محمود داعیهٔ تسلط بر ریاستِ کمالیا مصمم داشته تاختهای متواتر بر کمالیا میکرد
در این اثنا شهزادهٔ موجدین که برای دورهٔ ملتان و ڈیرهٔ غازی خان متوجه
این حدود بود از راه کمالیا گذر کرد و سعادت خان را پابوس شهزاده دست داده

این حدود بود از راهِ کملیا گذر کرد و سعادت خان را پابوسِ شهزاده دست داده از آنجا
که مردی فصیح و زبان‌آور بود با شهزاده اتفاقِ خوش‌صحبتی افتاد گویند چنینکه شاهزاده باول
ملاقات از سعادت خان نام و ولدیت او استفسار فرموده سعادت در جوابِ آن بالبدیهه
این بیت بر زبان رانده است بیت سعادت بنده‌ام نامم چه پرسی + محبت زاده‌ام
کرسی بکرسی + و سعادت خان شاهزاده را نسبت بسلطان محمود بگفتارهای ناهنجار مکدر
ساخت و در خاطرش مرکوز نمود که دعوی خودسری دارد شاهزاده فوج کثیر برای گرفتن
سلطانِ محمود بسوی جهنگ فرستاده حکم داد که او را در ملتان محبوس دارند وقتیکه از ظهیر
معاودت واقع شد برای او تجویزی مناسب صورت خواهد یافت امیر فوج چون در جهنگ رسید
سلطانِ محمود مطیعانه او را پیش آمده و خدماتِ واجبی ادا نموده امتثال امر شهزاده را روانهٔ ملتان
شد و امیر فوج او را سپرد گماشتگان ملتان کرده خود را بشاهزاده رسانید و هیچ سلطانِ محمود
از حسنِ صورت و سیرت و اهلیت و شجاعت و خدمتگذاری و اطاعت‌داری گوشگذار شاهزاده نمود
تا که شاهزاده را دل بوی مائل شده و از کردهٔ سابقه متحسر گشته حکم باحضار او داد چون سعادت خان
دانست که اگر سلطانِ محمود نزدِ شاهزاده آمد شاهزاده فریفتهٔ جمال و جلال او گشته بر من فوقیت
خواهد داد با فرستادهٔ شاهزاده مکالمت کرده و رشوت داده بران آورد که نزدِ سلطانِ محمود امر
معکوس وانموده و از شاهزاده هراسانیده او را بگوئید که مخلصی تو سوای آن نمیتواند شد که رضامندی
سعادت خان او را بدست آری و چون سعادت خان نیز از خاندانِ تو است اگر با وی عقدِ خواهر خود
بکنی مضائقه نیست فرستاده مذکور نزدِ سلطان محمود آمده اولاً از طلبِ شاهزاده و ثانیاً از پیغام
سعادت خان و عقدِ قرابتِ خواهر او بنسبت سعادت خان او را مطلع ساخت سلطانِ محمود
بمجردِ استماعِ نامِ قرابت آنچنان بر خود پیچید که هنوز فرستاده سخن خود تمام نکرده بود که او را [illegible]

خود پاره پاره کرده بقتل رسانید رفقای او در سلطان محمود در افتادند و او سلامتی نداشت
دران دارو گیر کشته رفت قبر او در ملتان بر دروازهٔ حویلی مقبره پاک مائی واقع است

ریاست لعل خان برادر سلطان محمود خان رئیس یازدهم

و چون سلطان محمود خان پسری نداشت لعل خان برادرش را لایق و احق دانسته بر
ریاست نشانیدند و او هم مانند برادر خود دلاور و قوی هیکل بود و بر کمالیا یکبیک یورش
تاخت ها می آورد و لعل خان پسر رقاصه بوده است و سعادت خان کهرل اولاد رحق
او گفته که پسر رقاصه با ما چه خواهد کرد گویند یکبار خود لعل خان مع سواران خود بر کمالیا تاخت
داده بر دروازهٔ قلعه کمالیا آمده ایستاد و سعادت خان بخوف جان اندرون قلعه متواری
نشسته ماند و لعل خان بیرون دروازه آواز میداد که پسر رقاصه برای تماشا آمده
ایستاده است اگر بیرون آمده تماشا بفرمایند عین عنایت خواهد بود و از اندرون قلعه
جوابی هم بیرون نمی آمد آخر لعل خان تمام مواشی کمالیا بغارت رانده می آورد تا کرند
آهنگر از پس دویده لاحق شد و عرض نمود که من دختر زاین شما ام از موضع یاغان علاقه
جهنگ در اینجا متزوج شده آمده ام و پنج شتر من درین مال مفروق اند بمن عطا فرمائید
لعل خان بعد تفتیش حال و تحقیق مقال زنکه آن همه اموال که بغارت آمده بود بوی
بخشیده در همه ملک راوی سرمایهٔ افتخار و شاباش خود بهم رسانید و بجهنگ معاودت نمود
و برای دفع رهزنان و تاختیان کمالیا بفاصله یک کروه از تلنبه بطرف شرق متصل مقبره
پیر محبوب جنوب قلعه بنا نهاده که موسوم بلعل خانواله شد و آن قلعه حالا ویران افتاده است

ریاست محرم خان برادر لعل خان رئیس دوازدهم

و چون لعل خان جهان فانی را پدرود کرد و پسری نداشت محرم خان برادر سوم بریاست نشست

روزی محرم خان بقصد شکار بطرف جنگل بار رفته بود شبانی قوم راگهوانه از اقوام مهنے رئیسان گهیوا ایشان را از رهزنان راوی تصور دیده تیری بر ایشان را ندناگاه آن تیر بر محرم خان رسیده او را بشهادت رسانید و بدین سبب صاحب خان رئیس الوقت اقوام مهنی آمده رضای اخوان و اولاد محرم خان حاصل نمود

ریاست کبری ولیداد خان پسر محرم خان رئیس الروسا سیزدهم

محرم خان را سه پسر یا چار پسر بودند علی اختلاف القولین ولیداد خان و براهیم خان و شیر خان و چارمین نور خان که مختلف فیه ست چون ولیداد خان اکبر اولاد و مستعد و قابل ریاست و صاحب تدبیر صائب و کیاست بود او را بر مسند ریاست جا دادند چون سابق بچیندر ریاسات جداگانه اشارتی رفته وعده شده بود که تفصیل خواهند یافت و ولیداد خان همه آنها را بقبضهٔ اقتدار خود آورده گرفته است لهذا مناسب نمود که اولاً تفصیل اسامی ریاسات مذکوره داده ثانیاً ذکر تسلط ولیداد خان بر انها اندراج یابد

ذکر ریاست علاقهٔ گهیوا

سابق ذکر ریاست بود و باش اقوام مهنی بطریق مالداران بطور خانه بدوشی تا چند پشت در جنگل واقع شرقی چناب که به ساندر بار معروفست بعد از ان بهدستی پسر مانگهرا آبادی ده معروف سقیانه و بزراعت پیشگی دست انداختن و بازبنای شهر گهیوا انداخته دران نواحی ریاست علاحده بنام گهیوا خان پسر ستی مذکور قرار دادن گذارشی رفته تازه اینکه بیشتر از ایشان قوم رند از اقوام بلوچ بکمال شوکت و کثرت بر ساندر بار متسلط بوده در موضع معروف به میرپور واقعه بار مذکور سکونت میداشتند چون اقوام مهنی دران بار وارد شدند فیما بین رند و ایشان بابت چراگاه و غیره تکرار ها و خرخشه ها افتاده کار بجنگ و جدالها میرسید و همچنین

تا چند پشت فیما بین شان زد و کشت وقوع بیافته تا که بعهد لنگاه سپر برو قوم ہبر دانہ از
اقوام مہنی غلبہ رنہ بمغلوبیت انجامید و لنگاه بعد جنگہای متواتر بر ایشان ظفر یافته
آخر ہمہ ایشان را پامال و میرپور را خراب ساخت و اقوام مہنی آنوقت بر تمام سانڈل بار
تسلط کلی پیدا کردند و تا حال مقبرہا و گنبدہای مردگان بلوچان در آن جنگل باقی و نمایان ہست
و بعد از ان چون بہنگام تقرر ریاست علاحدہ بنام گھیوا خان مسمی غازی خان رئیس سوم
جھنگ و کچھی پیر شده و اکثر ہمت خود بر آبادی کچھی مصروف داشته و نیز اقوام مہنی بکثرت و
قوت بوده و ظاہر از متابعت غازی خان ہم بر سر سید آشتند غازی خان متعرض با آنہا
نشده ریاست شان گوارا داشت پس ریاست بگھیوا خان مسلم و برقرار شد

مجمل قصہ مرزا و صاحبان

چونکہ قصہ تعاشق مرزا و صاحبان از مشاہیر قصہ این ملک ست مختصراً بیان نموده می آید
مرزا نامی قوم ساہی از اقوام کہرل رئیس زاده موضع دانا باد علاقہ راوی خواہرزاده گھیوا خان
بوده است و چون بیشتر اوقات بذریعہ قرابت آمد و رفت او در شہر گھیوالہ می بود آنجا بمعیت
و ہمراہی خالو زاده خود مسماة صاحبان دختر گھیوا خان برای تعلم قرآن مجید و غیره بمکتب
میرفت تا که مصاحبت و مرافقت باعث دلبستگی شان بہمدگر ہم از عہد خردسالی گردیده
رفته رفته در سن مراہقت بتعاشق رسانید و صاحبان مسمی ہا نظاہر سپہ جیانسہ
رئیس اقوام چدہرر کہ ایشان ہم از قوم سیوار اند نامزد شده بود آخر مرزا در شب
زفاف صاحبان کہ اقوام ہنی و چدہرر جمع بودند بر اسپ پرورش داده سوار شده
و صاحبان را دنبال خود ردیف ساخته گریزانیده بردہنی و چدہرر بعد اطلاع عیانی
تعاقب شان کرده در جنگل قریب دانا باد مسکن مرزا ہر دو را از اسپ فرود آمده

یافتند و مرزا را همانجا بقتل رسانیدند که باین سبب فیما بین قوم کهرل ملک حدیان مرزا
و قوم مهنی تا چند پشتها کینه کشی مانده و کشت و خونها بوقوع آمده هزارها از فریقین
بقتل رسیده اند و صاحبانرا انجانه آورده هر چند که خالطاهر خطیب او از قتل او مانع آمد مستمع
نشده بردار کشیدند و خالطاهر را بدختر دیگر کدخدای داده رخصت کردند و از آنروز
طریقه دخترکشی در اقوام مهنی شائع شد که حالا بسبب کمال انتظام و حسن تدبیر و سیاست حکام
کمترین جناب میجر جارج ولیم هملتن صاحب بهادر کمشنر صوبه ملتان بروقت کونسل دخترکشی این فعل
ناشایسته که شرعاً و عرفاً منهی بود از تمام اقوام سیال و دیگر اقوام مختلفه یکباره برانداخته شد

بقیه ریاست کهیوا

و بعد از کهیوا خان مسمی شهیر خان پسر بزرگ او و پس از و پسر او ملک علی خان و ازان پس پسر او
فتوحل خان و باز پسر او صاحب خان بر ریاست کهیوا قرار گرفتند و صاحب خان مرد قوی بازو
و قوی همت بوده و پیش ازو رؤسای جهنگ تا شهر کهیوا استیلا میداشتند صاحب خان
با رؤسای جهنگ میان ریاست جهنگ و کهیوا حد فارق در نشیب از موضع بلو[28] و در جنگل از
مکانیکه به پکا صاحب خان معروف است مقرر نموده و موضع بلو که آنوقت مسکن زمینداره
قوم ابرانه از اقوام کوهلی بود در حد ریاست جهنگ درج شد و پکا صاحب خان که
صاحب خان آنجا در جنگل چاه پخته و برج بنا به علامت سرحد خود بنا نمود در حد ریاست کهیوا
داخل شد و ریاست واره[29] که به پنج کروهی کهیوا شمال رویه واقع است در تصرف قوم مرلان بود
و مرلان در انجا بکمال مکنت و شوکت بسر برده بارها با رؤسای جهنگ و کهیوا آویختند
صاحب خان بقوت بازو بر مرلان مستولی شده و آن ریاست از ایشان
گرفته ضمیمه ریاست کهیوا ساخت و یکبار بر قوم ساهی سکنه راوی که از

وقت مرزا غیبا بین این هردو قوم کینه کشی ها شروع شده بود تاخت آورده هر سه
برادران رئیسان آن قوم را قید کرده بکهیوا آورد یکی زنگ که از بهادران آزموده
آن ملک بود و دو برادر پدری او بیگا و جسو تا که مادر بیگا و جسو باستخلاص شان در کهیوا آمد
عرض نمود که از خاندان ریاست در خانهٔ پدر همین سه برادر اند برایشان ببخشا مبن
باز ده که شجرهٔ ریاست و خاندان پدر ایشان نابود نشود صاحب خان گفت من هر سه
را میکشتم ولیکن حالا یک کس را که از ایشان اختیار کنی برای تو میگذارم صاحبخان
بخاطر انگاشت که چون پسران حقیقی او بیگا و جسو اند یکی از ایشان خواهد گرفت و
ایشان هیچ قابل انتقام گیری نیند و زنگ که مرد مردانه و بهادر یگانه است بکار خواهد آید
مگر آن عورت عاقله هر دو را گذاشته طلبگار زنگ شد و گفت زنگ را بجای که پسران
پسر خود بسلامت بردن مرا می زیبد صاحب خان گفت میدانم که تو زنگ را برای انتقام
من ذخیره می بری مگر چونکه سخن از زبان من گذشته رفته باز نمیتوانم گردید وفای وعده را
زنگ بتو بخشیدم عورت زنگ را گرفته روانهٔ خانه شد و آن دو برادر کشته رفتند تا که یکبار
زنگ فرصت یافته و تنها یک سواره در کهیوا رسیده در حالیکه صاحب خان مع دو سه
خدمتگار بی سلاح بر چاه خاصهٔ خود در حوض چاه شست و شوی کرد دو سه بار بر
صاحب خان شمشیر راند مگر هر بار که شمشیر میراند صاحب خان در آب حوض غوطه میخورد اگرچه
زخمی شد جان بسلامت برد و زنگ اسپ را دوانیده باز براوی بسلامت رسید و بعد از صاحب خان
پسر او امدیار خان بر ریاست جا گرفت که در آخر عمر او ولیداد خان بر ریاستش
متسلط شد و امدیار را یک پسر حاجی محمود داد و او را یک پسر عمر خان بود که در ذکر صاحب خان
رئیس جنگ ذکر او آمدنیست و او را یک پسر نصرت خان و او را یک پسر امدیار بود که در

خردی بهرد حالا اولاد گهیوا خان هم موجود است مگر بجا های متفرقه ساکن و پهیا اند

ذکر ریاست علاقه مسن

سابق سکونت اقوام صحابانه در وچهن یعنی دوآبه جیلم و چناب جنوباً از بهرمی تپه و نیز
بعد ازان بنای شهر مسن بنام رای مسن و تقرر ریاستش علاحده بالاجمال مذکور شده
است تفصیلش اینکه رای مسن پسر بلو قوم دهیدوانه صحابانه از اقوام کوهکی رئیس الوقت
قوم خود در عهد ریاست رشید خان پسر جلال خان رئیس پنجم بر دو کروهی غربی چناب
و سه کروهی شرقی جیلم شهری بنا نمود که بنام معروف گشته و حالا چوکی سرکاری
دران واقع و درانجا باتفاق اقوام صحابانه ریاست مستقله برای او قرار یافت
که همه اقوام صحابانه و دیگر اقوام متفرقه سکنه گرد نواح سوای سکنه بهرمی تپه
از اقوام بهرمی وغیره متابعش اختیار کردند حد ریاستش شرقاً رود چناب و غرباً
رود جیلم و جنوباً ملتقی النهرین و شمالاً بهرمی تپه مقرر بود از اینجاست که پرگنه وچهن
واقعه جنوبی از تحصیل قادرپور برخی مسن و برخی علاقه بهرمی تپه نشان داده می آید
اگر هردو علاقه هم یاد کرده آید علاقه بهرمی مسن گفته می شود و بعد از رای
مسن پسرش براهم خان و پس ازوی پسر او مهندو خان و بعده پسر او
صاحب خان بران ریاست قرار گرفتند که در عهد او ولیداد خان بر ریاستش
متسلط شد و این صاحب خان را یک پسر عبدالله خان بود که لاولد
فوت شد و اولاد رای مسن معروف مسنانه موجود مگر اوشان خرابی مایه کم پایه اند

ذکر ریاست علاقه میرک و شورکوٹ

میرک خان تهرانه سیال بانی موضع میرک بر پرگنه میرک و شورکوٹ مستولی شده بریاست

خود قرار داده است گویند سابق دران پرگنات ریاست بهنگو نامی رازاده بود میر خان
اولاً نزد او بطور وزارت جا گرفته مختارانه بدربار نوابی آمد و رفت میداشت و بر دفاتر
سرکاری چنان مینویسانید ده رازاده بهنگو موضع میرک سیال و چون تفوق دربارۀ
وکثرت قوم بدست آورده امرای ریاست رفته رفته تسلط خود براین پرگنات بهم رسانیده
در بارات نوابی نیز روشناس بود و نام خود درج دفاتر سرکاری کنانیده بود رازاده بهنگو
بدربار نواب باری نیافت و ریاست به میرک خان مسلم گشته در اولادش تا سلطان بالا خان
برقرار ماند و گویند آدمان ولیداد خان را با سلطان بالا اتفاق جنگها افتاده و در یک
جنگ سلطان بالا را سخت زخمی نموده بحدیکه او را مرده انگاشته در معرکه افتاده
گذاشته آمده اند مگر چون انفاسش باقی بود بمعالجه زخمها بگشته بر ریاست قائم گردید
تسلط ولیداد خان بر ریاست گهیوا و مسن و میرک و شورکوٹ و کمالیا
و چون ولیداد خان بر مسند ریاست جلوس فرمود بنظر والاهمتی و دماغ ملک گیری که در
طینتش مخمر بود و سابق گذارش رفته که امیری از لاهور آمده در شورکوٹ یا چنیوٹ نشسته
زر مقرری از روسای این ملک وصول میکرد یکبار که امیر شاهی برای تحصیل مالگذاری آمده
در چنیوٹ فرو کش شد و سواران خود را بطلب روسا دوانید ولیداد خان مرض
را بهانه ساخته یا فی الواقع مریض بود وکیل بخدمت امیر فرستاده التماس داشت
که بضرورت مرض فلانی تا چند روز آمدن بنده در فرصت ست تا آمدنم از باقی روسا
وصول معامله فرموده باشند و بنده متعاقب حاضر شده مالگذاری خود ادا مینماید
و وکیل را فهمانید که چون روسا از تو حقیقتم استفسار فرمایند چنان وانماے
که ولیداد خان را مصلحتے رو نماست بدان باعث در ادای مالگذاری تعلل می ورزد

خود را نیز بصورت خیرخواهان در آورده با ایشان مشورت تساهل و درنگ خواهی داد و از طرف خود
هیچ پیغام با ایشان نفرستاد و در این وقت سلطنت دهلی نوعی ضعف و وهن راه یافته بود
و رؤسای گرد و نواحی جهنگ را اگرچه ریاست های جداگانه الا همه شان رئیس جهنگ را
رئیس الرؤسا و خاصه ولیداد خان را صاحب حزم و فراست و تدبیر و کیاست دانسته بودند
ملکی اکثر تبع شمرده اوتجل می آوردند چون امیر مذکور از رؤسای حاضرین طلب عطا مدد کرد
در جواب گفتند که حضور واقف اند که بدون ولیداد خان انجام معامله نمیشود و درین قیل و
قال رد و بدل ادای معامله تا عرصهٔ موفور درنگ گرفت و امیر بنابت ولنگ گشت تا که درین اثنا
ولیداد خان ناگهانی از مرض فراغت جسته بدون ملاقات رؤسای خود را بوقت شام
بخدمت امیر رسانید امیر شکایت رؤسا و حکایت تن زنی شان در ادای زر مقرری با او
درمیان نهاد عرض داشت که هرگز داهمه نفرمایند بدولت حضور انجام وصول آسان است
رؤسا را حواله من بکنند و زر مالگذاری همه از من در جهنگ وصول کرده بگیرند چونکه امیر
بیشتر بر رؤسا تکدر و دلتنگ نشسته بود از یکجا وصول معامله بی حرج و بی تکلیف دید
هر چهار رئیس گرد و نواحی جهنگ یکی اسد یار خان مذکور رئیس کهیوا[14] و داره[29] دوم صاحب خان
مذکور رئیس مشن[26] سوم سلطان بالا مذکور رئیس میرک[23] و شورکوت[18] چهارم سعادتخان
قوم کهرل رئیس کمالیا علاقهٔ راوی را حواله و سپرد ولیداد خان کرده جمیع
سواران خود رخصت نمود و ولیداد خان مع بازوان رئیسان در جهنگ رسیده
زر مالگذاری هر چهار ریاست های ادا نموده داد و آن هر چهار رئیس را بنام حقوق خود
نزد خود در نظربند داشته بهر چهار ریاسات تهانه و فوج خود تعین کرده ارشاد نمود که زر
بقایا بوقت خود آورده انتظام پخته خواهند داد و نظر بر پرورش بحال وابستگان این

روسا نیز معروف خواهند داشت گویند چون روسا همه کهن سال بودند
در زبدانخانه حیرانه سر میگفتند که تماشای این کودک ببینید که تا چندین
روسای کار آزموده را چه بازی داده است آخر چون بر ریاست های
شان قبضه بوده کرد و نظم و نسق انچه میبایست بعمل آورده شد بمناسبت شفقت
ایشان جاگیر مقرر نموده و خلعتها داده رخصت فرمود چنانچه تا ایام حیات
کما لیا حال از دست او نشسته مانده است باز عنایت اسد خان باسپ و غیره
پیشکش گذرانیده شان حسب سماحت جبلی خود بایشان بخشیده دست بردار شد
و دیگر سه ریاستها تا حال در تحت روسای جهنگ ماندند

تسلط ولیداد خان بر ریاست رجوآ و باز بخشیدن آن

پرگنه رجوآ که فیما بین گهیوا و چنیوٹ واقع ست ریاست آن بتصرف سید جلال شاه و عبدالله شاه
و جمال شاه پسران شهابل شاه بزرگان سید خیر شاه و سید محمد شاه موجودان حال بوده است
و چون در آن وقت درمیان بهروانه باقرکی و شهپیک کی نقار گونه بود بهروانیان شهپیک کے
سیدان را چشم زدگی کردند تا که عبدالله شاه بر مواشی اروانجات باقرکے چهوڑ ده
بغارت برده فریاد بولیداد خان رسید خان موصوف مع فوج خاصه بر رجوآ تاخت آورده
بر کناره نشیب سنگ نین که قریب رجوآ بجنوب رویه واقع است جنگی عظیم واقع شد آخر
خان موصوف فیروزمندی یافته و سیدان هزیمت خورده از رجوآ بدر رفتند مگر خان موصوف
بنظر رعایت آل جناب رسالت ریاست رجوآ بر سادات مسلم داشته بجهنگ مراجعت نمود

تسلط ولیداد خان بر ریاست نبهراله و توتهه و بر ریاست ندا گهر

آنوقت در وچهین بطرف شمال از ریاست جهنگ شرقا ریاست سید لطیف شاه وغیره بارست

کو کهران بوده که هر دو بقبضهٔ ولیداد خان در آمدند تفصیل ضروری این هر دو اجمال
آنکه سید لطیف شاه بخاری از سادات شکرپوریه در موضع نوشهره[۳۲] و بهترال و آن نواحی باتفاق
مرضی کهوکهران ندها گهریه و بلوچان ساهیوالیه ریاست بنام خود پیدا کرده بود و بهتیان بهترانه[۳۳]
که مواضعات شان جنوبی کوهستان کرانه واقع ست سابق ساکن جنڈیالی که بسرحد شرقی ریاست گنگ نشست
بودند و ازانجا بسبب خوفیکه ازایشان وقوع یافت کوچیده آمده بحمایت لطیف شاه در
مواضع مذکوره نشستند پس حد ریاست لطیف شاه جنوباً بنشاه جیونه[۳۴] و شمالاً کوهستان کرانه
و شرقاً بدریای چناب وغیره بریاست کهوکهران مقرر بوده بکمال زور و شرارت خود همی افراختند
و بر رعایای ضعفای ریاست جهنگ دست تعدی دراز داشته ارواح و اموال شان بڈاکه و دزدی
تلف میکردند و می بردند و فریاد هر روزه نزد ولیداد خان میرسید و منتظر وقت میبودند تا که فیمابین
سیدان و اقوام چدهرر که بطرف شرق شمال سیدان ریاست گونه بهم رسانیده بودند بر شرقی
که بر سرحد ریاستهای ایشان بطرف شمال از بهترانه مذکور بر سر کوهی استاده بود و
سیدان مذکور ببرید جنگی کلان واقع شد که دران جنگ سه پسران لطیف شاه وغیره
عصبات او و اکثر ارکان ریاستش بقتل رسیده آن زور و شور شان بنهایت ضعف
و سستی گرائید و ولیداد خان وقت دریافته بر تمام ریاست شان بحدود مذکوره
متسلط گشته ضمیمهٔ ریاست جهنگ نمود و سیدان را جاگیر و معافی مناسب موافق خوشنودی او
درانجا مقرر کرده داد پس ریاست ولیداد خان در دو چهن بر کنار غربی رود چناب
تا حد کوهستان کرانه قائم شد و قوم کهوکهران در نڈها[۳۵] گهر و نوشهره و آن نواحی
از کتهیای نوالی جنوباً تا فرو کا شمالاً ریاست خود بحمایت و اتفاق بلوچ ساهیوالیه
قرار داده بودند گویند نوشهره را سی دلاّ کهوکهر و نڈها گهر را سی صلاح پسر او بنا

کرده بوده است که از اوشان تا حال تالیفِ رساله هفده هیزده پشت گذشته خواهد بود
و بعهدِ ولیداد خان مسمی جعفر خان رئیس شان وفات یافته پسرش شهابل خان بر
ریاست نشست و ایشان نیز دران نواحی کوس کثرت و قوت نواخته ضعفای عیت
سیال را اکثر زیر تکلیف تعدی خود میداشتند و ازین باعث میان شان و شریف خان
قوم سیال علیانه که در موضع شریفه جنوباً از کٹیا نوالی زمینداره میداشت
خرخشه می ماند و چونکه کهوکهران در کچهی شمالاً از موضع ماڑهی نیز زمینداره
میداشتند و آنوقت بر ماڑهی و آن نواحی هوت بلوچ رئیس دیره وریگستان
تسلط خود بهم رسانده بود میانِ آدمان هوت و کهوکهران در کچهی بر سرِ کاری تکرار
وقوع یافته بشمشیر کشی انجامیده و در آن معرکه افسران کهوکهر بسیار بقتل در آمده بریاست
شان ضعفِ کمال رسید و لیداد خان این امر را از مغتنمات شمرده و بوجهین
گذشته بر قطعهٔ جنوبی ریاست شان از کٹیا نوالی تا حد موضع بهون ونڈهاکهر
مستولی و قابض گشته ضمیمهٔ ریاستِ خود نمود و گویند که هوت خان و بهلک خان
را از افسران کهوکهران گرفتار کرده آورده بود که در قید او مردند و دران
قطعه تهانهٔ خود نشانیده کمان افسری آن پرگنه و آن تهانه بذمهٔ شریف خان
مذکور داشته خود بجنگ رجوع آورد و چونکه ریاستِ کهوکهران باتفاق و زیرِ حمایتِ
بلوچ ساهیوالیه بود لعل خان بلوچ که آنوقت رئیس ساهیوال بود افواج کشی کرده
بهمراهی کهوکهران بر کٹیا نوالی و شریفه زور آوردند و شریف خان بار شان گران
دانسته از ولیداد خان ملتمس تشریف و ستمدد شد مگر چونکه خانِ موصوف آنوقت
بطرف جنوب از جنگ بر سرحدِ ریاستِ ملتان بمطلبِ انتظام دهی خرخشه ها که بر سرحد ها

که شریف خان تشریف برده بود التماس شریف خان بابت تشریف خود مبذول نداشته جزائرانداز ان
و غیره فوج خود بسر عیت تمام بمدد شان روانه نمود تا که شریف خان مع اهل خود و حشریات گرد
نواح و فوج مرسوله و سپاهیان تهانه بمقابله مخالفان پیش آمدند و از دروازهای خانهای مسجد خفیه
شریفه تخته ها گرفته بدرختان که بشمار رویه از شریفه با انبوه بودند بسته جزائریان و تفنگیان
در عقبش بکمین نشستند چون فوج مخالف به بی آگاهی قریب رسیدند ناگاه تفنگیان دستهها
بگوله را ئی بکشاده بضروب متواتره عقد جمعیت شان از هم گسلانیدند و درین حین افواج زیرین
نیز برایشان ریخته و با ایشان درآویخته روی شان بگردانیدند تا که بعد چپقلش زد و کشتن فوج
مخالف پشت داده رو بانهزام نهادند و افواج سیال تا بعرصه بسیت کروه تعاقب شان نموده بکشت
خون و یغما و تاراج دستهای خود کشادند و بعد این واقعه امرای ولیداد خان بر تمام ریاست
کهو کهران تا حد موضع فرزکا متسلط گشته عمل و دخل خود کرده گرفتند و خان موصوف بینداری که
کهو کهران با ایشان مسلم داشته چیزی دیگر از وجه جاگیر مناسب نیز بران افزود و بشکر گذاری
خدمات شریف خان زمینیات موضعیکه حالا بکوٹ[۳۷] خان معروف است بشریف خان تفویض فرمود
پس ریاست ولیداد خان درچنین بر کنار شرقی رود جهلم تا حد موضع فرزکا ترتیب یافت

تسلط ولیداد خان بر پرگنه بارهی و تپه یوسفانه

و چون پرگنه بارهی[۳۶] تحت تصرف نصرت خان یا پدرش قوم بوت از اقوام بلوچ رئیس چاه عیسی خان
و ریگستان بود و بارهی را تهانه آنجا قرار داده عامل او در بارهی می نشست با متعلقان ریاست
جهنگ همواره کشاکشها میداشت این امر بر خاطر ولیداد خان گران آمده اولا عاملان شان را
از بارهی دیگر کرد و ثانیاً پیر سید عبدالرحمان بخاری از اولاد پیر شاه جیونه را بطور وکالت و سیله
بطرف دیره اسماعیل خان فرستاد غرض او از فرستادن سید موصوف آن بود که رئیس دیره

بفرمودهٔ او که سید و پیر است براه آشتی خواهد گرائید و پیغام داد که چون مارّی قریب است اورا
بما گذارند که به نیابت شما در انجا عمل و دخل داشته حاصلات آن بشما میفرستاده باشیم
لیکن نوت بکبر ریاست دیره درگیستان و نخوت کثرت فوج بلوچان و سبلاد و خفگی اخراج
عاملان بی سابقهٔ استجازت التفات بوکیل ننموده برلشکرکشی آماده شد و برزبان
این سخن راند که مارا ضبط ملک جهنگ منظور خاطر است و لیداد خان از مارّی مطلب
از انیسو او لیداد خان نیز لشکر خود و حشریات برادران فراهم آورده بر سر
مارّی رسید و در میان ایشان جنگی عظیم درپیوست که از کشتگان پشته‌ها بست آخر
لشکر نوت هزیمت خورده رو بدیره نهاد و از انوقت علاقهٔ مارّی داخل ریاست جهنگ شده
تا تسلط مهاراجه رنجیت سنگه متعلق جهنگ ماند و پرگنهٔ شمالیه از مارّی که بنام پته یوسفانه
معروف بود نیز بقبض تصرف خود آورده از کچهی موضع کهای خرد و کلان واز دهن موضع
فرودکا بریاست جهنگ داخل کرده همراه بلوچ رئیس ساهیوال همین حد فارق میان دو ریاست قرار داد

سپردگی پرگنهٔ چنیوٹ بولیداد خان از نواب لاهور

و نواب لاهور ولیداد خان را معتمد و امین و هوشیار و لئیق دریافته ریاست چنیوٹ تفویض
فرموده و خان موصوف آنجا خوب انتظام و انجام مهام ملکی و مالی داده در میان چنیوٹ و پنڈی بهٹیان
درخت برگ لرزان معروف قندیواله برسه کروهی پنڈی حد فارق مقرر نمود و درین زمان
تمام رؤسا که خارج ریاستش بودند چنانچه چیتها رئیس رسول پور دهانس رئیس علاقه
بیاه و بهنی رئیس پنڈی و جلال پور و بلوچ رئیس ساهیوال وغیره رؤسای خرد هم
او را انجمنشاه و تملق پیش آمده سلامی و نذرانه گذار شدند و درین وقت او را از کمالیا
و چنیوٹ و فرودکا مهر و ذیلهایان ریاستی خاصه متعلق ریاست جهنگ بود ریاست عامه

او بر همه رؤسای قرب و جوار سایه افکن ماند تا آنکه بجهان جاودانی راند

حال ریاست و حسنِ سیاستِ ولیداد خان

ولیداد خان مردِ ذی هوش و فراست و اہل تدبیر و کیاست و صاحبِ انتظام و سیاست بود در فیصلهٔ مقدماتِ رعایتِ جانبی منظور نداشتی و اکثر رجوع بشریعت دادی و دزد و رهزن را موجب فتوای شریعت دست و پا بریدی و هرگز بگفتهٔ کسی روا دار باز نیامدی و آنچه در میان دهاقین این ملک رسمِ کینه کشی بزورِ بازوی خود مروج بود بالکل معدوم ساخت تا که متنفسی بدون حکم سرکاری از خود کینه کشی و انتقام گیری از کسی نمی توانست کرد و پیشهٔ دزدی و رهزنی که از روز ازل نامزد این ملک شده آمده در عهدِ او نیست و نابود شد و رعایا را آسودگی دامنِ داماں پدید آمد و آبادی و زراعت پیشگی را رونقی تازه و رواجی بی اندازه بهم رسید که در این ملک سابق مثل او کسی ندیده باشد و تخفیف مالگذاری بدین بنیان بعمل آمده بود که هر کس که درخواستِ چاهِ نو گذرانیدی بر حبل است مقدار آن مشخصه سالیانه میشدی که باین ذریعه چاهان بکثرت شدند و حالا هر جا که چاهانِ کهنه در کچهی و جنگل یافته میشوند همه ساختهٔ عملداری او هستند چنانچه بطور ضرب المثل گردیده که میگویند فلان زمین از عهدِ ولیداد خان آباد یا ویران است و بسبب مسدودی رهزنان و فور امن و امان بازرگان را نیز پا کشاده و رونق بازارِ تجارت زیاده بر زیاده شد پس کار زراعت و تجارت که هر دو موجب رفاهیت خلق الله است ترقیات گرفته برای رئیس موصوف بصفحهٔ روزگار نا پایدار یادگار ماند

وفات ولیداد خان

اگرچه کار ولیداد خان باین قدر ترقی گرفته و ده هزار روزینه خوار از پیاده و سوار هر وقت بدربارِ او مستعد و آماده کارزار میبودند که بر وقت اصدار حکم اگرچه سر برود سر نگردانند

تاهم عفت و امانت او بحدی بود که گاهی با آدمان بادشاهی با وجود ضعف سلطنت چغتائیه تمرد
رؤسای همسایهٔ خود به بی اتفاقی و لاپروائی پیش نیامد و پیوسته با برادران تا آخر
بگشاده پیشانی و تقدیم خدمات خوشامد و پیش آمد ایشان بعمل می آورد و لشکری بوده
خواه لشکری و چون در آخر عمرش مهاراجه کورارام که دران ایام نواب دربار شاهی
بود برای تعمیر راجگهر که حالا بگهر[23] مهاراجه معروف ست دارد اینجا وارد شده بود ولیداد خان
را با وجود مریض بودنش برای استیفای بقایا مالگذاری تکلیف همراهی خود داد هر چند
که ارکان ریاست بر ترغیب بانکار اصرار ورزیدند با وجودیکه مهاراجه راجپندگی فوج
از خود آن وقت کم میبافت و از سر خود وا نمی توانست کرد تاهم ترغیبشان منظور
نفرمود و گفت ما رعیتی بادشاه بر خود لازم گرفته با آدمان شاهی جنگ کردن
خیانت می باشد و همراه مهاراجه بحالت مرض روانه شد تا که بموضع سودهراکوپرا
قریب وزیرآباد مرضش اشتداد گرفته در سن ۱۱۶۳ هجری بجوار رحمت
حق عز و جل در پیوست و ملازمان تابوتش در کشتی داشته بجهنگ آوردند

ریاست عنایت اسد خان فیروز جنگ برادرزادهٔ ولیداد خان رئیس پنجم حاکم

چون ولیداد خان سوای یک دختر مسماة فتح بی بی که او را برادرزادهٔ خود عنایت خان
پسر ابراهیم خان بانی کوت ابراهیم[38] واقعه شرقی جهلم تزویج کرده داده بود فرزندی نگذاشت
اگرچه عنایت اسد خان بوجه دامادی خان مرحوم از برادرزادهٔ دیگرش شهادت خان
پسر شیر خان بریاست زیاده اختصاص به استحقاق داشت مگر بموجب مصلحتی که آن وقت
رو داد و یا بموجب تقاضای شهادت خان تا مقدمه بجنگ جدل نانجامد مردم باتفاق
برریاست جای گرفتند و شهادت خان بخواهر عنایت اسد خان که کدخدا شده بود داماد گردید

شان فرق و دوگانگی برخواسته بود همچنین تا چند سال میان این هردو برادر بخوشی و خرمی
گذشت گویند که هردو برادر بر یک مسند می نشستند و شمشیرهای خود را یک نیام داده در میان
خود بر مسند مید اشتند و میگفتند که مثل مشهور است که دو راجه در یک نگری و دو تیغ در یک نیام
نمیتوانند بود به بینید که هردو راجه در یک نگری و دو تیغ در یک نیام چسپان گنجیده ایم و چونکه تقدیر
الٰهی بران رفته بود که میان شان تفرقه افتاده آخر ریاست بعنایت الله خان که احق و الیق است
قرار گیرد بنا بر تکرار بعضی مقدمات میان هردو برادر نزاعی برخواسته و از اندکی ردی بنشی آورده
بجنگ و جدال انجامید و شهادتخان مع رفقای خود از جمعداران و ملازمان وغیره مردمان از جهنگ
برآمده بر گذر ترموں فرود آمد و عنایت الله خان نیز از پس او با رفقا و ملازمان خود روبدان جا
نهاده در فریقین جنگ واقع شد مگر اول وهله با وجود دعوی شجاعت هزیمت بشهادت خان
افتاد و از معرکه بیرون جسته و از چناب از گذر تا جا چه بر گذشته بقادر پور رسید آنجا در پی
فراهمی فوج و حشریات شد و هزیمت خوردگان لشکر او نیز آنجا باو پیوستند و چندی در آنجا
مانده بعد فراهمی فوج و حشریات بانبوه بسیار روانه شده متوجه شهر جهنگ گردید و از ین طرف
عنایت الله خان نیز اطلاع یافته مع حشم و خدم وغیره رفقای خود دست بدامان توکل
پیشتر روانه شد تا که هردو فوج بر کناره شرقی رود چناب بر هشت کروهی از جهنگ شمال رویه قریب
موضع سلطان پور بهم ملاقات خورده بجنگ در پیوستند از انجا که رفقای فریقین در رفاقت
فریقین از ته دل بجید بودند سخت بهم در آویخته و دقیقه از کشش و کوشش دریغ نداشته جنگ سا
نمودار جنگهای شاهانه وانمودند و سران هردو فوج تا آنکه بر زمین افتادند پا پیش تر می نهادند
تا که شهادت خان بعد کشته رفتن ارکان فوج خود خود تیغ برداشته بمعرکه کارزار آمد و بعد
کوششهای مردانه تیغی بران او رسید که بر زمین در افتاد و بقیة السیف از فوج او آن وقت

رو بفرار نهاده رفتند گویند رمقش باقی بود که عنایت اسد خان بر سرش رسید و گفت
ازین جنگ چه مزه چشیدی شهادت خان هنوز تیغ در دست داشت و از عنایت اسد خان
آب طلبید عنایت اسد خان شربت شیرین تیار نموده بخادمی داد که او را بنوشاند
و خود از بیم او نزدیک نتوانست آمد شهادت خان پیاله بدست گرفته بعنایت اسد خان
گفت که خود نیامدی والا ترا نیز خوب مزه چشانیدمی شربت نوشید و اجلش در رسید
و این واقعه در ماه رمضان سنه ۱۲۶۷ وقوع یافته و عنایت اسد خان بعد فتح داخل
جهنگ شده خواهر خود زوجه شهادت خان و خواهرزادهٔ یتیمه را بسیار دلدهی و دلاسا
داد و گریه کرده گفت که من بخود مرتکب پیکار نشده ام شهادت خان بزور بر من خشم
گرفته جنگ آغاز نهاد فقط پس ریاست جهنگ بآن حدود که ولیداد خان بود بوی مسلم شد

ذکر ریاست علاقه رشید پور

سابق سه پسران جلال خان را که ریاست قبیله یا کثیره بخاندان شان میبود ممتاز شده
وعده رفته بود که ریاست سیالان رشید پور به اولاد سلطان حامد خان مذکور خواهد شد
بنا بران گذارش که بعد شهادت جلال خان پسرانش زمینات موروثه پدر میان خود باهم
تقسیم نمودند اگرچه رشید پور آباد کردهٔ رشید خان بود چنانچه گذشت لیکن چون حسب
پدر خود آباد کرده بود از میراث پدر داشته در قسمت سلطان حامد خان آمد که تا حال
اولاد او آنجا ساکن اند و ایشان زمیندارهٔ آنرا ترقی داده از کنارهٔ دریا تا ریگستان
و از جنوبی و اشو استانه تا حوالی جهنگ آباد کرده ریاست علحده از چوتره میان بخشید و قائم
کردند و حوالی بهر مسمی بستی که حالا شهر و قلعه اوچ بر آن واقعه است بسیار چاهان تعمیر کرده بودند
بر پنج کروهی اند بهر مذکور قلعه انداخته و هفت چاه تعمیر ساخته ریاست خود تا آنجا رسانیدند

وچونکه ترجمهٔ هفت بزبانِ پنجابی ست هست آن موضع موسوم بهست گردید و از آنجا که ایشان
اکفاء و اقران رؤسای جهنگ و حقدار ریاست بودند و نیز شجاع ترین سیالان جلال خان و بوقت
حاجت مدد و کمک رؤسای جهنگ خوب داده بهمراهی شان جنگهای نمایان و بذلِ مال و ارواح
میکردند و ریاستِ شان هم از قدرِ کفافِ معیشت زیاده نبود در رؤسای جهنگ و هم سیداد خان با ریاست
رشید پور بصیغهٔ جاگیر با ایشان مسلم میداشته متعرض نشدند و حالا هم همه رؤسای ایشان برفاقت
عنایت اسد خان در جنگ شهادت خان زخمهای کاری برداشته کارهای نمایان کرده بودند
مگر بعد ازین بنا بر بعضی امور فیما بینِ ایشان و عنایت اسد خان نفاری پیدا آمد که خان موصوف
از جانبِ ایشان برآسیده در پی استیصالِ شان گردید و چون در آن ایام سلطنتِ دهلی
ضعف گرفته بود و سکهان هم چندان قوت پیدا کرده بودند ملکه عند الاطلاع آمدِ افواجِ درانی
در بیابانهای دور دراز مختفی میشدند و امرای درانی گاهی بعزم غزا و گاهی باستحصالِ مالگذاری
بدین ملکها لشکر میکشیدند در حینیکه لشکر درانی برای اخذِ مالگذاری وارد جهنگ بود
عنایت اسد خان با سپه سالارِ لشکر شکایتِ سیالان رشید پور بمیان نهاده او را برین
آورد که بر ایشان تاخت آرد سپه سالار خان را همراه گرفته بسوی رشید پور کوچ کرد
و سیالان بوقت گذرِ شان از گذر تر همون اگاهی یافته مع همه مستورات و متعلقان
و اکثر رعایا ساختگی جلاوطنی پیش نهادند و همین که از رشید پور برآمده بودند که خبر
قریب آمدن لشکر درانی با ایشان رسید اسلام خان رئیس ایشان به پسرِ خود احمد یار خان
گفت که تو بجمعیتِ حاضره خود سدِ راهِ لشکرِ درانی شده اینجا بایست تا مستورات
رسند و خود مع دیگر سائر برادری بهمراهِ مستورات بریگستان روانه شدند تا دیگر
معرکه برادری خیال نکنند که مارا پیش لشکر درانی کشیده بکشتن میدهند احمد یار خان قریب

موضع درگاهی[23] شاه که بیک گروه غربی رشیدپور واقع ست بهمراهی سه صد مرد مسلح گذار کار
بانتظار لشکر درانی بایستاد و لشکر رشیدپور رسیده و ازکوچیده رفتن سپاهیان مطلع
شده بر عقب شان روانه گشته بمکانی رسیدند که احمد یار خان آماده جنگ ایستاده بود
جنگ میان ایشان پیوست که آن سه صد آدمی و پنج صد بهادر از لشکر درانی دران
معرکه بقتل رسیدند و احمد یار خان زخمی سخت گشته بر زمین افتاد امیر لشکر او را برشیدپور
آورده بنظر شجاعت و وجاهت بمعالجه او اهتمام فرمود و سپاهیان مستورات را در قلعه ست
آورده متحصن شدند گویند عنایت الله خان پسر احمد یار خان آمده گفتارهای طنز انگیز
و طعنه آمیز گفتن گرفت احمد یار خان گفت که انچه در رفاقت تو جفاها کشیدیم ترا خوب
روشن ست و اینهم ظاهر مگر هنوز من هم زنده ام و بنی اعمام من که از من بمراتب فائق تراند
سالم انشاء الله تعالی خواهی دید که ترا چه خدمتها خواهیم کرد که اگر سابقه خدمتهای ما
فراموشت شد خدمتهای آینده هرگز فراموش نخواهد شد و چونکه لشکر درانی بسوی ملتان
متوجه بود روز دوم پیشتر روانه شده در موضع کوکاره[24] فرود آمدند و سپه سالار احمد یار خان را
با امیری که افسر صد سوار بود سپرد نمود و احمد یار خان بآن امیر برای مقام کردن آنجا الحاح کرده
و عذر سرجهای دیروزه و گرانی زخمها و معالجه آن پیش آورده و چیزی پیشکش نیز گذرانیده مقام
یکروزه منظور کنانیده و سپه سالار مع دیگر لشکر کوچیده در گهر[25] هارا جه دیره کردند و احمد یار خان
پدر و بنی اعمام خود را اطلاع این همه امور رسانید شب آینده سلطان حامد خان ثانی و دیگر بنی اعمام
او مع مرادان دلاور جنگ آزما جمله یکصد و بیست سوار بر شصت اسپ یعنی دو مرد بر یک اسپ
شبگیر زده وقتیکه امیر مع صد سوار خفته بود قریب شان نزول نموده و اول سلطان حامد خان جریده
بخیمه امیر درآمده احمد یار خان را مطلع ساخت و احمد یار خان امیر را بیدار کرده آمدن ابنای عم

خود برای ملاقات او ظاهر نمود و متعاقب همه سواران در رسیده اسلحه و بندوقهای شانرا
که یکجا کنده کرده بودند بقبض آورده و احمد یار خان را بر چارپای برداشته امیر
را نیز بقابو در آوردند و چونکه اسلحه از دست شان رفته و دست بردهای سابقه
و حالیه ایشان نیز دیده بودند هیچ جنبش نتوانستند کرد احمد یار خان گفت
که این امیر بمن نکوئیها کرده زیاده از بردن من بایشان متعرض نشوند
ایشان بامیر عرض داشتند که ما اسلحه شما اینجا نمیتوانیم داد آدم خود همراه ما فرستید
که در راه اسلحه حوالهٔ او خواهیم نمود پس اسلحه در راه حوالهٔ آدم شان کرده
احمد یار خان را بقلعه ست آوردند و چونکه ریاست ریگستان اولاً بتصرف هوت بلوچ
رئیس ڈیره اسماعیل خان و بعد از مقید رفتن او بکابل بحواله نواب محمود گجر و ثالثاً
بتحت محمد حیات خان جسکانی و نورنگ خان ملتانی و رابعاً بقبضه میان محمد عارف کهروله
سرائی و خامساً بدست نواب محمد خان سدوزئی رسیده بود و درین وقت
نواب محمود خان گجر مذکور بریاست ریگستان قائم بود و سیالان مذکور بملازمت وی رفته
و بوی متوسل گشته بر قلعه ست هم از جانب او متصرف ماندند و بغرض انتقام کشی
از عنایت اسد خان تدبیری انگیخته براه حیله بازی و فریب سازی اولاً مراسلات مشعر
استرضای او و رجوع خود باوطان قدیمه متواتر کرده ثانیاً آمدن خود برای ملاقات
قرار داده یکصد و چهل سوار چیده روانه شده و کشتیهای متعینهٔ گذر تریمون همراه گرفته
بجهنگ رسیدند و چهل مرد از اسپان خود فرود آمده و بنام ملاقات بمجلس عنایت اسد خان
در آمده و سلام کرده یکباره او را گرد گرفته و بازو و دست زده برخیزانیده و بر یابو سوار
کرده بملازمان او گفتند که اگر کسی مزاحم باشد اولاً کار عنایت اسد خان تمام کرده

بازبا بشان خواهیم پرداخت شاید من بعد ما نیز بکار خواهیم آمد عنایت الله خان که از ادای
ستان واقف بود بخوف جان خود ملازمان را از مزاحمت ایشان مانع آمد و ایشان
گرداگرد عنایت الله خان بوده و او را از جهنگ برآورده و بر کشتی ها سوار کرده و از
گذر تر همون گذشته بقلعه ست رسیدند که شش ماه عنایت الله خان آنجا نزد شان
محبوس ماند و کار ملکی و مالی ریاست جهنگ دیوان بهوانیداس با نظام سید نشست و بعد از
شش ماه بوساطت رسل و رسائل بحکم نواب محمود خان گجر او را رها کرده و خلعت های
پیشکش نموده و عذر ها خواسته رخصت کردند مگر در اثنای قید هم تعظیم و تکریم او می‌داشتند
البته گاه گاه چیزی از گفتار ها و کرد های سابقهٔ او بیاد شان میدادند و عنایت الله خان
بعد از خلاص خود سیالان رشید پور یه را نواز شها داده بر رشید پور و آنچه در بر قرار داشت

جنگ عنایت الله خان با دین محمد خان و تسلط بر پرگنه تاری

و این عنایت الله خان مرد دلاور و الا اقبال فیروز جنگ بوده است چنانچه در تمام ضلع
مشهور است که بیست دو معارک جنگ او را پیش آمده و در همه فیروزی نصیب شده چنانچه
بعضی جنگهای او که سخت ترین بودند و بحقیقت نفس الامری آنها اطلاع بهم رسید تفصیل
آنها داده می آید سابق گذارش رفته که پرگنه تاری از عهد ولیداد خان بتحت ریاست
جهنگ در آمده و چون ولیداد خان وفات یافت و میان این هر دو برادران کشاکشی
رو داد در این اثنا دین محمد خان نامی افغان ملتانی که خود را از شجاعان زمانه
می تصور کرد فوج کثیر از نزد نواب علی محمد خان افغان نواب ملتان همراه گرفته آمده
بر تاری مسلط گشت عنایت الله خان بعد فراغ از شهادت خان بدان صوب متوجه شده
بتاری رسید و دین محمد خان مع فوج خود از قلعه بدر آمده او را متکبرانه و متهورانه پیش آمد

وعنانِ اسپ برداشته بر لشکرِ خان زده و چندی را مجروح و مقتول کرده از جانبِ دیگر بدر رفت بارِ دوم باز چندین از برگزیدگانِ فوج خود را همراه ساخته عنان برداشته بود که لشکرِ خان نیز متنبه شده و سدِ راهش گردیده بوی در آویختند و از اسپ در انداختند و بقیهٔ فوج او افتان خیزان از راهِ چرستان بملتان گریختند و چونکه آن مکان سرحدِ ریاستِ دیگر بود ساهیوال و ٹوانه و منکیرا و خوفِ رهزنان و جیوکنان نیز علاوهٔ آن و ملک شیر ٹوانه آنطرف در خوشاب و نورپور و گروٹ بعضی بتغلب و برخی بتوارث ریاست بهم رسانیده بود و قومِ ٹوانه چنانچه سابق مذکور شد خود را از اخوانِ سیالان شمرده رابطهٔ یگانگت مسئول و مسلوک میداشتند خانِ موصوف تهانهٔ خود در انجا نشانیده و خبرگیری نیز بهٔ ملک شیر داشته و برای امداد خرچ چندی غله بطور برات برای او مقرر کرده خود بجهنگ عود نمود

جنگِ عنایت الله خان بفوج ملتان و تسلط بر پرگنهٔ اسلام اباد

چونکه ریاستِ جهنگ در کچهی جنوباً تا حد جیوانه مقرر بود و پرگنهٔ اسلام آباد که حالا بکوکاره معروف ست متعلقِ ریاستِ ملتان بوده مسمی صورت سنگه و عجب سنگه برادرانِ حقیقی از دستِ نوابِ علی محمد خان موصوف آنجا حکمرانی میکردند نواب بعدِ قتلِ دین محمد خان و انهزامِ فوجِ افغانان گران خاطر شده انتقام گیری این امر در دل گرفته و فوجِ کثیر مع سامانِ جنگ باسلام آباد فرستاده سنگهان را حکم داد که دستِ غارت بر دهاتِ متعلقهٔ چوتره دراز کرده سلسله جنبانِ پیکار شدند و از انسو خان نیز خرابی رعایا گوارا نداشته بغرضِ انتظام دهی این مفسده آمده در موضعِ جیوانه فرو کش شد سنگهان از فرطِ تهور و غرور آراستگی فوج بیدرنگ بمجردِ استماعِ ورود خان بی سابقهٔ پیغامی مع سپاهِ خود رو

بفرودگاهِ خان آورده بجنگ در آویختند آخر بعد کشش و کوشش بسیار صورت سنگه و عجب سنگه
هردو بقتل رسیدند و بقیة السیف رو بگریز نهاده رفتند و خان بر پرگنهٔ اسلام آباد معروف
حال بکوکاره متسلط گشته ضمیمهٔ ریاستِ جهنگ نمود که از آن روز داخلِ ریاست جهنگ مانده است
جنگ عنایت الله خان بنواب [illegible] ملتان و تسلط بر باقی علاقهٔ شورکوٹ و بر پرگنهٔ گهرمهاراجه
بعد ازین واقعه نواب موصوف را غصه بر غصه افزوده همواره برای انتقام کشی انتهاز فرصت
نگاه میداشت و لیکن ارادهٔ ازلی بعکس ارادهٔ او رفته بود اتفاقاً درین اثنا مردم کملانه
که از قوم سیال و سکنهٔ علاقهٔ شورکوٹ باجگذار ریاستِ جهنگ بودند بسببی رنجه خاطر شده
جلا وطن گشته بعد ملازمت نواب بآن روی رودِ راوی نشستگاه قرار دادند و چون خان
معتبران خود را باسترضا و استردادِ ایشان میفرستاد ایشان چنان جواب میدادند که چون نواب
صاحب ما را از اقوام سیال تصور بیده اعزازها و اکرامها داده است و از ما وعده های منجر
گرفته که باز نخواهیم رفت اگر بدونِ عذر قوی باز رویم از شکستِ پیمان شرمسار شویم
و ما اخوان و اقرانِ خانصاحب ایم اگر خانصاحب برای استرضای ما خود تشریف
ارزانی فرمایند بعید از رعیت نوازی نیست و نیز عذرِ قوی حاصل کرده باشیم فقط از انجا
که خان را شیوهٔ برادر نوازی و رعیت پروری ملحوظِ خاطر میبود و همه مقدمان و معتبران
اقوامِ سیال را بالقابِ برادرم مراسله می نوشت خود مع خادمان و ملازمان و فوج
قلیله بی چندان سامانِ جنگ بدان سو روانه شد و نواب که همواره در کمین فرصت
مانده جاسوسان خفیه گذار در جهنگ گذاشته بود جاسوسان نواب را از خبر
رفتنِ خان اطلاع دادند نواب بعجلتِ تمام فرزند خود را مع چندی از اراکین و
امرای خود چنانچه عاشق محمد خان برادر دین خان مذکور و همت خان قصوریه و فتح دین خان

افغان دسنگی بیگ کوتوال بلدهٔ ملتان و چند ضرب توپ و فوج کثیر بطور ایلغار روانه ساخت
نواب زاده بکوچ متواتر در کوٹ میان صاحب سرحد شورکوٹ رسیده بعزم بالجزم رزم
فردا انجا دیره انداخت بوقت شب عبدالعزیز گسورا که سابقه رابطهٔ اتحاد بخان داشت
پوشیده وار نزد خان رسیده گفت که نواب زاده مع فوج بیشمار و سامان جنگ بسیار
بعزم مصمم برپرخاش محکم است و بهیچ حیله بصلح راضی نخواهند شد و خان صاحب جریدن
دریجا تشریف آورده اند اگر میتوانند مستعد جنگ شوند ورنه صلاح خوب آنست که
واپس بجهنگ گرائیده قلعه را مستحکم سازند فقط چون در آنوقت از امرای دولت دیوان
بهوانیداس و بهادر شاه قریشی همراه بودند و میان باچهی و میان عنایت و میان
مهیان جنجیانه و مهر رنگ کاٹیا و مهر سلطان سرگانه و منصور داوانه وغیره روسای قبائل
برای ملاقات خان آمده بودند خان دراین باب بایشان مشورهٔ شماری نمود دیوان
بهوانیداس و بهادر شاه صلاح در واپس رفتن داده اند و روسای قبائل عرضداشتند که اگر
خانصاحب جنگ نماید ما همه حاضریم و شما شب ابهای خود حاضر میکنیم و اگر واپس روند اختیار است
خانصاحب فرمود که جنگ دیده پس انداختن و بدست خود ملک بمخالفان سپردن شیوهٔ مردانگی
و آئین ملک داری نیست هرچه بادا باد مستعد بر جنگ باید شد فقط روسای قبائل
بر والاهمتی و فراخ حوصلگی خان تحسین کرده رجوع بقبائل خود آوردند و شبا شب حشریات
جمع کرده پگاه نزد خان حاضر شدند و ازانسو نواب زاده بفوج و لشکر و توپخانه از دیره
خود کوچ نموده می آمد که ازین سو خان نیز مع ناتسر بیشتر متوجه شده در کوتانه طرف خان
بر یک کروهی شورکوٹ جنوب رویه گرد لشکر افغانان نمایان شد آنجا صفها آراسته پای
فشردند و چونکه بهید ولیداد خان دیوان کرپارام پدر دیوان بهوانیداس از دست دیوان

کاٹھیا بہادر کاکہ رئیس شان مہر برنگ مذکور بود در خرخشہ بقتل رسیده بود و ازین واسطه میان
جھنگ بر مردانِ کاتھیاگران خاطری میداشتند و کاتھیان ہمواره در رضاجوئی ایشان
میکوشیدند درین وقت خدمتگذاری خان غنیمت شمرده از دل و جان کمر بستہ حاضر
آمدند و پیادگانِ خود را پیش صف خان در پس گریوهٔ خاکی بکمین نشانیدند و نوابزاده
لشکرِ خود را سہ دفعہ ساختہ و توپخانہ پیش کشیده مقابل آمد و عاشق محمد خان بکینهٔ برادر
و دیگر سرانِ لشکر عنانِ یکرکابی بر انگیختہ دیگر لشکر را گفتند کہ شما پشتی نمائید و نعرهٔ ثاران
و لفظ کجاست عنایت سیال بر زبان اسپان را مهمیز زدند چون نزدیک پیادگان
کاٹھیہ کہ در کمینگاه بودند رسیدند کاٹھیان اولاً بندوقہا سر دادند کہ بعنایت
ازلی گولیہای شان نیز خوب کارگر آمدند و ثانیاً تیغہا آختہ در میانِ سوارانِ شان
در افتادند و ازین سو سواری خان وغیره پیادگان نیز بدو داد و بدایشان در رسیدند
و بازارِ پیکار خوب آراستہ گردید تا کہ درین دار و گیر عاشق محمد خان مقدمة الجیش ایشان
شان بملاقاتِ برادرِ خود بآن جہان خرامید و اکثر دیگر سران و سواران ہم کشتہ گشتند
و یک گولی تفنگ بنواب زاده کہ پسِ صفوف استاده بود رسیده کار را تمام
گردانید ہمون وقت لشکر باقی رو بگریز نہاد و سنگی بیگ امان خواستہ بقید در آمد
و خان لاشِ نواب زاده را باکرامِ تمام مع بازوانِ سنگی بیگ بخدمت نواب انور محمد
و نوابزادآن روز خود را مساہم بخت خان و حریفِ میدان سیالان انگاشته دلِ خود را
از داعیهٔ جنگ جدال ایشان صفا بخشید و خانِ ظفر نشان آنجا کہ معرکهٔ جنگ
شده بود حکمِ تعمیرِ چاه و حوضِ پختہ و نشاندنِ باغ داده علاقجات واقعهٔ جنوبی
شورکوٹ را تا بنیر و آب رود راوی بتصرفِ خود در آورد و ہم قلعہ گڑھ مہاراجہ [23] کہ متعلق

ریاست ملتان واکثر مسکن سیالان شده بود بقبضهٔ تسلط خود در آورده تا چند سال چیزی
وجه مالکانه بنواب میدادند بعد ازان هم دست کشیده مالک مستقل گردیدند

جنگ عنایت الله خان بملک شیر ٹوانه و تسلط بر کوٹ لنگر

انچه همراه ملک شیر ٹوانه بنا بر حفظ و حراست تپه یعنی پرگنهٔ شمالی از ماری تا موضع مچوکه
یوسفانه در پرگنهٔ مارّی غله وجه مدد خرچ مقرر شده بود کارپردازان دران باب اهمالی
کرده نداوند ملک برنجیدگی این امر بانی فساد گردیده و فوجی ترتیب داده قلعه کهائی را که در
پته یوسفانه تهانه از مضافات جهنگ بود محاصره داده وازان سپاهیان قلعه را که دران متعین
بودند بدر کرده آدمان خود نشانید وازانجا که کدورت مهانسنگه پدر مهاراجه رنجیت سنگه بنسبت
خان بسبب دوستی و یگانگت خان همراه جندها سنگه و گنداسنگه و کرم سنگه معروف
بهنگی که فیمابین شان و سردار مهان سنگه عداوت قدیمه بود میدانست به تکاپو
رفته ملازمت سردار مذکور دریافته ازو فوجی جرار سنگهان همراه آورده و برادرش
عالم شیر حشریات متفرقه از مواضع شمالیه اقوام اوان و افغان چنانچه ادکه و گرچهایی
وجنبی و افغانان کوهستان شمالی فراهم آورده ضمیمهٔ افواج سابقه گردانید همه افواج
متفرقه را باندازه شش هزار پیاده و سوار شمار کرده رو به کچهی نهادند هنوز به کچهی نرسیده بودند
که خان مع فوج خاصهٔ خود و فوجی از سنگهان جهیل و حشریات اقوام سیال وغیره بدان
حدود رسیده کوٹ لنگر را که به پنج کروهی شهر گروٹ جنوب رویه بقبضهٔ ملک بود محاصره داده
نشسته که ناگهان ملک با انبوه فوج مذکوره بر ایشان ریخت اتفاقاً آنروز فوج خان برای
فراهمی سورسات و گیاه متفرق شده رفته بودند صرف فوج سنگهان خواص و جمعداران فوج
خاص جزایرانداران و سران و مقدمان حشریات زمینداران نزد خان بودند که اول

سنگهان همراهی ملک بیشتر رسید و سنگهان همراهی خان در افتادند و بسیاری را از ایشان
مقتول و مجروح کرده دیرهٔ ایشان بغارت بردند و متعاقب ملک و برادر او به دیگر انبوه تمام
مقابل دیرهٔ خاص خان آمدند خان باوجود شکست سنگهان و پراگندگی فوج خود برای فراهمی
سورسات هرگز هیچ نیندیشیده بهمراهی خواص و جمعداران و روسای اقوام رو بمقابله نهاد
سرداران لشکر از انبوه مخالف که هزارها بودند متعجب شده بر سر گرفتند که امروز عهده
ادای پیکار صرف بر ذمهٔ ماست و کمر توکل بر آیت شریفه کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة باذن الله قوی بسته جزائر اندازان را پیش بر فراز توده نشانیدند گوبند
کرای هشمالی بهتی رئیس بهتیان بهر[۲۳] آنه کلیان خود تیار میکنانید که سواری خان از دیرهٔ اش
گذر کرد خان آواز داد که لشکر مخالف با این هجوم بر سر دو تو در کلیان نوشی مشتغل گفت
کلیان هم در معرکه نوشیدنیست و همچنان کلیان بدست چپ گرفته همرکاب خان روانه شد
و باز کلیان را که بجای سپر از ضرب تیغها پاره پاره شده بود بر دیرهٔ خود آورده بر زمین انداخت
و در معرکه از دست نداد چون هر دو صف نزدیک رسیدند و جزائریان جزائر خود سر دادند
ضربهای جزائر کارهای کاری کرده و بسیاری کشته و مجروح گردانیده بستگی
صفوف شان را پراگنده و برهم ساخت و نیز دوست محمد خان افغان ملتانی ملازم
خان که از مشاهیر شجاعان بود بهمراهیان خود حملهای متواتر کرده تفرقه خوب میان
شان انداخت و کار از تیر و تفنگ درگذشته دست ها به تیغ و سنان گشاده گردید
و از هر دو طرف کشاکشهای مردانه بوقوع رسید تا که خاص مقابلهٔ دوست محمد خان
باگوله خان سرگروه که برگزیدهٔ بهادران شان بود روداده دوست محمد خان
گوله خان را بزخم کاری از اسپ فرو افگنده گرفتار کردند افتادن گوله خان و هزیمت افغانان

و چونکه جنگ برکنار غربی رود جیلم واقع شده بود جوق جوق گریختگان از خوف تیغ تعاقبان در آب می افتادند چونکه ریگستانیان و کوهستانیان شناوری نمیدانستند اکثر غرق شدند و چندی کشته رفتند و یکصد و هفتاد و اند را مع گوله خان سرگروه دستگیر کرده بجهنگ فرستادند و تاکید کردند که بمعالجه زخمهای گوله خان پرداخت و ابی خواهی نمود تا که آخر او نیز شفا یافت و خان ظفر نشان کوت لنگر را از آدمان ملک خالی کرده به بلوچ رئیس ساهیوال بخشیده داده خود بفتح و فیروزی بجهنگ مراجعت فرمود و بعده یک عورت از قوم ٹوانه بنظر استخلاص پدر و برادر خود و قلادهٔ سگ شکاری آورده پیشکش خان گذرانیده طلبگار بازوان شان گردید خان بمقتضای والا همتی و سماحت جبلی گوله خان و پدر و برادر آن عورت و سائر اسیران را که اکثر آنها مقدم و رئیس دهات خود بودند و بفدای خلاص خود هزارها روپیه بر سر و چشم قبول میداشتند بعضی را خلعت مناسب و باقی خرچ راه داده رخصت فرمود

جنگ عنایت الله خان وغیره به دسوسنگه و بدست آوردن پرگنه چنیوٹ[۱۹]

چون دولت سلاطین چغتا ضعف گرفت و در لاهور و اکثر سر و آن نواحی سنگهان متغلب شدند چنانچه در لاهور سردار گنداسنگه رئیس تغلبی مقتدر بود جاداری ملک چناب بوی تفویض داشت و آنچه در آنوقت سنگهان متغلت از روسای پرگنات چیزی سالیانه بطور رشوت یا بنام مالگذاری میگرفتند تا از تاخت باخت خود آن ملک را مصئون میداشتند آنرا جاداری می نامیدند و میگفتند فلان سنگه جادار فلان علاقه است و چون گنداسنگه و بعد از آن برادرش جهنڈا سنگه

قوت یافت و برادر سومین دسوسنگه متمکن شد دسوسنگه خواست که با دیوان
جسی رام که کل مختار ملک و بازمیسنداران هم اتفاق و واقف کار و قدیم الخدمت
است و فوج شایسته همراه دارد طرح مواسات و اتفاق انداخته باز بهمراهی
عنایت الله خان ارادهٔ تسخیر ملک جنوب در پیش باید داشت و از پسنگه خلف
دیوان مذکور که قلعدار چنیوٹ است نیز ملازمت بادریا برد و باین خواهش از لاهور
کوچ کرده وارد ملک چناب گردید خان باتفاق دیوان مذکور ملاقات نمودند و ذکر
تسخیر ملک جنوب درمیان آمد لیکن بسبب بعضی گفتارها دسوسنگه را با خان و دیوان
رنجشی پیدا گردید و از گذر لالیان گذشته چنیوٹ را محاصره داد دیوان مضطر
و مضطر گشته بخان التجا آورده و هر دو ایشان مراسلها بدیوان سنگه که آنزمان
باتفاق گردش دوران ناظم و رئیس ملتان بود نوشتند تا دیوان سنگه
ایلغار زده بجهنگ رسید و هرسه باتفاق همدگر بچنیوٹ گرائیده همراه دسوسنگه
که بر محاصره چنیوٹ نشسته بود بجنگ در پیوستند از هر دو طرف کشش و کوشش بسیار شده
آخر کار دسوسنگه گولی تفنگ خورده مرده بر زمین افتاد و لشکریانش طلب امان شده
از قتل و تاراج مصئون ماندند و خان تهانهٔ خود در آنجا مستحکم کرده بمستقر خود عود نمود

جنگ عنایت الله خان بنورنگ خان بلوچ و تسلط بر ریاست اموآنی معروف حیدرآباد

چون درنوقت حیات خان بلوچ جسکانی بر شهر بهکر و منکیره و اکثر ریگستان کچهی سند و نورنگ خان
بلوچ ملسانی بر قلعهٔ اموآنی که حالا بحیدرآباد معروف است و قلعه دهنگانه و متعلقات آن مستولی
گشته ریاسات پیدا کرده بودند و نورنگ خان که مرید فقیر شاه گل محمد بود که ذکرشان بتفصیل
خواهد آمد وفات یافته در گورستان فقیر روڑو سلطان مدفون شده پسر گذاشت فوزان خان

وسارنگ خان و خوشحال خان و نور خان، سارنگ خان هر دو باتفاق همدگر بر
ریاست اموآنی قبضه کرده خوشحال خان را دخل نداوند تا که خوشحال خان از انجا برآمده راهی
جنوب گشته بشرف ملازمت پیرزادهٔ مخدوم سید نوبهار شاه بخاری سجاده نشین اوچ شریف
سید جمال بخاری علیه الرحمة که در علاقهٔ بهاولپور رداو دپوتره واقع است برای اقامت نهاد و
فقیر صاحب ممدوح ازین تعدی فاحش بر نور خان و سارنگ خان رنجه خاطر شده
عنایت الله خان را اشاره و ارشاد فرمودند که لوچارا از اموآنی بیرون کرده تهانهٔ
خود در انجا نشانند خان موصوف پسر خود صاحب خان را بسرکردگی افواج و کومک سپاهیان
و چند ضرب اتواب بر قلعه اموآنی فرستاده موسم تابستان بود و بیرون قلعه چاهی پخته
هیچ نه و آنچه چاهان خام برای آب نوشی مواشی بودند باستماع خبر نهضت صاحب خان
همه بخاک برابر کردند و قلعه نیز بغایت استحکام و ارتفاع چنانچه از خاک یک توده کلان
انباشته یک قلعه بالای توده و یک قلعه گرداگرد آن ساخته بودند صاحب خان
اولا آب از کچهی بر شتر و گاڈی و نرگاوان و خران بر داشته برده و باز چاهان خام در
فرودگاه محاصرهٔ خود تیار کنانیده کار محاصره بر اندرونیان تنگ آوردند تا که هفته در
وقت شب دیوار هر دو قلعه از یک طرف بضربهای متواترهٔ اتواب فرو افتادند و نور خان
و سارنگ خان بیدل شده و زنان خود را دنبال خود سوار کرده در تاریکی شب گریخته
رفتند و وقت صبح لشکریان صاحب خان قلعه را خالی یافته داخل شدند و صاحب خان
توپها و فوجهای زوائد و کومکهای زمینداران رخصت کرد و چند سال آنجا متمکن ماند
و حکومت راند بعد ازان خوشحال خان مذکور از پیرزادهٔ ممدوح خط بنام فقیر صاحب
حاصل کرده آورد که ایشان از قدیم مریدان خاندان پیر شاه سید جلال اند و فیما بین ما و شما رابطه

عصوبت و برادریست امید که قلعه اموآئی از سیالان بایشان خواهند داد نید که
فقیر صاحب بر طبق مضمون خط صاحب خان را از خود طلبیده و قلعه فارغ کنانید بخوشحال خان را فرمود

روانگی عنایت الله خان بجنگ ملک مبارک ٹوانه و بدست آوردن مقالید قلعه ہڑالے

ملک شیر ٹوانه مذکور از بغی و فساد مبارک نامی ٹوانه که او را در قلعه ہڑالی که بکمال مضبوطی
زیر دامن جنوبی کوه شمال رویه ریگستان واقع است بطور تهانه از دست خود نشانیده بود
شکایت بلکه استغاثه پیش خان صاحب آورده و اظهار تهی دستی و دامن گرفتگی
خود کرده و پیشکش بر ذمه خود لازم گرفته ملتمس شد که بدون همت حضور تسخیر قلعه ناممکن
اگر خود سوار شده فتح قلعه و دفع فساد از خلق الله فرمایند بعید از بنده نوازی
نخواهد بود خان بمقتضای حسن خلق از کردهای سابقه اش یاد نیاورده بهمراهش
روانه شد بمجرد آنکه ڈیره خان قریب خطه خوشاب رسیده بود مبارک مذکور با وجود
مضبوطی قلعه عنان تحمل از دست داده بصد عجز و انکسار باستقبال خان رسید
مقالید قلعه پیش خان نهاد خان والاهمت او را بهمه املاک امان داده از قلعه
رخصت فرمود قلعه بحسب وعده خود بملک شیر سپرد و خود مراجعت بجهنگ آورد

جنگ عنایت الله خان بقلعه دار احمد پور و تسلط بر آن

و بعد مرور ایامی چند قلعه دار احمد پور که حالا باحمد پور سیالان حال متعلق تحصیل شورکوٹ
معروف است دست بردهای سابقه خان صاحب فراموش کرده بر رعایا گذرها
که زیر ریاست خان صاحب بود دست تطاول و تعدی دراز میداشتند و بطور استغاثه در
شان نجابت صاحب میرسید و خان صاحب یکدو بار وکیل فرستاده ایشان را ممانعت کرد
لیکن ممتنع نشدند آخر خود لاچار شده مع لشکر خود آنجا رسیده قلعه را محاصره نمود

قلعه داران تاب تحصن نیاورده امان خواسته حاضر شدند و خان موصوف
سابقهٔ تقصیرات شان عفو فرموده انچه حقوق واجبی رعایای جهنگ بذمهٔ ایشان
بثبوت رسیده بود استرداد کنانیده و قلعه باز بایشان سپرده بجهنگ مراجعت نمود
اینست انچه از منجمله بیست دو جنگ تفصیل دادنش منظور بود و بذکر باقی جنگها بسبب
ناواقفیت بر حقیقت نفس الامری و بسبب خوردی آنها تعرضی نرفته

ذکر فقیر صاحب شاه گل محمد و بنای اوچ و ریاست آن

و چون آمدن شاه گل محمد و بنای اوچ[۴۴] ضمیمهٔ ریاست خان موصوف است بیانش درینجا آوردن
مناسب نموده علیه گذارش که سید لطف علی شاه معروف شاه گل محمد فرزند سید احمد علی شاه از اولاد
سید السادات قدوة الکاملین پیر شاه عیسی عبد الوهاب بلوقی علیه الرحمة رند مشرب
بالکا فقیر سید نور سلطان بالکا فقیر رود سلطان که مقبرهٔ او در موضع رود سلطان[۴۵]
مع قبر شاه گل محمد معروف است در عملداری خان موصوف آمده بر فراز تودهٔ خاکی که
بزبان این ملک بهر گویند و مسمی به بهر سمی بود نشست و آنوقت گرداگرد او همه ویران بود مگر
یک چاه بر شرقی بهر مذکور بلوچان معروف بهاگوانه آباد میداشتند که فقیر صاحب از وی آب میگرفت
تا که در اندک فرصتی صیت عالی خاندانی و ریاضت کشی او اشتهار گرفته بخان موصوف شنید خان موصوف
بزیارتش آمده و فریفتهٔ زهد و ریاضت او گشته مرید او شد و درین اثنا مردم روسا و رعایا از
جوانب دیهی و قصوی[۴۱] آمده مرید شدن گرفتند و فقیر ممدوح بعرصهٔ تاریخ سمت ۱۸۰۶ بنای قلعهٔ اوچ
بر فراز بهر مذکور بنیاد نهاد که خان موصوف از راه کمال اعتقاد گل و خشتهای آن بدست خود میرسانید
تا که قلعهٔ مذکوره بطوریکه هنوز بنیاد و دیوارهای آن موجود است تمام شد و در وسط قلعه بر قلعهٔ بهر
مذکور برای نشست خاص خود بنام نور محل چار دیوار کشیدند تا که بنا رعالی و عمارات خوش وضع

ترتیب یافت و بعد ازان وقتیکه جوی معروف از رود جهلم کنده شد و آب آن در تالاب کلان واقع
شرقی قلعه که بباعث خاک کشی بسیار برای دیوارهای قلعه بهم رسیده بود فراهم میشد الحق آن خوش
وضعی عمارات بالا و آن صفا و لمعان آب بسان دریا و سایه داری درختان و خوشنمائی
ریاحین و گلستان بر کنار پاکیزهٔ آب نمونهٔ خطهٔ کشمیر وا نموده زاهدان را نیز دل می ربود
مگر جای انصاف هست که فقیر صاحب با وجود چندین جاه و جلال و مال و منال عدم معارضی و مناقضی
هرگز زهد و ریاضت از دست نداده بحور و غلمان و الوان اطعمه و سایر مشتهیات نفس دران
مکان جنت نشان التفاتی نفرموده صرف همتش ازین سرای فانی بطرف عمارات معلا
خوشنما که بر فراز تودهٔ خاکی یا ریگی باشند بیشتر خاطر می افتاد و بس و بقلندر مشربی مجردانه و
مرتاضانه گذر میکرد و همواره باشتغال ذکر خفیه بسر می برد و آخر خوراک خود در هشت پاس
یک پیالهٔ شیر آب آمیخته قرار داده بود قصه کوتاه هر مکانی که از مواضعات کچهی وغیره فقیر صاحب را
پسند می آمد[46] خان موصوف برای خرج لنگر بخادمان ارزانی میداشت چنانچه یک قلعه در موضع سلدا
غربی گذر ترمون و یک قلعه در موضع سلطان پور سرایه که دریا برد شده رفته و یک قلعه در موضع ماچهی وال
بر فراز تودهٔ ریگین و یک قلعه در موضع ڈولوانه و یک قلعه در موضع ست و سه قلعه دیگر هم در موضع
اوچ یک معروف قلعه چانڈه یک کروه کسر کم مابین جنوب و شرق اوچ دوم معروف قلعه
هزاره بر فراز تودهٔ خاکی یعنی بهڑ یک کروه کسری بالا بطرف جنوب اوچ و سوم قلعه سوهنی بر فراز
تودهٔ ریگین بر سه کروهی جنوبی اوچ بنا نهاده این مواضع را مع مواضع دیگر چنانچه موضع ڈوڈه
سلطان و شادا و جمالی[49] خرد و چاه بلو و چاه کانهنا وغیره متفرقه بعلاقه ریاست اوچ در
آورده و قلعه اوچ ریاست جداگانه و سرکار علاحده مقرر شد و سوای کچهی کمکان نشستگاه بر فراز
بهڑ کلان واقعه شورکوٹ[50] که بالاتر از همه بهڑهاست یک درچهن بر عین ملتقی النهرین در بیلا

جوتیاج نواله عمارت کنانید و چون فقیر صاحب بتاریخ سن ۱۲۰۹ ہجریہ از ہمگان فانی پدرود فرمود فقیر
نورسلطان شاه از سادات بخاری سکنۂ بهٹوٹ بجای او بر سجادۂ فقر و وسادۂ ریاست
متمکن شد و چون بتاریخ سن ۱۲۷۱ ہجریہ رحلت نمود فقیر ناگ سلطان که از احفادِ سید مہر علیشاه
برادرِ فقیر شاه گل محمد بود بر سجاده نشست که بوقت او در ۱۸۴۳ وقتیکه مهاراجه رنجیت سنگه
احمد خان سیال رئیس جهنگ را بقید برده در اوچ نیز تهانه و عاملِ خود نشانید
و حالا بعد از فقیر ناگ سلطان فرزندش فقیر نور سلطان بر سجاده قائم ست و طریقه
مجردی که در خاندان فقیر ایشان سنت بود از وقتِ فقیر ناگ سلطان رفع گشته بادای سنت
تزوج تبدیل گرفت و چند بار بعهدِ ریاستِ سیالان نیز قلعهٔ اوچ محاصر شده است که ذکر آن بموقع خواهد آمد

ملاقات عنایت اسد خان به سردار جهان خان بارکزئی

و یکبار بعهد عنایت اسد خان سردار جهان خان بارک زئی جد امیر دوست محمد خان
امیر کابل برای غزای هندوستان ازین ملک عبور نمود و چون خان موصوف مع
پیشکشهای مناسبه ملاقات حاصل کرد از خان موصوف طلبگار قرابت خواهرش شد که
از زبان کسی فضولی دوشیزگی خواهرانش گوش گذار او شده بود و خان موصوف را
هفت خواهر بوده است که کلان ترین شان بخانهٔ شهادت خان که قصه اش مذکور شد
در آمده بود و شش دیگر دوشیزه بودند مگر خان موصوف تحمل قرابت دهی نکرده
در جواب گفت که خواهرانم همه شوهر دارند و همون وقت بدیوان خود بهوانی داس
پیغام فرستاد که بلا فرصت ساعتی شادی هر شش خواهرانم بشمول ارکان دولت
اکفاء و اقران من کرده بدهند تا که همون شب شادی هر شش خواهرانش در اکفاء و اقران
چنانچه مسماة خیر خاتون بسبا علی خان پسر درگاهی خان جلال خانه و مسماة نور بهری
بعبد الله خان پسر صاحب خان صحبانه مستانه و باقی بدیگران از رئیس زادهای سیال یافت

ریاست سلطان محمود خان ثانی پسر عنایت اسد خان رئیس یازدهم

و خان موصوف بتاریخ سن ۱۲۰۳ هجریه مطابق سمت ۱۸۴۳ وفات یافته دو پسر گذاشت سلطان محمود خان
از فتح بی بی دختر ولیداد خان مرحوم و دوم صاحب خان از رقاصه دختر بوت کنجر که در جنگ
شهادت خان پیش خان موصوف داد مردانگیها داده و صدها را از پا در انداخته و زخمهای
نمایان برداشته بر زمین افتاده است خان موصوف ولیعهدی خود بنام سلطان محمود که از
او در استحقاق زیاده تر داشت مقرر کرده بود چنانچه بارها بر سر اجلاس بزبان آورده که سرداری
ازان سلطان محمود است که دختر زاده ولیداد خان است ما نیابت او بجا می آریم و سلطان

محمود را باسمات نعمت خاتون خواهرزاده خود دختر شهادت خان ازدواج داده بود و صاحب خان
بعد نزع خان موصوف چونکه وصیت ولیعهدی و اتفاق امرا بحسب وصیت نسبت سلطان محمود داشته
بود بخاطر آورد که اگرچه سلطان محمود ساده دل است مگر نباشد که امرای او را بر آن آرند که مرا بقید
در آرد و بتعین وقت از ازدحام مردم متواری گشته و مسمی عظمت عرف کالا کنجر خال خود و سه چار
خدمتگار خاصه خود را همراه گرفته رهگرای اوچ گردیده بشرف ملازمت فقیر صاحب رسید و چون
همراه پدر خود او نیز دست بیعت بفقیر صاحب داده بود فقیر صاحب او را تسلی داده فرمودند
که کار ملکی و مالی باختیار خدای تعالی است هر کرا خواهد میدهد و از هر که خواهد میستاند لیکن آنچه
نان و پارچه لنگر فقرا است از تو دریغ نیست و در اینجا کسی را بر تو دست تغلب نخواهد بود و فقط و دیوان
و امرای فوج و روساء زمینداره حسب وصیت خان مرحوم سلطان محمود را بر مسند نشانده مبارکباد گفتند
و این سلطان محمود مرد ساده دل و نرم اندرون بود و بکارهای ملکی و مالی کم پرداخت کرده همه کارها را
بر دیوانیان و کارداران انداخته بود و بی بی نعمت خاتون زوجه او اگرچه در خلق بصورت زن
تولد یافته مگر خُلق و سیرت مردانگی داشته بسیار قابل و مستعد و هوشیار بود تا که چادر در میان
کشید و حساب ضلع جهنگ خود از دیوانیان میگرفت و چون متعاقب وفات خان مرحوم سردار مهاسنگه
پدر مهاراجه رنجیت سنگه بکینه دیرینه و بطمع ملک گیری به کنار غربی رود چناب فرود آمده اراده داشت
که پایابی حاصل کرده بصوب جهنگ گذرد و مردم مضطرب شده به بی بی صاحبه رجوع آوردند زن شیر دل
به پس خاطر جمعی گفت باکی نیست او چه مرد است که در ملک ما مقابل ما تواند شد و امرا را حکم داد که
مقابل او بر کنار شرقی صف بسته سد راهش گردند آخر مهاسنگه بی نیل مقصود مراجعت نمود

جنگ سلطان محمود و صاحب خان برادران

و چونکه صاحب خان مرد چست و چالاک بود و در سلطان محمود نیز چندان رشد ریاست ندید ارادهٔ اخذ ریاست

درزو پیش نهاد همت داشته در پی حیله ها انگیزی و جنگ آویزی با دگشت و بصحابت خان خود عظمت
مذکور مراسله بسردار جهان سنگه نوشته او را برای رفاقت مدد خود طلبید سردار مذکور این ذریعه را بی
راز مغتنمات انگاشته بکوچ متواتر در ۳۵ روز بده گهر رسید و صاحب خان نیز آنجا باو ملحق گردید و چون
سردار کرم سنگه بهنگی که از رفقای رؤسای جهنگ بود چنانچه سابق گذشت آن وقت مع فوج
اندک در قرب و جوار بود در خود توانائی مقابله جهان سنگه نیافته در قلعهٔ چنیوت متحصن شد و هرچند
سلطان محمود پیاپی فرستاده مدد طلبید مددی بوی نرسید و سردار جهان سنگه سردار
دل سنگه را که از شجاع ترین امرای او بود بمحاصرهٔ کرم سنگه متعین نموده خود برفاقت صاحب خان
در ۲۶ شن و سنه ۵ ه و آن نواحی درآمده دستها بغارت واکشادند و فوج جهنگ بکنار شرقی چناب
متعین بود که جهان سنگه را بحصول پایاب بطرف جهنگ گذشتن نمیدهند و بارها فیما بین این دو فریق
بر این رود آب بگوله توپ و زنبوره و جزایر و تفنگ جنگ واقع شده از طرفین مقتول و مجروح
می گشتند و چون دران ایام تیمورشاه بادشاه درانی برای استخلاص ملتان از دیوان سنگه
آمده در بهاول پور رایت افراز بود سلطان محمود وکیل مع عرضی بدربار شاهی فرستاده ملتمس امداد
شد تا که ده هزار سوار بامداد مامور شده بکوچ متواتر در اینجا رسیدند و مخالف از فوج شاهی
آگاهی یافته جهان سنگه از گذر چنیوت ۱۹ بامرت سر و صاحب خان از گذر ۱۷ جهیوال با وچ قرار گرفتند و سلطان محمود
برفاقت کرم سنگه و گلاب سنگه سرداران بهنگی و باتفاق فوج شاهی آمده و حیات خان جسکانی
رئیس سند و ریگستان را همراه ساخته هر چهار فوج با هیئت مجموعی بمحاصرهٔ اوچ پرداختند و گاه گاه
صاحب خان بمیدان برآمده بجنگ می آویخت آخر متحصنان تنگ شده و التزام پیشکش نموده
نموده بخدمت امرای شاهی وکلا فرستادند که این پیشکش از ما فقرا را بپذیرفته از ما دست بردار
شوند و با صاحب خان را از قلعه بدر کرده سلطان محمود یعنی نخواهیم و در زیر امرای شاهی

سلطانِ محمود پیشکش پُر رفته باردوی شاهی و سلطان محمود بجهنگ حیات خان نگیستان و سلطان
بهنگی بلاهور مراجعت نمودند و بعد چندی فقیر صاحب بنظر خرابی رعایا و ایفای عدهٔ صاحب خان
را رخصت فرمود صاحب خان بملتان رفته و آنجا بشجاع خان نواب ملتان ملاقات نموده و کامیابی
خود از مجاورهٔ نواب ندیده از انجا نزد سادات رؤسای رجو[31] وارد شده و از ایشان عدهٔ
رفاقتِ خود گرفته بطرفِ ملکِ ماجها بملاقات سردار مهان سنگه تیار گشت که درین اثنا
فقیر صاحب از وعدهٔ این که همراهِ صاحب خان قرار داده بود فرا یادِ خاطر آمده و از رخصت
او پشیمان گشته باز بوی پروانه فرستاد که تو در اینجا آمده نزدِ ما باش ما از رفاقت حتی المقدور دریغ
نخواهیم نمود و صاحب خان بطرفِ مهان سنگه تیار استاده بود که پروانهٔ فقیر صاحب بوی رسید
صاحب خان فوزِ عظیم انگاشته و شبگیر زده داخلِ اوچ گردید و فقیر صاحب سر آنگهها و آداب گهی
او ترحم نموده زیاده از سابق دلدهی فرموده مشورت داد که اگر چندی نزد رؤسای سیالان متفق نشوند
مطالب بانجاح نمیرسد و تو هم پسرِ عنایت الله خان هستی البته کسان بتو هم مایل خواهند شد
چنانچه صاحب خان بصوابدید این مشورت در موضعِ حسو[51] والی و کهرانوال[52] نزد میان غازی میان عنایت
جهنجیانه و باز نزد مهر ساون رجبانه و بلوچان عمرانی و سیالان سکنهٔ محرم آمده قصهٔ رخصت خود
با ایشان در میان نهاده طلبگارِ رفاقت شد ایشان را شرم آمدنش گلوگیر شده تن برفاقتش
در دادند و غلام حیدر ملنشی که از خردی رفیقِ او بوده هم در خدمت حاضر شد و نیازی خان جسکانی
انبوهِ خود که مریدِ فقیر صاحب بودند و سیالان شهرانه و سوبانه که رعیت فقیر صاحب بودند بفوج
فقیر صاحب با و ملحق گشتند و فقیر صاحب خود چیزی و چند خرج ارزانی داشته برادرزادهٔ خود
سید چراغ علی شاه را با فوجِ شایسته همراه فرمودند تا که بهمراهی صاحب خان یکهزار و سه صد سوار سوای پیادگان
که زیاده از سواران بودند بشمار آمدند و صاحب خان در اینوقت سامان خرچ و اسباب جنگ نکرده خود

مهیا دانسته اولاً قلعهٔ گوگاره را که تهانه دار او درگاهی خان نامی بلوچ بود دو سه روز محاصره
داده بامان دهی گشاده گرفت و ثانیاً از گذر حسو والی گذشته و قلعهٔ شورکوت را که مستحکم تر
بود چار پنج روز محاصره داده آخر پیادگان همراهی سرداران جهجیانه از دیوار قلعه باندرون
درآمده بعضی را مقتول و بعضی را اسیر کردند و از غارتِ آلاتِ جنگ و غله ذخیرهٔ قلعه استقلال
زیاده پیدا کرده متوجه جهنگ روانه شده ڈیره در میرک نمودند که از این سو سلطان محمود نیز از رام
گوگاره و شورکوت اطلاع یافته مع فوج خاصه و بمدد سید جلال شاه و سید عیسی شاه و
جیونانه و برفاقت سواران بهروانه و بهتیان بهڑانه و بلوچان کادی و مداری وغیره
از جهنگ برآمده در حویلی بهادرشاه فرود آمد و مصاحبانِ سلطان محمود مائل بصلح شده
سید صالح محمد شاه شاه جیوانه را بوکالت فرستادند لیکن صاحب خان بر شجاعتِ خود
و رفاقت روسای کارگزار مغرور بود بعذر کاذب تقسیم هر چیز از نقد و جنس بالمناصفه حتی
که در وسط شهر جهنگ دیواری کشیدن از صلح تن زود بارادهٔ جهنگ از میرک برآمده از
راه دیگر متوجه شهر جهنگ شد و در این اثنا مهر قاسم برجیانه بصد جیپنی و دلاوری
با انبوه کلان بعلم و طبل آمده با سلطان محمود متفق گشته هر یک را دلدهی ها کرد که بیدل مشوید
کارزاری خواهیم کرد که کار بر مخالف زار خواهیم ساخت و مهر قاسم اگرچه با مردم جهجیانه
یک جدی قریب بودند مگر از جهتِ زنکهٔ رقاصه که او را کشته از موضع ڈگر مسکن او
بود برآمده در احمدپور آباد شده بود فیمابین شان کینه افتاده بود و سلطان محمود نیز
بارادهٔ صاحب خان که متوجه جهنگ است مطلع گشته بلشکرِ خود خصوص مهر قاسم که
سرخیل همراهیانش شده بود متوجه جهنگ شد تا که هر دو لشکر در موضع مدوگانوان که بر
هفت کروهی جهنگ جنوب رویه واقع ست برهم خوردند و روسای جهجیانه وغیره از غایت تهور

اسپان را گذاشته و تیغها آخته بیکبارگی بر جهنگ حمله آوردند و چون ازان سو مهر قاسم
جزائر اندازان را بر یک جانب استوار کرده و خود بر سر شان استاده بود و ایشان یکبارگی
جزائرها را بر ایشان سر دادند نوشت ازلی بران رفته بود که سوای میان غازی همه سرداران
جهنیانه که مقدم صفوف بودند چنانچه میان نیازی برادر میان غازی و میان عنایت مل مهپال
بر سه برادران حقیقی و دیگر روسا وغیره بسیار مردان از زخم جزائرها خورده در افتادند و سید
چراغ علی شاه از اسپ فرو افتاده بهمان شب جان بداد و بخشش سیال بر قاسم رسیده
از دستش کشته رفت و میان غازی از زخم برادر خواست که صف مخالفان زند مگر رفقایش
نگذاشتند صاحب خان از معاینهٔ این حال مع میان غازی و اسد داد سیال و دیوان شاه اسد
زخمی و دیگر بقیه رو بفرار نهاده وسط اللیل وارد شورکوت شدند و از انجا پیادگان جهنیانه
که بطور تهانه دران قلعه بودند بر آورده و باز از حسو والی[51] عیال و اطفال جهنیانه همراه گرفته
بهزار حسرت و ندامت عدم منظوری مصالحه داخل اوچ[52] گردیدند و سلطان محمود بصیغه جاگیر
و عوضانه خدمتگذاری گجهر تهاراجه[53] را بمهر قاسم ارزانی داشته بعد تاراج حسو والی و بر
انداختگی قلعه و واقعه فرار بهر شورکوت بخوف امن گزینی مخالفان بهزار شادمانی وارد جهنگ
گردید و صاحب خان بعد اقامت چند روزه باوچ بملاقات حیات خان جسکانی رئیس
بهکر و منکیره رفته حکایت و شکایات خود گذارش کرده طلبگار مدد شد خان مذکور
لوازم ضیافت مهیا داشته در رفاقت او و مخالفت سلطان محمود متردد بود که درین
اثنا مراسله سلطان محمود بمضمون درخواست عدم رفاقت صاحب خان و یاددهی اتحاد دیرینه با
رسیده رفاقت جانب سلطان محمود را ترجیح بخشید و خان مذکور خواست که بعنوانی
مناسب صاحب خان را پدرود نماید مگر صاحب خان بر مراسله اطلاع یافته وقت شب

بلا رخصت راه اوچ گرفت و از هر طرفی و از هر معاونی بجز جناب مسبب الاسباب مایوس گردیده دست
بدعا و پا بدامن اصطبار کشیده در اوچ نشست تا که باتفاق حسنه بعد روزهای چند چونکه
تنگی خرچ دامنگیر ایشان شد پیادگان همراهیان میان غازی جنجیانه از رعیت جهنگ و قصبه
علاقه کچهی چیزی در خرچ بغارت گرفته برون پیش گرفتند و بکا نامی منگسی که از طرف
فقیر صاحب صاحب در قلعه ڈودلوانه تهانه دار بود بر رعیت علاقه اسلام آباد و گهر مهاراجه
دست درازی مید اشت ازین باعث مهر قاسم از گهر مهاراجه عرضی بخدمت سلطان محمود به
مضمون اطلاع دهی این امور و التماس تشریف آوری بکچهی و گوشمالی بکا منگسی بخیر و فرستاد
که خان موصوف بمصلحتش کار بند گشته مع همه فوج سوار و پیاده وارد کچهی شده
قلعه ڈودلوانه را محاصره داده نشست که درین اثنا بعون عنایت کارساز شخصی از
خیرخواهان صاحب خان در اوچ نزد او رسیده آگاهانید که شهر جهنگ از سپاه خالی ست
و سوای دینا باغبان و نه ده پیادگان همراهیانش که خبرداری قلعه و محل سرای باختیار اوست
دیگر سپاهی هیچ نیست و اوشان نیز از جانب نگران فساد نبوده بخواب غفلت غنوده میباشند
وقت است اگر داخل قلعه شوند مانعی نخواهند یافت صاحب خان و همه مصاحبان
باهم مشورت نموده گفتند که ازین زندگانی خراب سر دادن بر دروازه جهنگ مزیت
دارد فقط درینجا روایتی اینکه اولاً صاحب خان به دینا باغبان جمعدار قلعه پیغام
فرستاده و بنوازشهای امیدواری داده با وسازش کرده گرفتند و روایتی اینکه
بدون سازش دینا مذکور آدم صاحب خان منکروار سر و در قلعه درآمده به شب
مخفی طور دروازه بر ایشان کشاده بود لیکن چون صاحب خان بعد فتح دیگر سالها زمان
سلطان محمود را بانتقام رسانیده و دینا را نوازشها نموده تصدیق روایت اولین میتوان

نمود بالجمله صاحب خان مع هشتاد و پنج نفر مردانه دلاور بشب خمیس عو ده ۱۸ جمادی که
سن ۱۲۴۳ هجریه مطابق ۱۸۲۷ء بدستیاری مسمی سدها ملاح از گذر دریا گذشته بجهنگ رسیده
پائین قلعه بر دریچه ارابا نواله آمده استادند و وقتیکه دروازهٔ قلعه بروی خود بوقت آخر شب
کشاده یافتند بی تحاشی باندرون درآمدند و چون بدر محل سرای خان رسیدند بی بی نعمت خاتون
دست و پا گم کرده از دریچهٔ بالا خانه جست زده با ساق شکسته در بت خانهٔ برهمن رفته
متواری شد عظمت کنجر مع دو سه پیادهٔ دیگر چون سایه بدنبال آن بیچاره افتاده چون
سید نشستند که رتق و فتق مهمات همه بقبضهٔ اختیار او ست او را به تیغ بیدریغ بکشتند و
مردمان سلسلهٔ دیوانی را نزد صاحبخان اسیر آورده دیوان بهوانیداس سیٹهی را
بقتل رسانیدند و باقی را بقید داشته خانخانات ایشان و دیگر تمام متعلقان سلطان محمود
به غارت داده گنجهای فراوان بدست آوردند و همون وقت در شهر منادی ریاست
صاحب خان دهانیده و دروازهای قلعه مقبوض و مسدود نموده عرضی مژده رسانی
بخدمت فقیر صاحب و پروانه بنام دیوان خودشاداس محرو تره و منشی غلام حیدر
نوشتند که فوج شائسته ترتیب داده بزودی نزد ما حاضر شوند و پروانجات
اطلاعی به تهانه داران و زمینداران نوشته همه را بخود خواندند تا که نزد
صاحب خان نیز از ملازمان و حشریات متفرقه فوجی شائسته بهم رسید

ریاست صاحب خان برادر سلطان محمود رئیس شانزدهم

چون سلطان محمود خان در حالت محاصره ذو لوانه از مداخلت صاحب خان و کشته
رفتن رفیقهٔ شفیقهٔ خود و دیوان بهوانیداس و بغارت رفتن خزانهٔ خاص و مال و متاع
متعلقان آگاهی یافت هوش حواس باخته و تدبیر کار از دست داده حیران نشسته بود که

مهر قاسم از گهر تهنّا راجه باستماع قضیهٔ نامرضیه پیش خانِ موصوف سیده او را دلاسا و
دلدهی بدرجهٔ اتم نمود بروانگی جهنگ مستعد ساخت و وعدهٔ رسیدنِ خود بجهنگ قرار داد
بفراهمی حشرات خود شتافت و سلطان محمود از تسلی دهی های او هوش بر قرار کرده مع امرا
و روسای همراهی خود بجهنگ رسیده بر چاهک شادی واله قریب مقبرهٔ پدر و نیاکان خود
ڈیره ساخته بجنگ توپ و زنبوره پرداختند و مهر قاسم نیز طبل زنان و نعره کنان
بایشان پیوسته و تجدید دلدهی ها کرده ظاهر نمود که هنگام شب بجمیع برادری خود که هر یک
رستم و اسپندیارِ زمانه است از دیوارِ قلعه جسته صاحب خان را مو کشان نزد شما حاضر خواهیم نمود
مصرعه ما در چه خیالیم و زمان را چه خیال + ۲۳ ربا که دو سه ساعت از شب گذشته بود
که بمعیت برادران و فوج ملازمان داخل حویلی سید امام شاه که متصلِ دیوارِ قلعه بود
بعزمِ جستن در آمده بملازمان صاحب خان که در انجا بغرض همین خوف ڈیره داشتند
بجنگ در پیوستند و ایشان را کشته و زخمی کرده و هزیمت داده از انجا جسته باندرون
قلعه در آمده رو بجانبِ محل سرای که صاحب خان و مصاحبان خاص چنانچه میان غازی
و میان پهلوان پسر میان عنایت جهنجیانه که خواهرزادهٔ مهر قاسم بود و غیره انجا اقامت
داشتند آوردند و از ان سو مردم جهنجیانه که کینهٔ دیرینه در دل داشتند هیچ سستی روا
نداشتند بمقابله پیش آمده در میان بازار بازارِ کارزار را گرمی دادند قضارا دران
دار و گیر در تاریکی شب از دستِ پهلوان مذکور زخمِ جان گسل به پهلوی مهر قاسم
رسید که مهر موصوف از ان زخم خواهرزادهٔ خود بر زمین در افتاد و همراهانش دل از دست داده
و رو بفرار نهاده بعضی کشته رفتند و بعضی بلشکرگاه خود پیوستند و چونکه سرخیل سلطان محمود
همین مهر قاسم و سلسلهٔ محاربات او بوی منوط بود و بعد قتل او لشکر خود را

هم مضطرب و مذبذب دیده بحسب هراس او از یک هزار کشید سید صالح محمد شاه و شاه جیوانه و دیگر بادات و امرا چاره بجز سلوک راه مصالحت ندیده و کلا از جانبین آمد شد آغاز نهادند و صالح محمد شاه رفته بصاحب خان پند داد که شما هر دو برادر حقیقی هستید و الله تعالی شما را ملک داده در پرخاش ملک ویران میشود شما شکرانه درگاه بجا آورده مصالحت کنید که ملک آباد و رعایا آسوده گردد مبادا که شما در پرخاش مانده ترقی دولت را به تنزل آرید و بر ملک دیگری مستولی گردد آنزمان حسرت و دست مالیدن سودی نخواهد داشت صاحبخان بمشورت میان غازی جنجیانه و عظمت کبیخ ظاهرا این معنی را قبول داشت و روز دوم بر چاهک مذکوره آمده قرآن مجید از دست سید موصوف بر سر گرفته سوگند کرد که اگر با برادر بدشوم سزاوار نکال دنیا و آخرت باشم و جده ماجده ایشان که زنده بود هم در محافه نشسته نزد سلطان محمود آمده تسلی نمود که چون برادرت سوگند کرده حالا هیچ غم نیست شما بلا واهمه و وسواسی داخل قلعه شوید برادران باهم معانقه و بغل گیری نموده و دست یکدیگر گرفته بشهر در آمدند و باهم تناول طعام کردند مگر صاحب خان را بعد مدتی از سلطان محمود واهمه در دل برخاسته بر آن آورد که از سوگند و پیمانها برگشته سلطان محمود را در قلعه چو آتره بطور نظربند زیر حراست معتمدان خود داشت

تاخت صاحب خان و سردار کرم سنگه بر احمد پور رحبانه و هزیمت یافتن

بعد چندی سردار کرم سنگه بهنگی که مستولی لاهور و آن حدود بود و جاداری علاقه جهنگ بار تعلق میداشت وارد چنیوٹ شد و باول ملاقات بصاحبخان حکایت خرچ تنگی سپاه خالصه جی بسبب تکاپوی پی در پی و جنگهای مخالفین در میان نهاده خواستگار شد که کسی مخالف خود انگشت نما نکه به رفیق کار گردند که به پروریخته از اموال مفروقه سپاه خالصه جی

رقابت حاصل کند چون صاحب خان از کینه رفاقت مهر قاسم و سائر قوم رجبانه مرکوز خاطر
بود ظاهر نمود که نصرت رجبانه برادر قاسم مذکور در حد ملتان شهر و قلعه احمد پور[۴۴] بنا نهاده از نعجی و زیره
از اطراف تاخت باخت کرده مال مردم میخورند و چونکه قلعه او سرحد ریاست ملتان و جهنگ است
بصوبه دار ملتان هم فی الاتفاق ها میدارند و هزارها مواشی فراهم ساخته و با سپید و سرخ کمتر ها
پرداخته غافل و مطمئن نشسته اند القصه کرم سنگه و صاحب خان بر تاخت تاراج احمد پور
رجبانه عقد بسته صاحب خان از جهنگ و کرم سنگه از قلعه جهنگ واقعه حد ساهیوال شده یکجی
فراهم آمده و کوچا کوچ شتافته بتاراج نواحی احمد پور پرداختند و از انجا هزارها
مواشی جمع نموده بیشتر بجنوب باراده تاراج حدود ملتان روانه شدند و بر این
اتفاق کردند که بوقت بازگشت از تاراج جنوب شهر و قلعه احمد پور را بغارت
داده گنجینه ها بدست خواهند آورد و چون مهر نصرت سابق ازین امر
اطلاع یافته عرضداشت بخدمت نواب ملتان کرده بود و از ملتان دو صد
سوار چیده بمدد شان آمده در قلعه احمد پور بنظر حفاظت قلعه و شهر متمکن بودند
در این اثنا که سپاه کرم سنگه و صاحبخان برخی دنبال مواشی مغروقه
و بعضی برای دست زنی بتاراج اموال باقیه و قدری همراه شان متفرق و
جوق جوق بازگشته می آمدند چون قریب بقلعه رسیدند مهر نصرت کمر همت توکل چست
بسته بجمعیت خود و سواران ملتانی از قلعه برآمده اکثر مواشی مغروقه کشیده میگرفتند
و متفرقات سوار پیاده که زیر قابو می آمدند میکشتند تا که کرم سنگه و صاحب خان جمعیت
پراگنده خود متوجه شده بجنگ درآویختند مگر رجبانیان و فوج ملتان از ته دل
یکدل شده آن چنان تیغ راندند که ایشان را پای ثبات استوار کردن نداده بسیاری

از سپاه را مقتول و مجروح و بیکار ساختند لاچار ایشان طالع فتح موافق خود ندیده هزیمت کرده
بطرف قلعه کوکاره شتافتند و رجبا نیان تعاقب کرده زنبورها و جزائرها و دیگر اسباب بسیار
بغارت بردند و افواج متفرقه در کوکاره نزد ایشان یکجا شده سر از خجالت در پیش
چند روز آنجا دم راست کردند و مهر نصرت بنظر شرافت و عاقبت اندیشی با برادری خود
شمرد که با مردم زمینداران را مقابله و مخالفت همراه سرکاران و حکام وقت مناسب
و بهتر نیست و آخر نتیجه بد می آرد و آن آلات جنگ معروضه را بطرف ایشان فرستاده
بسردار کرم سنگه پیغام داد که سلطان محمود که در قلعه چوتره بقید است اگر بما سپارند
قلعه را جگهر عرف گهر مهاراجه که از مدت آرزوی حصول آن مرکوز خاطر عاطر ست
بسرکار خالصه جی سپرده و رعیتی منظور داشته حاضر میشویم فقط چون اطلاع این پیغام
بغازی جنجیانه و عظمت کالا کنجر افتاد همون وقت صاحب خان را آگاهانیده بر آن
آوردند که سلطان محمود را فی الحال براه عدم فرستاده آید صاحب خان اولاً بآن رضا نداد
آخر بعد الحاح و ابرام شان چون دانست که در صورت حیات او از هر وجه توقع
فتنه و فساد خیزیست و ایشان نیز از نزدم تحاشی خواهند گزید رخصت داد تا که ایشان
دو شمر بیشه یکی مالی پسر محمد اقوم مٹ و دوم شهیر اقوم میکن بو عده صله گران
بچوتره روانه کردند که او شان آمده بلا فرصت سلطان محمود را بکمربند خفه داده کارش تمام
کردند و پهلوی قبر غازی خان بانی قلعهٔ چوتره جد اکبر ایشان که در موضع دهی شمالی
چوتره واقع ست دفن ساختند و چون روز دوم کرم سنگه از صاحب خان موافق آن پیغام درخواست
بازوی سلطان محمود کرد صاحب خان فات و مدفونیتش اظهار نمود لاچار کرم سنگه و صاحب خان
بر استرداد آلات و اسلحهٔ رفتهٔ خود قناعت ورزیده روانهٔ خانهای خود گردیدند

جنگ صاحب خان و سردار کرم سنگه مذکور در شهر جهنگ

بعد چند ماه چون کرم سنگه آدمان خود برای وصول زر مقرره جاداری بدیوانیان صاحبخان فرستاده بسبب
درنگی که اتفاقاً واقع شد آدمانش مکدر گشته شکایت این امر بکرم سنگه فرستادند کرم سنگه ازین غصه
بر خود پیچیده و بکوچ رواروی در جهنگ رسیده ناگهان از جائیکه دیوار قلعه شکسته و ریخته بود
اندرون شهر درآمده سنگهان همراهیان او دست غارت ببازار و خانهای مردم دراز ساختند
سید جلال شاه برادرزادهٔ سید صالح محمد شاه و محمد پناه جمعدار و دیگر چند کسان از فوج که حاضر
الوقت بودند در بازار با کرم سنگه مقابل شدند معدودی را از همراهیانش بر زمین انداختند
و چونکه دیگر فوج او بر طبق مثل مشهور بیت اگر سنگه را مژده غارت دهند + ازان به که خلدش بشارت دهند +
بر غارت پراگنده گشته بودند و معدودی چند همرکابش مانده تاب مجادله نیاورده خواست
که پایش از شهر بدر رود و لیکن چون آن هنگام ملازمان و شهریان همه سلاحها برداشته
بهر جانب بمدافعه غارتیان پرداخته بودند از هر طرف راه گذر بر خود مسدود یافته در حویلی
دیوان بهوانی داس مقتول مذکور درآمده پناه گرفت درین اثنا فقیر موهن ناتهه سیناسی
گدی نشین ناتهیان بحضور صاحب خان آمده التماس کرد که سابق چارده نفر سنگهان او
کشته رفته اگر او هم کشته رود خوف برپای فتنه خواهد بود او را ببخشند صاحب خان
التماسش قبول داشته پروانگی خود بطرف سید جلال شاه و دیگر ملازمان که حویلی مذکوره را
حصار داده استاده بودند همراه او کرده داد تا که فقیر موصوف کرم سنگه را اطمینان داده و تحمل و ملزم کرده
دست گرفته از شهر بدر آورده در فوج او که بیرون شهر بعد تفرق مجتمع گشته نگران حال آقای خود بودند
رسانید و رام داس چهره تره که تقریباً بدست سنگهان گرفتار آمده بود بهمراه خود در شهر آورد و کرم سنگه
از شتابزدگی خود پشیمان شده در موضع کرای بر دو کروه شمالی جهنگ دیره کرده پیام

اظہار پشیمانی و تجدید دوستی بصاحب خان فرستاد که صاحب خان روز سوم بملاقاتش رفته تجدید بنای دوستی ساخته او را رخصت نمود

بقتل رسیدن صاحب خان از دست مهنیان

و چون خطبه صاحب خان بخانهٔ عمر خان مهنی گهرجانه از اولاد روسای کهیوا که اینوقت در موضع کوٹ کوڑیانه واقعه پنج کروه شمالی جهنگ سکونت داشتند شده بود میعاد شادی بتاریخ ۲۰ پهاگن سمت مذکور قرار یافته بعد ساختگی اسباب شادی بروز نوزدهم پهاگن با تورک و تجمل تمام متوجه موضع مذکور شدند و چون فقیر صاحب شاه گل محمد را که بهزار منت و الحاح برشادی آورده بودند بوقت روانگی برای همراه رفتن ملتمس شدند فقیر صاحب نیز از همراه رفتن ابا می کنی آورده فرمود که اینهم رسم سرداران میباشد که خود نمیروند و تیر از کیش خود بنیابت همراه برات میفرستند اگر صاحب هم این چنین کند مضائقه نیست لیکن صاحب خان امتثال نکرده بهزار شادکامی که فی الواقع ناکامی بود در روانه شده بعد ملاقات عمر خان و پسرش نصرت خان بیرون کوٹ دیره کردند و بعد تناول طعام روٴسا را لمجلس نشانده و عقد مناکحت بسته داماد و عروس انجانه لائق اندرون کوٹ جا داده خوابانیدند و چونکه بابت ناحق قتل کردن سلطان محمود که سردار نیک نیت و نرم طبیعت بود دل اکثر رعایا و سرداران بهروانه و غیره که برفاقت سلطان محمود نامزد بودند کینه صاحب خان جاگیر شده بود و سر انتقام کشی سلطان محمود و محمد قاسم مدباغ مردم رجبانه راسخ و فیما بین رجبانه و بهروانه قرابت صهری بعد قرابت نسبی واقع محمد نصرت و غیره رجبانه را با مردم بهروانه که تحت ریاست قدیمه اجداد عمر خان و یک جدی ایشان بودند شمرده بخته بود که اگر نصرت خان پسر عمر خان شب زفاف بصاحب خان دست یافته بقتل رسانیده خاندان ریاست ایشان قطع سازد ما همه متفق شده او را بریاست خواهیم برداشت و نیز بباطن مردم مهنی گهرجانه کینه ریاست کشی الله داد خان

جد صاحب خان از اسد یار خان جد عمر خان مرکوز بوده همواره در طمع بدست آوری ریاست
رفته خود میبودند و بهر وا ایشان نصرت خان را که به تند مزاجی مفرط منسوب بود بر این امر مصر کرده در آن
ایام در بات خانه مدوشان خود را قریب بموضع کوڑیانه فرود آورده بودند و خود مهر نصرت خان بیانه وقتی با
نصرت خان ملاقی شده عقد مشاورت مذکوره پخته کرده بود و اگر غور رود اینها همه نتیجه نقض عهد صاحب خان
خواهی انگاشت که بوقت مصالحت همراه سلطان محمود برادر خود بزیر حلف قرآن مجید در صورت بدبختی
همراه برادر نکال دنیا و آخرت بزبان خود خواسته بود بنابر علیه نصرت خان الشب زفاف چند مردم مسلح
را در کوٹ بخانه بکمین داشته بود چون صاحب خان هنگام صبح از نزد عروس برآمده بعد
غسل اول بسلام شهر خود عمر خان و ثانی بسلام مادر عروس حسب رسم ملک رفته رسم سلام
بجا آورد ایشان هر دو صد صد روپیه عوض سلام انعام دادند که عظمت کنجر عرف کالا کنجر که اسلحه
صاحب خان برداشته و حمید فراش که رکوه در دست گرفته هر دو در خدمت حاضر
بودند روپیها بدامن خود گرفتند و چون از سلام شان فارغ شده از آنجا برآمد
نصرت خان مع دو سه آدم از پیش راه ملاقی شد و صاحب خان او را سلام داد
نصرت خان بجای جواب سلام دشنام داده تیغ بر سروی زده زخم کاری کرد عظمت کنجر
نصرت خان را گرفته و سر او در بغل محکم کرده چند بار تیغ بر سرش راند مگر کارگر نشد
و صاحب خان زخم خورده فرصت یافته بر درخت کنار که متصل دیوار قلعه بود برآمدن
گرفت کرم خان سند اخنر پور نصرت خان پای صاحب خان از کنار کشیده زیر انداخت
و در این غوغا مردمانی که بکمین نشسته بودند برآمده صاحب خان و عظمت کنجر و حمیده فراش
را بقتل رسانیدند آن وقت سر نصرت خان از بغل عظمت کنجر رهایی یافت میگویند
که چون نصرت خان از کار صاحب خان پرداخته از در محل که خواهرش عروس صاحب خان

مقتول مسماة نوربهری در آن نشسته بود گذر کرد خواهرش دست ارنج حاجین بروی برادر شکسته
گفت که داماد سابق را بقتل رسانیدی حالا دامادی دیگر بجو و بشنوح این سانحه مردان
برات رو بگریز نهاده اندکی از فوج و امرای همین فرصت یافتند که اسب سلاح خود و محافه‌های
مستورات بسلامت بجهنگ آوردند و مردمان و هات خانه بدوشان قوم بهروانه و دیگر اقوام
مهنی که جیرا تحت ریاست سیالان جهنگ آمده بودند و مزاج تاخت و بیزلی جبلت‌شان بود
چونکه ریاست شان معدوم دیدند بر مال متاع گریختگان برات بغارت دویدند و مهنیان جسد صاحب خان
صاحب خان مقتول لاش او را خلعت دامادی داده بجهنگ رسانیدند قبر او همراه مقبره نیاکان خود
بر چاهک شادی واله همو نجاست که قرآن مجید بر سر گرفته سوگند کرده بود با وجود چندین هرج
مرج و جد و جهد و سوگندهای دروغ و نقض عهدها همه نه ماه سرداری کرده بلاچار کوچ نمود

ریاست کبیر خان عمه زاده صاحب خان رئیس هفدهم

چون اولاد محرم خان رئیس دوازدهم که تا چند پشت ریاست بخاندانش تعلق داشت بصاحب خان
ختم شد و سوای یک طفلک صغیر که از زن رقاصه صاحب خان را تولد یافته بود از کسی
شان تمام ارکان ریاست کبیر خان پسر ساحل خان را که در شادی سباله صاحب خان بود
و سباله بزبان این ملک کسی را گویند که اقرب از همه قرابتیان بوده در شادی هر وقت
همراه داماد ملازم مانده در بجا آوری رسوم شادی معاون او بوده باشد هم از جهت بودنش
از خاندان ریاست یعنی از اولاد جهان خان رئیس هشتم وغیره رؤسا و هم از جهت عمزادگی
عنایت اسد خان چنانچه گذشت مستحق تر بریاست دانسته روز سوم بر مسند ریاست جا داده تهنیت
گفتند و زن رقاصه با دو طفلک او را بر داشته در اوچ نزد فقیر صاحب آمده ساکن شد که
طفلک بعد سه سال وفات یافت و اول کاری که کبیر خان بعمل آورد همین بود که همراه

رامداس برادر دیوان شامداس فوجی شایسته آراسته بطرف مهنیان بقصاص گیری صاحب خان
فرستاد چندکه مردمان عمرخان را بفرار و روپوشی مصلحت دادند گفت من بسبب خجالت
بیرون نتوانم آورد آن بهتر که همین جا خواهم مرد و پسر خود نصرت خان را با برادرم تمام برون
کرده در دهات خانه بدوشان متواری ساخت و خود مع مستورات و چند نفر معدود دون قوت
یا انچه آید نهاده در کوٹ کوڑیانه متحصن شد دو روز جنگ ماند گوسلے تفنگ برابر رسید
که بسر در آمد و چون بعد مردنش آواز تفنگ از اندرون خاموشی گرفت بیرونیان
بر مردن او دلیل گرفته و باندرون قلعه در آمده مسمی دولتخان اوان که ملازم صاحبخان
بود سر عمرخان بریده و دخترش مسماة نوربهری را که عروس صاحبخان بود بیوه [illegible]
درجنگ آوردند و کبیرخان پسر کلان خود احمدخان را بوی عرضه داد و بنظر خرد سالیش
قبول ننمود و بعد گذشتن عدت شرعی خود بنکاحش در آورد که بعد از وی بخانهٔ پدر خود تا
حال زنده موجود بود حالا بسرای جاوید الی رحلت نموده و این کبیرخان دل ساده لوح نرم
نیک نیت بود و چون سر اندازنسائی و خرخشه نمائی باکسی نداشت یازده سال برمسند
ریاست اجلاس نمود که در ملکش هنگامه برپا نشد و از تاخت باخت سکهان هم ایمن و مطمئن ماند

ریاست آخرین احمدخان پسر کبیرخان رئیس هژدهم

و کبیرخان را سه پسر بود مذا احمدخان مذکور که بزرگترین شان بود و فتح خان و جهان خان
که تا تحریر حال زنده بودند چون احمدخان بسن جوانی رسیده در خود استعداد سیاست و
ریاست فائق تر دانست در سرش هوای سرداری و تمنای حکمرانی متمکن شد و نظر بساده دلی
پدر خود میخواست که بحیله حواله زمام اختیارات بوی سپارد و دیوان شیوداس که انجام مهام ملکی
مالی باختیار او مفوض بود نیز احمدخان را برین برانگیخته و متفق شده بران اصرار دادند که

احمد خان از پدر خود رنجه خاطری وانموده و از پیش پدر رسیده به پرگنهٔ دیگر متوجه
شود و من خان صاحب را برای استرضای[۵۵] از عقبش تیار کرده خواهم آورد و باو
خواهم بخشید که چون ظاهرا موجب رنجگی احمدخان سوای خواهش ریاست هیچ معلوم
نمیشود و تو دستار ریاست پیچیده و شمشیر خاصهٔ خود از حمائل برآورده باو بسپاری اغلب که
او باز بخدمت خواهد آورد و اگر نیاورد تاهم خیریت است او پسر و تو پدر هستی اگر او به نیابت
کار و بار ریاست را انتظام داده باشد چه مضائقه بلکه تو فارغ البال[۵۲] گشته بفراغت و
آسودگی خواهی گذرانید بنابران احمد خان مع خدم[۵۳] و حشم خاصه خود از گذر علی پور
گذشته بقادرپور[۲۹] دیره نمود و دیوان مذکور خان موصوف را مع دیگر امرا سوار کرده و
خود همراه بوده در موضع قادرپور بوی رسیده فرودکش شدند و احمد خان که اول در آنجا
دیره انداخته طعامهای پخته مهیا داشت آنرا برداشته بخدمت پدر خود فرستاد تا که بعد از رفت
و کلات آن راز مقرری از قوه بفعل آمد و خان موصوف دستار[۵۴] پیچیده و مع شمشیر خود بر
سپر گذاشته پیش احمد خان نهاد و احمد خان بلافرصتی دستار بر سر بسته و شمشیر حمایل کرده
و تهنیت ها گرفته مع دیوان مذکور و سائر امرا روانهٔ جهنگ شد و خان موصوف مع سید عیسی شاه
و دو سه خدمتگار در انجا متفکر و حیران مانده بعد دو سه روز سوار شده داخل اوچ[۶۱] گردید که فقیر صاحب
سید نور سلطان شاه که در آنوقت بر سجادهٔ فقیر صاحب شاه گل محمد در ریاست اوچ
قائم بود او را باعزاز و اکرام نزد خود آرام داد و این واقعه در سنه ۱۸۵۸ بوقوع پیوسته

بقتل رسیدن دیوان شیوداس

و اول کاریکه احمد خان بعمل آورد این بود که چون وشش بدام راجان نامی رقاصه دیوان
شیوداس نشانیده بود در آمده بوده و از انجا که تمام اختیارات ریاست بقبضهٔ

دیوان مذکور تفویض داشته چاره در انجاح مرام خود جز آن ندید نسبت که اولاً دیوان
مذکور را بقید آورده قابو کرده گیرد تا باز فتنه برپا نگردد پس در حینی که دیوان مذکور بسلام خان موصوف
می آمد خود بعذر طهارت برخواسته کسان خود را فرمود تا بنام تغلب مالیات پای او بزنجیر کشیده محبوس
نمودند و راجان مذکور را همانوقت از مکان برآورده نزد خان حاضر کردند و بعد مدتی خان او را
بعقد نکاح خود آورده بمحل سرای خاصه نشانید و عوض بازخواست مالیات همراه دیوان مذکور
صد هزار روپیه قرار یافته هر روز هزار روپیه قسط مقرری میگرفتند هنوز اقساط تمام وصول نشده
محمد خان موصوف بانتظام بعضی امور پشاور کوت تشریف برده بود که از انجا بسنوح
خیالی حکم بقتل او فرستاد که مسمی جیون بلوچ پر کانه ملازم سرکاری او را در خانهٔ خاص او برده
بقتل رسانید و پاداش فریبی که به آقای خود پیش آورده بود بکنارش نهاد

رفتن احمد خان بطرف کمالیا

بعد ازان خان موصوف بطرف کمالیا برای گوشمالی مردم کاٹھیا منصور کا که بتاخت و دزدی
مالمواشی سکنهٔ جنگل بار واقعهٔ شرقی چناب می بردند روانه شد و چونکه مردم کاٹھیه زیر
ریاست کهرلان کمالیا بودند کهرلان تاب مقاومت خان موصوف در خود ندیده از
خرابی رعایای خود اندیشیده اسپ عمده بطور پیشکش گذرانیده عرض استعفای
تقصیرات کاٹھیان معرض بیان آوردند خان موصوف انچه مالمواشی ملک جهنگ
بذمه شان باثبات رسیده بود استرداد فرموده و بابت عدم تعرض آنها آینده
برعایای جهنگ رئیس کهرلان را کفیل گرفته و عفو تقصیرات سابقهٔ شان نموده بجهنگ رجوع آورد

محاصره دادن احمد خان اوچ را

و چونکه خان صاحب کبیر خان در اوچ تشریف داشت بعضی مردم بر معقد ماتکیه بعهد سلطان محمود

وصاحب خان بوقوع آمده بود قیاس نموده بعرض احمد خان رسانید که در صورت بودن جناب صاحب
باوچ توقع فتنه غالب ست اگر برای شان درینجا مکانی علحده تیار کرده از اوچ نزد خود آورده
بخدمت ایشان پرداخت نمایند هم ثواب آجل و هم منفعت عاجل حاصل نموده باشند خان موصوف
این تدبیر پسندیده یک عرضداشت بخدمت پدر بزرگوار خود و دیگر بخدمت فقیر صاحب سید نور سلطان
فرستاد و فقیر صاحب در جواب فرمود که اختیار بدست اوست اگر ببرد ما رضامندایم و اگر نبرد
ما نیز و ربی راضیم و کبیر خان بر رفتن خود بجهنگ رضا نداده ابای کلی آورد احمد خان ازین غصه
آزرده میان الهٰ شاه پسر میان بهادر شاه قریشی را که یکی از امرای او بود با فوج گران برای
تاخت تاراج دهات و محاصرهٔ اوچ روانه نمود احمد شاه در موضع وساوا[44] که از متعلقات
اوچ بود فرود آمده در یک شب اکثر دهات متعلقهٔ اوچ را از سندها[46] و باچیوال[48] و ساوا
تاراج نمود و لیکن چون اکثر روسای ریگستان و سکنهٔ کنارهٔ رود سند که از مریدان فقیران
بودند با طلاع یابی این مفسده جوق جوق آمده داخل اوچ شدند بلکه بسیاری از لشکریان
احمد خان نیز بواسطه پیری مریدی و بودن ایشان از خاندان سادات عظام در قلعه
در آمدند احمد شاه در خود مجال محاصره ندیده با حمد خان گذارش نمود که خان موصوف خود
آمده اوچ را محاصره داد و هر روز بهادران محصوره از قلعه برآمده و جنگها نموده بقلعه
می در آمدند و نیز هر روز فرد فرد از لشکر خان موصوف با فرو نیان ملحق میشدند و محاصره
تا دو ماه امتداد کشیده آخر بران قرار گرفت که سید مهدی شاه که از بنی اعمام فقیر
صاحب بود بیرون آمده با احمد خان ملاقات کرده وعدهٔ آوردن کبیر خان در جهنگ کرده
برود که برین وعده محاصره کشایش خواهد یافت تا که سید موصوف از قلعه برآمده همراه
احمد خان وعدهٔ آوردن کبیر خان در جهنگ داده باز رفت و خان موصوف محاصره کشاده بجهنگ

رسید و فقیر صاحب هنوز با وجود وقوع چندین وقایع کبیر خان را بدون رضای او
مرخص ننمود تا آنکه چون کبیر خان اندیشید که سابق بسبب من ایشان را کلفتها رسیده و آینده
نیز توقع فساد غالب بعد دو ماه خود بر آمده بملتان متوجه شد کرمسی بوت خان کهیرا
رئیس رنگپور او را در راه ملاقی شده با لحاح و ابرام و اعزاز و اکرام نزد خود متمکن
ساخته تا بقای حیاتش خدمت واجبی بجا آورد و بعد وفات تابوت او را بهمراه پسر
خود بجهنگ فرستاد که احمد خان او را خلعتها داده مرخص نمود

محاصره دادن احمد خان قلعهٔ بهوآنه را و تسلط بران

چون مردم چهبه سکنهٔ قلعهٔ بهوآنه علاقهٔ چنیوٹ بر استحکام قلعه مغرور بوده بی رخصت
سردار خود سردار جیا سنگه بهنگی که ریاست چنیوٹ آن وقت بقبضهٔ او بود بر رعایای
جهنگ بره زنی و دزدی میزدند احمد خان گوشمالی شان از جمله واجبات شمرده قلعهٔ
بهوآنه را محاصره نمود محصوران بعد عرصهٔ دو ماه بجان آمده استغاثه بسردار خود جیا سنگه
جیا سنگه مسمی بده سنگه نامی را مع فوج خود برای کمک شان روانه نمود چهار
گهڑی از شب باقی مانده بده سنگه قریب بقلعه رسیده بود که لشکر خان از آمدن شان
آگاهی یافته و سر راه بر او شان گرفته و سخت جنگی نموده هزیمت داده واپس آمدند
و فرصت مداخلت قلعه نداد تا که جیا سنگه بمحصوران پیغام فرستاد که زینهار خواسته
و قلعه را خالی کرده بمخالف سپارند ما حق نمک بشما بخشیدیم محصوران حسب ارشاد آقای
خود زینهار طلبیده و از زبان خان موصوف وعدهٔ امان گرفته سپاهیان جیا سنگه
بچنیوٹ گام زن گشتند و مردم چهبه رعیتی خان قبول نموده بکار زراعت دستها
کشادند و خان تهانهٔ خود در انجا مستحکم نموده بجهنگ مراجعت فرمود

آمدن مهاراجه رنجیت سنگه اول بار بر ملک جهنگ

مهاراجه رنجیت سنگه پسر سردار مهان سنگه درین ایام بر لاهور و امرتسر مستولی شده خود
را سرکار صوبهٔ پنجاب قرار داده بر بعضی ریاستهای اطراف متعلقهٔ لاهور از رسول نگر چتهیان رسولن
تارڑان و پنڈی بهتیان و کالیا کهرلان تصرف خود کرده گرفته و ثروت و قوت پیدا آورده روز
بروز اقبالش تیز اند و دستش ترقی بود احمد خان نیز از انجمله رؤسای جهنگ سابق از وجه
جاداری سنگهان بهنگی میداد نذرانه میداد بعد شش هفت ماه از جلوس خان موصوف
مهاراجه از لاهور آمده محاصرهٔ قلعهٔ چنیوٹ[19] را که درین ایام والی او سردار جسا سنگه بهنگی مذکور
بود پیش گرفت و بعد چندی فتح سنگه کالیا نواله و دیگر سرداران را بر محاصره داشته خود
بمطالبی بلاهور رفته باز بچنیوٹ آمده به توپ ریزی متواتره و تنگ گیری محاصره کار
بر جسا سنگه تنگ آورد تا که جسا سنگه وکلا بمهاراجه فرستاده مستدعی آن شد که مهاراجه
پنجهٔ خود بزعفران آلوده بر کاغذ ساده بنام گورجی نقش بفرستد من بیرون آمده ملاقات
خواهم نمود مهاراجه پنجهٔ زعفرانی بر کاغذ کرده باندرون فرستاد و جسا سنگه بیرون
آمده ملاقات نمود مهاراجه چنیوٹ بقبضهٔ خود کرده و تهانهٔ خود در انجا مستحکم نموده کوٹ
سپرا داله بطور جاگیر بروی مسلم داشت و از انجا بیشتر بصوب جهنگ متوجه گشته امیر چند
وکیل خان را که همراهش بود با معتبران خود بیشتر روانه نموده ظاهرا طلبگار زر مالگذاری
شد مگر بباطن خود این خیال پخته بود که اگر دست دهد جهنگ از سیالان کشیده گرفته شود
امیر چند آمده خان را بر مافی الضمیر مهاراجه آگاهی داد و خان معتبران مهاراجه را بخوشامد
و ترحیب پیش آمده جای اقامت و رسد سورسات مهیا کرده داد و بطلب جمعیت زمینداران
و افواج متفرقهٔ خود نیز سواران فرستاد و تا که امرا و زمینداران حاضر آمده جان نثاری

خود عرضداشت و خان معتبران مهاراجه را مع امیرچند وکیل و مصر شیر کهیاسه به پیغام
قبول زر مالگذاری بخدمت مهاراجه باز فرستاد و لیکن معتبران بمهاراجه امر معکوس بازنموده
از طلب جسرات و افواج آگاهی داد خشمگین ساختند که مهاراجه حکم کوچ داده در موضع چوچکانه
آمده فروکش گردید و وکلای خان رابی رد جواب باز گردانید وکیلان آمده حقیقت حال پیش خان
گذارش نمودند خان باز وکیلان مذکور را بمهاراجه فرستاده ملتمس شد که فتح سنگه کالیانواله
را بطرف ما قدم رنجه فرمایند مهاراجه فتح سنگه را حکم داد که فتح سنگه آمده در باغ ملک
شیوداس سیتهی دیره کرد و خان او را در آنجا ملاقات کرده بعد گفتارهای صلح مبلغ شصت هزار
روپیه زر مالگذاری سالانه قرار داده زر مالگذاری و اسپان نذرانه مهاراجه بوی سپرده
و رخصت نمود و فتح سنگه که جبلت نیک داشت و هم همراه خان دوستی گونه پیدا کرده بود
پیش مهاراجه خیرخواهی و تابعداری خان بیان نموده و زر مالگذاری و اسپان پیشکش پیش
کشیده خوب مستمال ساخت تا که مهاراجه روز دوم از موضع چوچکانه راه بورد لاهور گردید
این واقعه در سنه ۱۲۳۵ وقوع یافته رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت و تا دو سه
سال آدمان مهاراجه آمده زر مالگذاری مقرر مذکوره وصول نموده بردند

تسلط مهاراجه رنجیت سنگه بر ملک جهنگ

چونکه مهاراجه را یوماً فیوماً دولت و اقبال مترقی و زر و سپاه متزاید و هوای ملک گیری
کشورکشائی غالب و با فوج و آلات هم از همه جهت فایق و مستعد بود و از بس تمنا میداشت
که ریاسات طوائف الملوک صوبه لاهور و ملتان بدست آورده یک ریاست سرکار خالصه
قرار دهد و نیز مردم اهل غرض غفلت خان و عدم اهتمام با نتظام ملک گذارش
مینمود خاصه قوم هنود و گوروو به همنان شان بنا بر کینه گاوکشی و بانگ نماز و امثال آن

آن بر تحریص و ترغیب مصر و موکد میبود و همواره متمنی و منتظر فرصت میماند که ریاست جهنگ بقبضه آورده
بگماشتگان خاصهٔ خود سپارد تا که در ماه اسوج سمت ۱۸۶۲ بعزم مهم ملک جهنگ از لاهور روانه شد
و خان ازین امر اطلاع یافته عرضی خود مشعر خلوص تابعداری و تقدیم مالگذاری بصحابت امیر چند
و مهر شیر کهیانه مذکورین بدربار مهاراجه فرستاده و وکیلان در چنیوٹ ۱۹ ملازمت مهاراجه دریافته
عرضی و سخنان مناسب وقت گذارش کردند مگر مهاراجه هیچ با ایشان ملتفت نشده بجواب
ایشان نپرداخت تا که ایشان رخصت طلب کردیده و در یکروز از چنیوٹ بجهنگ رسیده از
ارادهٔ فاسدش خان را آگاهیدند خان باز مهر شیر را بوکالت فرستاده خود در فراهمی افواج
حشریات و تیاری مورچه بندیها قیام نموده تا که بعجلت زدگی ملازم و غیر ملازم بانداز پنجهزار بشمار آمده
و مهر شیر بوساطت فتح سنگه کالیانواله ملازمت مهاراجه دریافته و بشرط ادای بیست هزار
روپیه دو روز مقام کنانیده خود مع لکّا ل متصدی مهاراجه و شام سنگه معروف لکا
محبوب فتحسنگه برای وصول بیست هزار مذکور نزد خان رسیدند مگر چونکه بندوبست فراهمی بیست هزار
روپیه نقد باین شتابی از سرکار جلال خانه دشوار بود هنوز وصولش در مدار پذیرفته بود
که وکیلان سرکاری از گفتارهای پراگنده مردم ارازل منغص شده بدربار مهاراجه رجوع آورده
مهاراجه را بشورانیدند که مهاراجه بیشتر کوچیده و بجهنگ رسیده دیره خاص بچاه لکی ان نیانوالیم
نموده حکم بمحاصرهٔ توپ رانی داده خود مهاراجه از خیمه برآمده بگوله اندازان خود متواتر توپ رانی
ترغیب می نمود و نصرت خان حبشی که سابق مذکور شده و دیگر سواران جلادر از قلعه برآمده بر
فوج مخالف بیرون زدند و یک مرد گوره یورپی که بر عهدهٔ گوله اندازی ملازم خان بود در توپ رانی
شعبدها کرده و نیرنگیها بکار برده چند بار حملهٔ مخالفان را شکست داده خان غلبهٔ مخالفان دیده تمام
امرا و زمینداران را بمجلس نشانیده کنگاش کردند نخست همه کس بهوای مهر حسب پسر قایم ...

قرار دادند که یکبار بشب بر مورچهای مخالف زده داد تیغ رانی دهیم بعد از ان هر چه بظهور آید
بران عمل خواهیم نمود و مهر رجب گفت که بجنگ مخالف بر نمی توانیم آمد صلاح آنست
که ملاقات نموده مفاتیح قلعه بوی باید سپرد اگر ساحت را کار بند شده باز جا داد بهتر و الا
جاگیری بقدر کفایه مقرر کرده خواهد داد که دیگران این صلاح نه پسندیده تا حال او را بفساد
باطن و میل بجانب مخالف متهم میدارند مگر بدانست کمترین صلاحش درست بود و موافق وقت
آخر هیچکس بوقت معهود بر افتادن بر مورچهای مخالف جسارت پیش نبرد و اقبال نکرد علاوه
مردم فرومایه سوار و پیاده فرار آغاز نهادند تا که خان هم لاچار گشته عزم فرار قرار داد و قلعه
از کثیر خرچ راه برداشته مستورات را بهمراهی سید محمد غوث پسر صالح محمد شاه و شاه جیونده
و احمد شاه قریشی و تاتار خان جبکانی از گذر ترمون گذرانیده و خود از گذر جسو واسلے[51]
گذشته در گهر مهاراجه[23] فراهم شده و روانهٔ ملتان گشته مستورات را بموضع رتن هن
مکان پیر شاه علی محمد مشهدی فرستاده خود در ملتان اقامت کردند نواب حاجی مظفر خان
شهید مراسم ترحیب استقبال و لوازم دلدهی و دلداری بتقدیم رسانیده بست پنجروپیه خرچ
مطبخ یومیه مقرر فرموده داد و از این سو سپاه خالصه مورچالهای محصوران بی صدا یافته
بی محابا در وسط اللیل بشهر در آمده دست بغارت کشاده خروارهای طلا و نقره بدست
آوردند روزی بود که بست هزار روپیه از جهنگ میسر نمیگردید روز دیگر آمد که هزار در هزار
بکمال آسانی فراهم رسید وقت صبح مهاراجه از غارت شهر منع فرموده رعایا و ملازمین
را امان داد و خود متعاقب از گذر ترمون گذشته و در[24] درگاهی شاه سه کروهی قلعهٔ اوچ
شرق رویه دیره نموده به فقیر سید ناگ سلطان که آنزمان بر سجادهٔ فقیری مسند آرا بود
به پیغام خالی کرده دادن اوچ آدمان خود فرستاد که بهای سائیند اس فقیر[25] هند و رشید

بمیان آمده مهاراجه را از تعرض به فقرا باز آورد آخر مهاراجه نه هزار روپیه و اسپ و پیشکش گرفته اپشتر
بعزم چشم نمائی ملتان کوچ نموده در گهر ۲۳ مهاراجه دیره فرمود و از مهر رجب رجبانه رئیس گهر
اسپ عمده و دیگر ما حضر پیشکش گرفته و باز بطرف موضع مهتم که بر پانزده کروهی ملتان شمال رویه
واقع است گذشته وکیلان خود بطرف نواب حاجی مظفر خان شهید به پیغام خالی کردن قلعه ملتان
و بحالی شجاع آباد بصیغه جاگیر فرستاده در مهتم مقام نمود نواب ممدوح وکیلان خود همراه وکیلان
مهاراجه مع عنان اسپ نامی و زرکثیر بدربار مهاراجه روانه کرد و مهاراجه بران قناعت ورزیده و
از مهتم عنان باز پس تافته بجهنگ رسید و جهنگ مع علاقجات شرقی جناب بسردار فتح سنگه کالیانواله
و علاقه و چهن بدیال سنگه و فتح سنگه معروف سنگهان لما سپرده خود بلاهور گرائید چون سردار فتح سنگه جلبت
نیک و همراه احمد خان رابطهٔ دوستی داشت ملازم خود مسمی بودها سنگه را مع منسارام و کهار ملازم
پیشینه خان موصوف بسوی او به پیغام دلدهی ها بملتان فرستاده مستدعی ملاقات معتبران او
بنا بر تجویز تدبیر استرداد جهنگ شد که خان موصوف جهان خان کهین برادر خود را مع احمد شاه
قریشی بملاقات سردار موصوف فرستاده هر دو ایشان بجهنگ رسیده و دو سه روز بخدمت
سردار موصوف اقامت نموده از گفتارهای پراگندهٔ مردم اجلاف براه ساده دلی دگرگون طبعی
قصد سردار موصوف بخود دگرگون تصور دیده وقت شب بی رخصت از جهنگ برآمده روز دوم
در ملتان بخدمت خان واصل گردیدند سردار موصوف ازین امر غیر معروف شان کمال متعجب
گشته گفت که ما بهبود خان خواسته بودیم لیکن شکر که برادرش جان بسلامت برد و از امرای خود سردار
دل سنگه را بجمعیت پانصد سوار و سه صد پیاده ناظم جهنگ ساخته خود بدربار مهاراجه بلاهور عود نمود

یورش احمد خان به ملک جهنگ و باز گرفتن آن

زمینداران جهنگ از قوم سیال و دیگر اقوام مختلفه از ذهاب ریاست سیال و تسلط سنگهان نهایت تنگ

گشته عرائض خود بخدمت احمد خان مضمون خالی بودن ضلع جهنگ از مانعی و اظهار خیرخواهی
و جانفشانی خود متواتر میفرستادند مگر بسبب وفات سید جلال شاه شاه جیونانه که بمنزلهٔ سپه‌سالار بود از طرف
خان موصوف توقف وداده بوعدهٔ آمدن و یورش کردن منتظر میداشت تا که بعد چندی بهمراهی نواب ممدوح
پروانهٔ بادشاه و یورش بر شورکوت بدست احمد شاه قریشی مذکور بنام جهنا مدار و مهر نوبت و مهر زیاد
اقوام سرگانه و رجبانه احمد پور واله و جهران اقوام ترگرو مرالی که اینها همه خارج از علاقهٔ جهنگ
بودند و بنام زمینداران رعایای جهنگ رجبانه و چنجیانه و کملانه و کاٹهیه و ڈب افغانان ظریف خیانه
وغیره سرداران جنوبرویه فرستاد اگرچه قوم سرگانه بر سده نشین و کنارهٔ رود راوی ریاست مستقله
میداشتند تاهم باسم قومیت سیال مفتخر بوده خود را از متعلقان و تابعان خوانین جهنگ میشمردند
و چندبار از اوشان مددها یافته استخلاص جان و مال خود از سنگهان وغیره کنانیده بودند تا که
همه زمینداران مذکور پروانهٔ خان موصوف را مایهٔ افتخار و کلید فتح باب دولت منتظره یافته و
ساخته و پرداخته شبگیر زده در نخلستان شورکوت آمده نشستند علی الصباح لاله نونهال چند
و ملک دیوان چند سهگل و زمان خان افغان که بجمعیت سه صد سوار از دست سردار دل سنگه
ناظم جهنگ در شورکوت متعین بودند بجنگ در پیوستند مگر بسبب کثرت فوج مخالف تاب مقابله نیاورده
و برادرزادهٔ دیوان چند سهگل و چند سنگهان دیگر را بهلاک داده رو بگریز نهاده خبر بدل سنگه رسانیدند
و هنود شورکوت را که مع سنگهان بجلوخ اندازیها مشغول بودند بعد گریخت شان از افسران
خیریات استعفای جرائم خود نموده خرچ سورسات پیشکش کشیدند و افسران آدمان خود بخبرِ دهی
فیروزی و التماس ورود و تشریف‌آوری بخدمت خان بملتان دوانیدند که خان بیشتر درنگ کردن
مناسب ندانسته و مسمی احمد خان افغان معروف نکا افسر پانصد سوار افغان کارگذار را از نواب
ممدوح بکومک خود گرفته وارد شورکوت شده پروانجات بنام زمینداران رعایای جهنگ و دانستهٔ

و بعد فراهمی حشریات از انجا کوچیده در کهانه رخت اقامت انداخت و هر روز در میان فریقین جنگها
واقع میشد و احمد خان افغان و دیگر افغانان داد مردی و مردانگی دادند تا که پسر احمد خان افغان
درین جنگ بدرجه شهادت رسید تاهم او روی در هم نکشید مگر درین اثنا سردار فتح سنگه الهوالیه
بر یورش خان اطلاع یافته مع فوج جرار بجهنگ رسید و خان خبر مقدمش شنیده و خود را مرد میدان
ندانسته محاصره جهنگ گذاشته و احمد خان افغان را مرخص نموده داخل اوچ[31] گردید فقیر سید ناگ سلطان
پذیرا آمده رفاقتش را گردن نهاد و سردار بنزد کوز جهنگ سید سقاف خان بلخی دو دیده اوچ را تخته
داد بعد گوله رانی یکروزه و کیلان خان نزد سردار آمده دوستی قدیمه و جدیده استوار داد جهنگ بیاد
وی دادند تا که قدری جوشش غضبش تسکین گرفته تیزروی آتش از طرفین ملتوی آمد و شد و کلا
مکرر و مستثنی شد آخر شصت هزار روپیه سالیانه مقرره سابقه ملک جهنگ را مع سایر مضافات بعد
ملاقات بخان سپرده باز پس بلاهور مراجعت کرد و اجازت داد که سنگهان معروف لما را که در
علاقه چهین متسلط بودند بزور بازو اخراج نموده تسلط خود کرده گیرند خان جان تازه
یافته در ماه ساون سمت ۱۸۶۳ بر علاقه شرقی چناب و کچهی یعنی علاقه غربی جهیلم عمل و دخل کنانیده
و انتظام واجبی بهم رسانیده ساختگی استخلاص علاقه چهین پیش نهاد و فتح خان بلوچ رئیس سابق ال
را با خود متفق ساخته پرگنه کهایان را که بنام پته یوسفانه معروف و از عهد بیداد خان از مضافات
جهنگ بود باو بطور جاگیر داد تا که از طرف شمال فتح خان و از طرف جنوب خان موصوف
مع فوج قدیمه و جدیده که کمک سادات اوچ و مدد حشریات بچهین آمده بعد کشاکشهای چند روزه
علاقه مذکوره از سنگهان خلاص کرده گرفتند و فتح خان را مرخص نموده خود بجهنگ رسید و تا عرصه
ده سال باداء شصت هزار مذکوره بالاستقلال بر ریاست جهنگ بکامرانی گذرانیده

کشته گرفتن حصار جهنگ و بقید آمدن احمد خان و باز خلاص یافتن و در بقا شتافتن

چونکه مهاراجه را هوای ملک گیری و تمنای کشورستانی غالب خصوصاً سودای تسخیر ملتان از همه امور مقدم بود و سوای صفای راه ملتان تسخیرش دشوار میدانست بعد فتح ساهیوال در سنه ۱۸۱۰ از برای مهم ملتان از راه جهنگ گذشته احمد خان را همرکاب خود گرفته ملتان را محاصره داد مگر فتح ملتان صورت پذیر نشده مبلغ هفتاد و پنجهزار روپیه سالیانه زر مالگذاری مقرر نموده عنان بطرف لاهور باز گردانید تا که در دیره مکان سرای سدهو بر لب رود راوی خان موصوف را قید نموده بلاهور روانه کرده لاله سوجان رای میر منشی را برای بندوبست ملک جهنگ فرستاد و صاحبزاده عنایت خان پسر مهین خان موصوف باستماع محبوسی والد با جند مستورات را همراه گرفته در اموآنی عرف صدرآباد رخت اقامت انداخت و نواب حافظ احمد خان افغان رئیس ریگستان و دیره اسماعیل خان بتعظیم و اکرام و کما ینبغی بجا آورده پنج صد روپیه وجه ضیافت گذرانید و فوج همراهی او را نزد خود جای نوکری داده تا اقامت شان لازم داشت و فقیر سید ناگ سلطان سجاده نشین اوچ چونکه ریاستش تابع ریاست جهنگ بود نیز اوچ را خالی کرده بعنایت خان در اموآنی لاحق گردید و نواب ممدوح باعزاز و اکرام پیش آمده رسوم ضیافت پیش گذرانید و لاله سوجان رای بر ریاست جهنگ و اوچ قبضه خود بعمل آورده تهانه‌ها خود مستحکم نمود و تا عرصه دو سال احمد خان در لاهور محبوس و عنایت خان در اموآنی مقیم ماند و اگرچه مهاراجه در ینوقت شوکت زیاده حاصل کرده بود مگر حزم را کاربسته با احمد خان گفت که قید را ماندنت بر خاطرم بس گران و ناگوار است مگر من از یورش دوباره شما میهراسم اگر صاحبزاده خود عوض خود بما سپرده و از ما جاگیر لائق گرفته خود برای است آنجا قیام نمایند البته قدری حق ادای شما از سر ما بوقوع آمده خواهد بود که خان موصوف لاچار قبول نموده و صاحبزاده را با مستورات از اموآنی نزد خود خوانده بسلام مهاراجه فرستاد که در سنه ۱۸۱۶ مهاراجه او را خلعت داده و زیر حراست داشته خان موصوف را پرگنه میروال واقعه ۲۵ کروه شمال غرب لاهور جاگیر دوازده هزار عطا نموده رخصت نمود

پسر کلان خود کهرک سنگه را مع افواج و آلات کثیره بمهم ملتان فرستاد تا که ملتان فتح شد
و عنایت خان را تا شش ماه زیر حراست داشته چونکه من کل الوجوه اطمینان حاصل کرد و ملتان
بزیر دست آورده بود او را خلعت تازه بخشیده نزد پدر فرستاد باز در سنه ۱۸۲۷ع حینیکه مهاراجه بسبب انتظام
ملتان بجنوب رفته بود احمد خان نیز بار دوی مهاراجه رسیده گذارش نمود که خرچ و متعلقان ما
بسیار اند برین قدر جاگیر گذاره اوقات نمیتوان شد مهاراجه عرض خان پذیرفته ۱۳۰۰ روپیه و زمینه
عنایت خان و بقدر مناسب ماهیانه چهل سوار دیگر بر جاگیر اضافه نموده مرخص فرمود و چونکه ایام
عمر خان موصوف سپری شده بود در راه بیمار شده زیر بود بر بیر واقع موضع علیخانه علاقه اوچ خان
بجان بخشش سپرد قبرش در جهنگ به مقبره سیالان است

احوال و شهادت عنایت خان پسر احمد خان

بعد چندی عنایت خان از سبب کدورتیکه با حکام جمور را بباعث خرخشه که از آدمان عنایت خان
بر سر موضع دوگر همراه آدمان راجگان رو داده بسبب آن بخاطر افتاده بود از انجا دل بر داشته گردید
بمهاراجه عرض نمود که حالا مهاراجه را از طرف یورش با اطمینان کلی است اگر بجهنگ یا حوالی آن
جاگیر عطا شود بسبب قرب وطن بر فاهیت و خوشدلی خواهیم گذرانید مهاراجه التماسش پذیرفته با ضافه
رقم نوکری جاگیر هژده هزار روپیه در سردار پور ضلع ملتان واقع سرحد جهنگ کنار شرقی رود راوی
عطا فرمود باز چون ضلع ملتان بدیوان ساونمل بحسب اجاره مفوض گشت دیوان صاحب جاگیر شان
در ملک خود گوارا نداشته بدربار مهاراجه مستدعی تبدیل جاگیر شد و مهاراجه برخی از اقوال غرضانه
دیوان موصوف بحق ایشان و بندشی از گوشگذاری خبر عزم عنایت خان بر رفتن بهاولپور حسب اقتضای
بهاول خان و باز نقض عزم بصوابدید بعضی خیر خواهان دلگرفت شده در سنه ۱۸۳۱ع کمی جاگیر از هژده
هزار در علاقه نوالی حال علاقه لیا جاگیر دوازده هزار مبدل نمود که تا عرصه شش سال این جاگیر مسلم

و چون مهاراجه فوج سواران عنایت خان به تعیت دیوان موصوف و دیوان تعینا لی لاله
مولراج همین پسر خود که ضلع جهنگ بوی مفوض داشت مامور فرموده بود ازین جهت عنایت خان
گماشتگان خود را بر جاگیر گذاشته خود مع سواران در جهنگ نزد لاله موصوف اقامت میداشت قضا را بر
موضع کهرکین حال علاقه تحصیل کالووال فیمابین فوج راجه گلاب سنگه والی جمو و دیوان موصوف
مقابله رو داد مقابله اتفاق افتاد که عنایت خان دران معرکه در سمت ۱۸۹۴ بضرب گولی تفنگ
شهادت یافت و برداشته بجهنگ آورده نزد والد ماجدش مدفون کردند

احوال محمد اسمعیل خان پسر دوم احمد خان تا دم تحریر

و چون درین ایام راجگان جمو بدربار مهاراجه مقام وزارت عهده حاصل کرده بودند ازین معامله
با خاندان سیال از قدیم کینه بهم رسانیده و مهاراجه را برغلانیده از محمد اسمعیل خان
همین پسر احمد خان حال رسالدار ضلع جهنگ جاگیر ملانوالی ضبط کنانیدند دیوان موصوف
ازین امر شرم ایشان بگلوی خود انداخته بامید رجوع جاگیر تمام خرچ مطبخ بایشان میداد بعد
سالی از رجوع جاگیر شان مایوس گردیده بر دو روپیه یومیه اکتفا ورزیده باقی خرچ مسدود نمود
و چون خان موصوف بدربار مهاراجه رفته برای بحالی جاگیر عرض نمود از انجا که رای زن دربار مهاراجه
همان راجگان بودند بعد کشمکش بسه روپیه یومیه قرار یافته عرض گردید که تا حیات نونهال سنگه
این یومیه قائم ماند حمله پنج روپیه بایشان میرسید بعد وفات او بباعث وقوع فساد ملک ضمیمه بالای
سه موقوف گشته صرف بر دو روپیه مقرره دیوان موصوف بکمال عسرت میگذرانیدند و چون دولت
انگریزی بر ملک پنجاب استیلا یافت و دیوان مولراج در ملتان علم بغی برافراشته حضور اودورس
صاحب بهادر بمحاصره او مهتمم گردید و از نزد وش شیر سنگه مع افواج سنگهان طریق بغی پیش گرفتند
و بجهنگ سیده جیسل پوربی را با انداز سپاهی و دو توپچه و دیگر آلات جنگ در جهنگ گذاشته خود

بیشتر راند که جمیل طوعاً و کرهاً قدری زر مالگذاری از جنابِ [illegible] و حینِ وصول میمنو[illegible] صاحب [illegible] نظر
بریاستِ قدیمه و اطاعتِ اقوام سیال وغیره رعایای جهنگ بنام خان موصوف پروانه بمضمون اخراج جمیل
مفسد و بهمرسانی قبضهٔ خود بر جهنگ شرف صدور فرمود که خان موصوف حکمِ صاحب [illegible] را کاربسته حشریات زمینداران
فراهم آورده بپرخاش جمیل مستعد گشته بمحاصرهٔ قلعهٔ جهنگ پرداخت بروز اول محاصره سپاه اندرون
برآمده بعد دار و گیر دلاورانه و کشاکشهای مردانه یازده تن سپاهی را بهلاک [illegible] زنبورچه علم را بتاراج
داده داخلِ قلعه شد نزدیک سی نفر از بیرونیان بشهادت رسید و محاصره درازی کشیده افسران حشریات
پیش خان موصوف بهمدگر قرار دادند که بوقت صبح یکباره از هر طرف بر قلعه ریخته خواه مخواه دروازها
شکسته درونِ قلعه درآیند چنانچه از طرف مغرب بوقت صبح معهود کمترین مولف تاریخ مع قدر
هشصد کس از حشریات کچهی وغیره رو بقلعه نهاد ازانجا که مخالفان بمحافظت دیوارها و مردم بیرونیان
بوده یم آدمان همراهی تاب گولیها نیاورده جوق جوق از اثنای راه بازگردیدن پیش گرفتند تا که کمترین
مع نوزده آدمی که زیر جنس بندی همراهم باقی ماندند قریب بدروازهٔ نورشاه والانه بفاصلهٔ ده قدم
رسیدیم و در انجا باطلاع دهی میان حیدربخش کالحوتن از باقی ماندن همراهیان قلیله آگاهانیده
و نگهبان متعینه دروازه صاحب سلامها گفته ازانجا بازگردیدیم و دو آدم از رفقای ما که در راه بضرب
گولی شهید و مجروح افتاده بودند بوقت رجوع او شان را از راه برداشته بمسجد که آنهم قریب دروازه بود
پناه برده آنجا مورچه ها بستیم و از طرف مشرق حشریات بهروانه که برفاقت مهر باقر و مهر جهند بهروآنه
بودند همچنان بر قلعه زور آوردند و با وشان نیز همین معامله درپیش آمد سه کس را از رفقای خود
شهید کنانیده بازپس رجوع آوردند بیرونیان به تنگ گیری مورچها اندرونیان تنگ آورده
و باز مشورتهای یلّا آوری بر قلعه درپیش کرده قریب بفتح بود که درین اثنا نراین سنگه مع دستهٔ فوج
یکته وقت شب از طرف ملتان رسیده داخل قلعه شد و قلعه بورود شان استحکام زیاده پیدا کرد مگر متعاقب

او شیخ امام الدین صاحب از حضور صاحب ممدوح بکومک خان موصوف سید چون اندر دیوان مل زمانه
سابقه به تنگ آمده بودند بمجرد خبر آمد او وقت شب گریخته بقلعه چنیوٹ متحصن شدند و شیخ موصوف
چند روز در جهنگ اقامت نموده و باز کوچ فرموده بمحاصرهٔ چنیوٹ پرداخت و خان موصوف
مقدار هفصد از حشریات چیده این ضلع نیز بمدد شیخ موصوف بچنیوٹ روانه داشت که چند
محاصره مانده بود افواج لیک صاحب بهادر قلعه فتح گشت و خان موصوف تا قدوم حضور اجنٹ
صاحب بهادر اول ڈپٹی کمشنر ضلع جهنگ انتظام ملک جهنگ برپا داشت و بعد ازان سرکار فیض مدار
انگریزی بنظر ریاست قدیمه و عوضهٔ خدمات گذاری خان موصوف اولا بر تقرر رسالداری ضلع جهنگ
کفایت ورزیده بعده بحسن توجه و بنظر عنایت ممدوح کمترین حضور کمشنر صاحب بهادر هفصد
روپیه سالانه بنظر دو روپیه یومیه سابقه قرار یافت و باز بسعادت یابی ملاقات و
شرف اجلاس نواب معلی القاب حضور صاحب گورنر جنرل بهادر دام اقباله سه صد روپیه دیگر افزوده
جمله یکهزار روپیه جاگیر و هژده صد روپیه نوکری رسالداری مقرر گردید که حالا بعد منظوری استعفای
نوکری آن هزار روپیه جاگیر واله و نصف از زر نوکری بصیغه پنسن جمله نوزده صد روپیه عطاست
انتهی مگر واضح باشد که حیثیت او ازین مقدار مراتب زائد است و خرچ او و متعلقان او از
دخل افزون چه ظاهر ست که نواخت هر کس بقدر حیثیت اصلیهٔ او و بقدر خدمات
گذاری او میباشد و این هر دو جهات در او از همه رؤسای فائق اند اما اولا پیش تر ازین
رؤسای جهنگ رئیس همه رؤسای گرد نواح شمرده میشدند و خواه کهرل کمالیا و خواه بهٹی
بندهی و خواه بلوچ ساهیوالیا و خواه توانه رئیس متها توانه باشد همه ایشان را گردن می نهادند
تا که اگر ایشان خواستندی میتوانستند که ملک ازانها کشیده گیرند عنایت اسد خان ریاست
کمالیا بعد هژده سال به اسپ پیشکش گذرانیدهٔ شان واپس عطا فرمود و نواب ملتان

ورنگیستان باوجود تجبر و تکبر که درطینت افغانان جبلی ست خود را از ایشان فائق نمیدانستند و نواب سناد
ورنگیستان که برای یورش ملک توانه آماده شده برآمده بود به پیغام احمد خان که توانه برادران
مااند ممتنع گشته باز آمد و اما ثانیاً پس چنانچه حالا گذشت خان موصوف بارشاد حضور او دوردس
صاحب بهادر کمر همت محکم بسته از جانفشانی و سربازی فرق ننموده در مدد سرکار و اخراج مفسدان
هیچ تکاسل و تساهل نورزید و باز بوقت مفسدهٔ هندوستان دو دهاقین راوی کمترین از رفیق
نموده تمام رؤسای جهنگ را بنصایح و مواعظ مناسب وقت باطاعت و رفاقت سرکار
متوجه داشته از دل و جان بمدد سرکار میکوشید حیزیت مگر تاهم امید بفضل پروردگار و قدردانی سرکار
واثق ست که آخر کار برطبق حیثیت و حسب حال او را نواخته بعنایات ذاتی و کافی خواهند پرداخت

ریاست سرداران سنگه

بموجب آنکه گذارش رفت در سمت ۱۸۴۳ بعد قید شدن احمد خان و انعدام ریاست سیالان لاله
سوجان رای میرمنشی سرکار مهاراجه ببندوبست جهنگ متعین شده خراج زمینیات اضعاف فرمود
و آنکه در عمل سیالان اکثر چاهان را پته مقرر بود و سیلاب بطور بهاولی تقسیم میافت پته‌ها را
شکسته و بهاولی موقوف کرده همه برکنکوت خام تحصیل نمود و آنچه گماشتگان خان موصوف
از کسی خراج نقد یا غله گرفته بودند مجرای نداده در تشخیص مالگذاری و وصول آن دیوان او تعدی بیحد نمود
ساونمل آنوقت دفتری او بود و اگرچه سوجان رای قابل کار و تیزفهم بود مگر خلط ظلم و تندمزاجی در طبیعتش
از بس مستحکم گشته در افزایش مالگذاری بسا میکوشید باز در سمت ۱۸۴۴ لاله سکهدیال ساهوکار
پنڈدهی بر اجارهٔ سه نیم لکهه روپیه وارد گردید اگرچه او آدم خوش خلق بود مگر چون اجارهٔ او بیشی
بر خراج مقررهٔ سوجان رای بود مردمان را حرج بسیار میرسید باز در سمت ۱۸۴۷ اجاره بدست سرداران جوالا سنگه
بهرانیا بکمال افسری برای دفع مفسدان و قطاع الطریق بتولیت جهنگ آمده دهات جن بهروانه

پسیر کار اغارت کرد وبعد پنج شش ماه شام سنگه هم قوم خود را به نیابت گذاشته باز پس تو ج نمود باز
درابتدا سمت ۱۸۷۷ عدالت وحفاظت شام سنگه بدستور وصاحب تال وزراندتال ساهوکاران سیالکوت الیا
گماشتگان سوکهدیال مذکور برای تحصیل مالگذاری آمدند ودر ربیع سمت ۱۸۷۸ راندیال
واپس رفته صاحب تال تنها تحصیل نمود وچون مهاراجه دران سال به مهم تسخیر علاقه رنگستان
آمد وشام سنگه خدمات واجبی بجا آورده مستدعی اجاره شد درخواست او منظور افتاده خریف
سمت ۱۸۷۸ را با صاحب تال بمشارکت تحصیل نمود ودر ربیع سمت ۱۸۷۹ صاحب تال موقوف
گشته وملک جوایارام ولاله رام اقوام سیتهی سکنه جهنگ بشام سنگه دراجاره شرکت تحصیل
کرده ضلع را تقسیم نمودند که وچهن به سیتهیان وچناب وکچهی بشام سنگه رسید باز
درسمت ۱۸۸۰ اجاره سیتهیان موقوف شده وجبا سنگه سرنا ودولت رای منشی
ساکن پتن بشام سنگه شریک اجاره گشته ضلع را تقسیم نمودند که چناب بشام سنگه
وکچهی ووچهن بایشان رسید باز درسمت ۱۸۸۲ شام سنگه باجاره منفرد گشت وعبدالرحمان
خان جمعدار رساله از جانب منتورا صاحب والارد صاحب فراسیسان برای وصول
تنخواه در تحصیل مالگذاری باشام سنگه شریک گوشه ورفیق ماند هنوز بقایا باقی بود که حافظ
افضل خان جمعدار از طرف صاحبان موصوف وارد دیافته وشام سنگه را نظربند کرده
افیون او مسدود ساختند تا که شام سنگه بیار گشته درماگه سمت ۱۸۸۳ فوت شده
پسرش جواهر سنگه قائم مقام او مانده ربیع سمت ۱۸۸۴ را وصول کنانید وچونکه شخص گول
نادان وقابل چنین امور نبود وصول مالگذاری بدشواری انجامید جمعدار مذکور کار را تنگ
آورد دیگر چون از نزدش نبود میان عبدالرحیم گکهر را که به ساهوکاری شام سنگه قیام داشت
قید نموده بقایاده هزار روپیه ازاو وصول کرده بلاهور مراجعت نمود شام سنگه آدم هوشیار

نیک منش بود و اگرچه باز میداران مخالفت و مزاحمت گرفته بهرکس بکشاده پیشانی پیش می آمد
مگر تا هم سیاست و عدالت خوب داشت باز زمینداران بدربار مهاراجه رفته بوساطت سراج سنگه
موکل اجاره بخود برگرفته و تیک سنگه کمیدان را از سردار مذکور بکمان افسری همراه
آورده خریف سال مذکور و سال تمام سمت ۱۸۸۵ تحصیل مالگذاری کردند و در ربیع سمت ۱۸۸۶ مسمیان
مهاراج و عطر سنگه و بهولا ناتهه منشیان بکمان افسری آمده تحصیل خراج برفاقت زمینداران
نمودند و چونکه بقایای خراج بذمهٔ زمینداران اجاره دار مانده بود در موضع ٹهٹه محمد شاه پرگنه
واره در ماه کاتک وقت شب هر کس که از مستاجران بدست شان آمد مقید کرده بلاهور بردند و بعضی
از دست ایشان جسته راه خود گرفتند کمترین مع دو سه زمینداران دیگر هم آنجا بر چاهی فروکش
بودیم که این غوغا گوش گذار نمودیم اگرچه هیچ بقایا بذمهٔ ما نبود و برای انجام بعضی کارهای
زمینداری خود رفته بودیم مگر مانند آن روباه که از شترگیران ترسیده و رمیده افتان و خیزان
میرفت بر اسپان سوار شده و دوانیده و راه جنگل پیش گرفته و بمکهیانه رسیده دم استراحت
زدیم باز در خریف سمت ۱۸۸۶ بهائی دل سنگه و منشی دیوی بخش از جانب جمعدار
خوشحال سنگه زمینداران مقید را از لاهور بجهنگ آورده و باقی مستاجران نیز از خانهای
شان گرفتار کرده بقایای ماضی و حال بضرب و حبس از ایشان میگرفتند که درین اثنا خود جمعدار
موصوف مع افواج وارد این ضلع شده و بر لب دریا گشت نموده بقایا از بعض زمینداران وصول
نموده باقی زمینداران را که باقی بذمهٔ شان مانده بود محبوس نموده بلاهور فرستاده خود مع افواج
برای چشم نمائی افغانان دامن کوه بطرف دیره اسماعیل خان کوچ نموده و در سمت ۱۸۸۸ رام کور سهگل
ساکن جهنگ اجاره گرفته وصول نموده و در ربیع سمت ۱۸۸۹ لاله تاکچند برادر دیوان ساون مل لاله کرم چند
تنخواه دار شده از زراعت وصول کنانیدند گویا آمدن تاکچند مذکور مقدمة الجیش دیوان موصوف بود

که در همان سال دیوان موصوف از مهاراجه اجارهٔ ضلع جهنگ را اضافه اجارهٔ ملتان نموده
و خود در جهنگ آمده لاله جوالاسهای همقوم خود را عامل جهنگ مقرر کرده خود بملتان مراجعت نموده
سمت ۱۸۹۰ تبدیلی جوالاسهای بدیگر ضلع کرده مولراج همین پسر خود را متولی ضلع جهنگ فرموده
چون دیوان موصوف در ماه اسوج سمت ۱۹۰۱ زخمی شده وفات یافت دیوان مولراج به نیابت
پدر خود بملتان رفته باز جوالاسهای مذکور را بر تولیت جهنگ فرستاده دیوان موصوف مرد قابل
کارده هوشیار و قدردان و دلاور جنگ و صاحب تدبیر و سیاست بود آبادی و زراعت را
ترقی بخشید دزد و راه‌زن را از کارشان معطل نشانید در عدالت هرگز رعایت جانبی ملحوظ
نداشتی و هیچ لازمی بلا قیمت برگ شلغم از زراعت باغبان نگرفتی کار بیگار از ملک او
یکباره بی نام شده بود سپاهی بلکه عامل نتوانستندی که کمینه کس را بی مزدوری بکار خود دارند
روزی میگفت که بعد از من سپاهیان من آسوده و رعیت خراب خواهد شد از باعثش
سوال رفت گفت سپاهیان را خوب تعلیم داده ام بجای خبط نخواهند خورد و رعیت را
آسوده داشته ام این آسودگی نخواهند یافت و مولراج در عادات و معاملات مسلک
پدری برد و رشوت هم نمیگرفت مگر بحوصلهٔ او نمیتوانست رسید و دین پرور زیاده از و بود
و جوالاسهای سخت طبع و حسود منش و کم وفا می وعده خوب میداشت و پرورش دامن گرفته
نمیگذاشت و در سمت ۱۹۰۳ بعد تقرر رزیڈنٹی صاحبان انگریز در ریاست لاهور مسر اینیا رام اجاره
ضلع جهنگ برداشته و بهگوان سنگه برادر لعل سنگه را که در دربار مهاراجه دلیپ سنگه و او
رتبهٔ عالی داشت بکمال افسری همراه آورده وارد جهنگ شد بهگوان سنگه بعد چند روز
واپس رفته مسر اینیا رام تا یک سال درینجا ماند و باز بالیسنگه قوم سودهی را نایب خود گذاشته بود
به پنڈ دادنخان که آن هم مستاجری گرفته بود رفت و هنوز تحریت سمت ۱۹۰۴ وصول نشده بود

که حضور کاکس صاحب بهادر اسسٹنٹ اول رزیڈنٹ لاهور آمده بندوبست و تشخیص خراج
مواضعات ضلع جهنگ بعمل آورده مراجعت فرمود و تا استحصال ربیع سمت ۱۹۰۵ ایسنگه در اینجا حاکم
ماند مسر الیا رام آدم نیک نیت و نیک منش و خوشخو و صاحب مروت بود مگر ساده دل که اعتبار
در قول اهل غرض و ناصح بی غرض نمیتوانست کرد و ایسنگه لئیم الطبع و مطلب پرست بود

ریاست صاحبان انگریز تا دم تحریر

چون اراده ازلی بر اعلای دولت انگریز رفته بود سنگهان را رزیڈنٹی سرکار کمپنی
ناگوار افتاده میخواستند که همچو سابق بسر خود کامرانی و بی لگامی ها پیش گیرند و فساد انگیختند
که در صورت تمرد کار از رزیڈنٹی گذشته بتملک تمام خواهد گرائید باین سوداپزی جابجا
سرکشی ورزیده در ملک جهنگ نیز فساد و شورش بر انگیختند و چنانچه گذشت در ایام قلیل
پامال نکبت و خواری گشتند مالگذاری خریف سمت ۱۹۰۵ قدری تحصیل مفسد مذکور از جناب شیخ
مهین و بندی محمد اسمعیل خان سیال بحکم حضور اڈورڈس صاحب بهادر مهتمم محاصره ملتان
برای خرچ حشریات وصول کرده گرفته بود که باقیمانده شیخ امام الدین صاحب آمده تحصیل
نموده گرفت و چونکه از جهت بغی و فساد انگیزی سنگهان بخت برگشته سرکار انگریزی سر حال از
ملک بر اوشان برزیڈنٹی خود مناسب ندیده ملک ازان خود قرار داده بهر جا کمشنران و
صاحبان اضلاع مقرر فرمود چنانچه در سمت ۱۹۰۶ مطابق سنه ۱۸۴۹ عیسوی اجرٹن صاحب بهادر
ڈپٹی کمشنر ضلع جهنگ متعین شده بجهنگ تشریف آورد و بعد چندی بنا موافقت آب و هوای
این زمین بشمله عود نمود لیکن خوش خلق و نرم دل بود و از هر کس کار بسهولت میگرفت
هیچکس را از هیچ جهت برخود رنجه نفرمود بعد ازان کاکس صاحب بهادر ثانی تشریف آورد و بعد
ازان کلارک صاحب بهادر تشریف آورد خلیق و قدردان و بر کار خود قادر و صاحب سیاست بود

بعد ازان ممدوح کمترین میجر جارج ولیم ہملٹن صاحب بہادر تشریف آورد اوصاف صاحب ممدوح بلا شائبہ تکلفی و خلط مبالغہ بر مندرجہ دیباچہ حذا بجنسہ مطابق دانستہ خواص و عوام بران متوافق ہست و چون بمحامد اخلاق آراستہ و بسیاست ملکی و مالی پیراستہ بود در ملک انتظام خوب بخشیدہ و رعایا و ملازمان را فریفتہ حسن خلق و فیاضی ہای خود ساختہ مسرور و مشکور ریاست سرکار انگریزی گردانید و باوجودیکہ در سیاست و عدالت ضعفی و در وجوہ مالی نقصی بہم نرسید متنفسی را از اعلی تا ادنی خلشی و رنجشی نرسانید و صاحب ممدوح شروع در بندوبست سرسری نمودہ بود کہ تبدیلی او بضلع ملتان گردید و چون استعداد ولیاقتش مستحق ترقیات روز افزون ہست گویا این تبدیلی مقدمہ ترقی بودہ کہ بعد ازان بعہدہ کمشنری صوبہ ملتان سرفرازی یافت اعلی اللہ مکانتہ یوماً فیوماً و اورثہ ترقیات متوالیات حوناً فحوناً و ادام اللہ ظل رافتہ علینا دواماً دوماً بعد ازان ٹامکنسن صاحب بہادر تشریف آوردہ بندوبست را بانصرام رسانید حیست و چابک و کارگذار بود و دزد را خوب میشناخت و میدریافت بعد ازان ہاز صاحب بہادر تشریف آورد تیز طبع و بی رو رعایت نہ بکسی نفاری و نہ محبتی مفرط داشت در عہدش مفسدہ ہندوستان و ہاقین کاری برپا شدہ انتظام واجبی داد بعد ازان الیت صاحب بہادر تشریف آورد خوش مزاج و مساحت منش بود تیاری سڑک ہا و نصب درختان در عہدش بکثرت بعمل آمدہ بعد ازان بویس صاحب بہادر تشریف آورد متعلق پرور و کثیر الاختلاط بمردمان و کشادہ رو و شیرین زبان بود بعد ازان لوین صاحب بہادر تشریف آورد کشادہ پیشانی و نرم زبان بود بعد ازان بلاسٹ صاحب بہادر تشریف آورد تابعداری احکام حکام بالا بنہایت خوبی مینمود و در کاربار بافراط خیرخواہ سرکار بود در عہدش ہم اتفاقاً دو ہم بسعی او در وجوہ مال ترقیہا و در تشخیص خراجات تجاوزہا

رو داد بعد ازان میگلاڈن صاحب بہادر تشریف آورده توجه به پرورش رعایا گماشت و دزدان را دست ورعنان زد لهذا مشکور ضعفای رعیت گردید بعد ازان حضور جونس صاحب بہادر صاحب ضلع حال تشریف آورده درانہمه امور راه وسط پیش گرفت چشم زمانه شاهد ولسان حال ناطق که خوش خلق و مردم شناس و اشراف پرور و عدالت دوست است

رکن سوم در احوال ضلع و اطوار سکنه و مانند آن

ذکر سه علاقه چناب و وچهن و کچهی و داخلی و خارجی پرگنات

تقسیم اول ضلع جهنگ به سه علاقه است چناب و وچهن و کچهی چناب علاقه شرقی رود چناب را گویند که حد غربی او آب چناب و حد جنوبی بملتقی النهرین چناب و راوی و حد شرقی در جنگل بار بعلاقه راوی و حد شمالی سابق بعلاقه چنیوٹ حال بعلاقه پنڈی بهٹیان متصل میگردد و علاقه چنیوٹ دوباره بعهد سیالان یکبار بعهد ولیداد خان و یکبار بعهد عنایت اسد خان ضمیمه ریاست جهنگ گردیده باز علاحده مانده است مگر اکنون از وقت دیوان ساونمل از مضافات جهنگ ست و علاقه کمالیا واقعه سمت غربی راوی بوقت ولیداد خان تا چند سال تحت ریاست جهنگ مانده باز عنایت اسد خان خود بخود استرداد کرده داده است و وچهن علاقه دوآبه چناب و جیلم را گویند که حد غربی او آب جیلم و حد شرقی او آب چناب و حد جنوبی بملتقی النهرین جیلم و چناب و حد شمالی بعلاقه ساهیوال و لالیان حال ضلع شاه پور متصل میگردد و پرگنه لالیان الحال از ضلع شاه پور گسسته شامل ضلع جهنگ تحصیل چنیوٹ شده و کچهی علاقه غربی رود جیلم را گویند که حد شرقی او آب جیلم و حد غربی بعلاقه ریگستان و حد جنوبی بعلاقه ملتان حال ضلع مظفرگده و حد شمالی بعلاقه ساهیوال حال ضلع شاه پور متصل میگردد و قدری ریگستان گرداگرد اوچ و بالای کچهی شامل کچهی مانده تغلباً بنام علاقه کچهی خوانده میشود و از وسط

ریگستان علاقه اموآنی معروف حیدرآباد یکبار بوقت عنایت اسد سیال تحت ریاست جهنگ
آمده بود که بعد اندسال فقیر صاحب شاه گل محمد بانی اوچ باز بخوشحال خان بلوچ واپس دهانیده
چنانچه ذکرش رفت و از طرف جنوب پرگنه گهر مهاراجه [۲۱] از وقت خان موصوف داخل ریاست
جهنگ گشته از هنگام سلطان محمود محمد قاسم و پسرش محمد حبیب رجبانه را جاگیر مانده باز از عهد
سنگهان تا حال داخل علاقجات جنوبی بود که الحال مع پرگنه احمد پور [۴۴] رجبانه بتجویز سرکار انگریز
از ضلع مظفرگڑھ گسسته شامل ضلع جهنگ گردیده است و از طرف شمال هردوکهای خرد و کلان
موضع جهوکا و گرد نواح شان که سابق بنام تپه یوسفانه معروف بود از عهد ولیداد خان ضمیمه ریاست
جهنگ شده باز احمد خان سیال رئیس آخرین فتح خان بلوچ رئیس آخرین ساهیوال را بلشکر کشی
بوقت کشید گرفتن و چون از سنگهان لما باز بخشیده داده چنانچه گذشت که تا دم حال از ریاست جهنگ خارج

ذکر تحصیلات و تهانجات سرکاری

اولاً بعملداری صاحبان انگریز ضلع جهنگ بر سه تحصیل و یک پیشکاری منقسم شده بود تحصیل جهنگ [۱]
و تحصیل چنیوٹ [۱۶] هر دو در چناب و تحصیل قادر پور در وچن اولاً بموضع قادرپور [۳۹] و ثانیاً بموضع بهیره
و پیشکاری اوچ در کچھی اولاً بموضع اوچ [۱۲] و ثانیاً بموضع پیر اتهاران [۶] هزاری و الحال بر سه تحصیل بر
واقعه چناب منقسم است تحصیل چنیوٹ که تحصیل کالووال از ضلع شاه پور شکسته نصف حصه جنوبی
برو و نصف شمالی به تحصیل بهیره ضلع شاه پور ملحق گشته و تحصیل شورکوٹ [۱۴] که علاقه جنوبی از تحصیل جهنگ
پیشکاری اوچ جدا گشته و پرگنه گهر مهاراجه [۲۱] و احمد پور [۴۴] از ضلع مظفرگڑھ باو پیوسته در شورکوٹ تحصیل
قرار گرفت و تحصیل جهنگ که تحصیل قادرپور و باقی پیشکاری اوچ باو شمول پذیرفت و هشت تهانه
بدستور قائم و نهم جدید الحاق یافته تهانه اوچ در کچھی بموضع پیر اتهاران هزاری و تهانه قادرپور
در وچن بموضع بهیره و تهانه لالیان واقعه وچن بشرق رویه از کوهستان کرانه که الحال از ضلع شاه پور

الحاق یافته و تهانه شورکوت[18] و تهانه جهنگ[1] و تهانه بهوآنه[56] مابین جهنگ و چنیوت و تهانه چنیوت[19]
هر چار در واقعه جناب لب آب مگر چوکی مسن[36] واقعه و چنین نیز به تهانه جهنگ متصل است و تهانه
کهیتی و تهانه کهوڑ ربا نواسے هر دو واقعه جنگل بار چناب

ذکر رود ها و نشیب و فراز و بهر و کوه

بوضوح پیوسته که در این ضلع دو رود یک جیلم غرباً و دوم چناب شرقاً از طرف شمال آمده بر گذر تریمون
بهم آمیخته یک رود میشوند و باز بر سر حد جنوبی رود راوی نیز از طرف شرق بایشان می پیوندد
و دیگر در بسیاری جاها نشیب ها یافته میشود که ببادی الرای مینماید که اینجا در ازمنهٔ سابقه
رودی جاری می بوده از آنها آنچه رود بودنش مشهور است بنام سک نین که ترجمه خشک رود است
خوانده میشود و باقی بنام بڈه و ڈهوڑ رود یاب چنانچه سک نین که از موضع متهر سبه[33] کروهی
جنوب بدیه چنیوت[19] از رود چناب برآمده و از مابین آبادی و بار و از بالای جهنگ کهبانه گذشته
از نزد بهڑورانه بچار کروهی جنوب رویه کهبانه باز بچناب می در آید و چاهان پخته کهنه که بر کنارهای
او یافته میشوند چون کندیده شوند آب شان فروتر از حالی چاهین میباشد سببش اینست که آب
زیرین بوقت این رود بالاتر بود و بعد از خشک شدنش فروتر رفت چنانچه آب چاهان قریب
رود ها بالاتر و بعید فروتر میباشد و یک سک نین از موضع چوتره[21] از جیلم برآمده از موضع لطیف شاه
باز بجیلم میرود و بافواه عوام مشهور است که جیلم همین بود و بدعای سلطان شیخ محمد جیلا که از
نیاکان کمترین بود از اینسو برگردیده در وادی شقی که حالا در آن جاریست افتاد
و موضع سده[26] ها و لشکری و سنگها وغیره که شرقی رود بود غربی گشت و یک سگ نین به
کنار شرقی بار کرانه از شرق شمال بڑرانه[32] آمده از موضع کلڑی بچناب می درآید و یک پٹی یعنی
زمین پست و هموار بقدر رود کلان در میان تودهای کلان ریگستان از طرف نورپور توانه

بجنوب آمده از موضع ڈوگرانه کلچی میرسد که موضع دهکانه و منگسی واله دست و غیره از ریگستان
دران واقع ست اگرچه رود بودنش معروف نیست الا از قرائن او و کنارهای او یقین
میتوان کرد که رودی بوده است و همیان انچه قدری نشیب فراز درین زمین یافته میشود
از باعث رودها یا جوهای سابقه خواهد بود مگر تودهای خاکین که بزبان این ملک بهڑ نامند
در چند جاها هستند کلان ترین شان بهڑ شورکوٹ[18] ست بعد ازان بهڑ موضع پیر عبد الرحمان[59]
قریشی کی بعد ازان بهڑ سمی که اوچ[14] بران است و لوہا بهڑ[6] و بهر درانه و سانگوان و غیره کوهها
خرد بجنوٹ[19] خاص غرب رویه بر کناره مشرقی و غربی چناب و نیز کوهای خرد معروف کرانه در زمین
متصل بسرحد شمالی جهنگ هستند که از بعضی شان اشیا و دیگر چیزهای نیزی بر آید و بر سر کوه کلان
کرانه سابق آبادی و تسلط فقرای نانکپنته اولاد سلطان حبیب ناتھا بود و الحال آبادی
فقرای هنود ست که در شب شورات واقعه پهاگن میلا کلان هنود بر سر آن میباشد

ذکر آبادی و شهرها

ازینجا که بهڑها و سفالزارها اکثر در فراز یافته میشوند و بیابان شهر در ریگستان غربی ضلع از
سفالزار پرست پی میتوان برد که در ازمنه سابقه آبادی در فراز داشته کنارهای رودخانه را
اکثر برای کاه چری گذاشته اند و انچه بچشم خود دیده ایم اینست که پیش از سکهان آبادی
و زراعت در نشیب کم بود بترغیب و ترهیب دیوان ساونمل ترقی گرفت که الحال اکثر برکت
دران ست و مساکن خانه بدوشان از اینجا نهای سکب که تہلی گویند ترتیب میدهند که در گرما
برای پرورش بالمواشی بر سر آب و گیاه هر جا که میروند بار کرده همراه می برند و بهی نامند بسبب
وفور باران و بسیاری گیاههای سابق این رسم بسیار بود حالا بقلت ست و مساکن سیلابها
بعضی از دیوار و سقف نی با نیز میسازند تا سیلاب شده و بشقته و گرها نامند و مساکن هر

را دیوار از گل و سقف خام از خس بند که چھپر گویند مروج است و سایل نامند و مساکن
شهرها اکثر از گل و سقف پخته میباشد و عمارت خشت پخته درین ملک کم مروج و سوای
شهرهای کلان و بعضی ثروتمند سوداگر پیشه هیچ نیست و شهرهای کلان چنیوٹ[19] و شورکوٹ[18]
هردو قدیمی و جهنگ و مگهیانه بنا نهاده سیالان است و مسجد کلان و مقبرهٔ شاه برهان واقع
چنیوٹ که بفرمان نواب لاهور از سنگ رنگارنگ تعمیر یافته از اعاظم عمارات است و بعد ازان
شاه جیونه[24] و کوٹ عیسی شاه در وچهن و احمدپور[22] و گهر[23] در کچهی و اوچ[21] نیز شهر کلان بود مگر
اکنون بسیار ازان ویران گشته و در اینها وضع بازار هم باین است خاصه
در گهر و گهر سابقه که مهاراجه کوڑا رام امیر شاهی تعمیر داده بود دریا برد شده و گهر بنا نهاده
مهر حبیب رجبانه است و نشستگاه ریاست بعهد سیالان و سنگهان در شهر جهنگ خاص
بود و صاحبان انگریز اولا بنگله ها درمیان هردو شهر جهنگ و مگهیانه بنا نهاده ثانیا
آنرا نیلام کرده شرقی شهر مگهیانه ترتیب داده اند و موقعی خوب یافته

ذکر جوه یعنی چراگاه

درین ضلع دو جوه کلان فائق تر است یکی ساندر بار یعنی جنگل مشرقی چناب که در سالهای
بارانی وبات مالداران بسیار بصیغهٔ خانه بدوشان از سیلی و نی و خس خیمه ها ساخته
بر سر گیاه و آب باران با چاه خام آباد میباشند سابق که باران هر سال بسیار و
گیاههای در بار بیشمار میبود ندبار بسیار آباد میماند حالا کمی آن این هم کمی پذیرفته
و رسم سنره مهمانداری که صادر و وارد را در مواشی گاو خود بشیر سیراب مینمودند بزرگی
گرفته که حالا اکثر به دوغ اکتفا میفرمایند دوم جوه بار کرانه یعنی جنگل که در وچهن بطرف
شمال گرد کوهستان کرانه است و جنگل جنوبی وچهن جوه درمیانه است و کچهی را هیچ جوه نیست

چه در جنگلی نه و کناره ریگستان شرقی که شمال این ضلع است بسبب زمین و خشک سیر و کم گیاه
است و مواشی چناب و جهن را گیاه بیلا ها نیز کفایت میتوان داد مگر کچهی را بسبب
آنکه رود جهلم از سالها در اکثر جا ها بطرف کنار غربی خود روان شده زمینات
را می برد بیلا ها کم اند لهذا مواشی را در کچهی خوراک بر چاهان کاشت یافته
و از دست خورانیده میشود یا بر برگهای درخت زار که بهندی سر گویند گذاره لاچاری
میکنند و نیز مواشی غیر شیردار از بعضی مواضع کچهی غالب بریگستان
علاقه لیا داخل به ساندر بار و بار گرانه برای چرا فرستاده می آید

ذکر زمینات و زراعات

مدار پیدوار این ضلع بر چاهان چرخ دار بود که گاوان را بر چرخ رانده آبپاشی مینمایند
و ببرکت نیک نیتی ها و وفور بارش چاهان فراز نیز بسیار پیدوار میداد چنانچه بعضی از آن
تا پنجاه شصت خروار گندم میرسیده اند مگر الحال بارش از سابق فروتر و برکت
پیداواری از چاهان فراز در نشیب فزون تر رونما است اگرچه چاهان نیز بعرق فشانی جاری اند
و زمینات نشیب واقعه لب رودها اکثر قسم اول عمده قابل زراعت است و اگرچه زمینات
واقعه ساندر بار و بار گرانه خوب قابل زراعت است مگر کم از کم بر آب باران کاشته میباید چه
بارش ها کم و سیلاب آنجا نمیرسد و چاه بسبب دوری آب زیرین باعث دوری رودها
تعمیر و اجرا نمییابد و زراعت هندوانه و موٹهه و مانند آن در ریگزار غربی نیز بر بارش پیدا
میشود و زمین واقعه جنگل جنوبی و جهن و زمینات فراز در میانه جنگل و نشیب در میانه
چند قسم است بعضی خوب و بعضی درمیانه و بعضی سبک شور آمیز زمینات کچهی واقعه نشیب اغلب
عمده تر خاصه واقعه جنوبی احمدپور و بعضی بسان فراز که اکنون رود جهلم به ریا بردی نشیب یابد ده

بحد فراز رسیده و واقعه فسر از سنگ و کهنر و ریگ آمیز است و چاهان واقعه هر دو طرف چناب واز عمره دریا و واقعه جهلم خصوصا کچهی کم عمر میباشد

ذکر زمینداران و مزارعان

اول و اغلب و اکثر زمیندار این ضلع قوم سیال است و کم از آن قوم قریش سادات خواه قریش و قوم بلوچ که بعرفهای مختلفه معروف اند و هنود نیز حالا قدری بطور غصب سیال و هندی بطور قبالہ بیع دست نهاده و تردد و گرو بر بعضی زمینیات تسلط خود بهم رسانیده اند و کم از آن اقوام متفرقه اند و سوای چند سیالی معدوده همه زمینیات زمینداری اند نه بهیاچاری و رسم مستمره فیمابین زمیندار و کاشتکار چنین مروج است که از همه پیداوار نصف زمیندار و نصف کاشتکار میگیرد مگر از ارزن و منده و آو سواک و کنگنی که حبوب خرد خوانده می شود و در بعضی مواضع از تماکو و کوکنار نیز دو حصه کاشتکار و یک زمیندار میستاند و زراعت خام بصیغه گیاه که به چاهان پکهی از دیگر علاقجات بکثرت بل بقدر ثلث کاشته و بریده میشود همه خوراک مواشی کاشتکار است قدری اقل سه چار کیاره از شلغم و سه چار رشته از دیگر گیاه زمیندار برضای کاشتکار کم و بیش میتواند گرفت و خراج وغیره افتاد سرکار و دلالت ها که بر چشمه مکسی طور و بر چوبهای چاه و دیگر عمارت ضروری و بر تصفیه بنجر و مانند آن خرج شود همه بذمه زمیندار است دلالت سرگین و برات رسم نصفا نصف و تخم و کلبه رانی و آبپاشی و پرورش و حفاظت زراعت بذمه کاشتکار و در زمینداری فراز که کاشتکار عزیز میباشد زمیندار بصد منت تقاوی و تخم نیز میدهد و وضع تقاوی اینکه زر تقاوی چند تا بقدر [illegible] کما بیش بطور وام بلا سود داده تا آنکه او کاشتکار ماند حق تقاضا نرسد گو مثلا بیست سال گذشته رود لهذا این قرضه با نقضای میعاد دیوانی از سماعت خارج نمیتواند افتاد و وضع تخم اینکه تخم مقرره گندم بهنگام کاشت داده بوقت برداشت بجنسه بلا کسور

بازگرفته میشود و در زمینات نشیب جاهای سیلاب که کاشتکاری عمومی نمیباشد کاشتکار بصدمت صفائی
بنجر بذمه خود داشته یا قدری زیاده از نصف که گهتی نامند دادنی کرده کاشتکاری میکند

ذکر کم پیداواری

پیداوار خوردنی این ضلع از مقدار سکنه اش کم و بخوراک شان کفایت نمی تواند کرد بدینجهت حبوبی انگلیز
این ضلع دانه ها با ضلاع دیگر برای فروخت گاهی نرفته و هر سال بارها گندم و باجرا از طرف سهرند
و امان گندم و نخود از طرف زادی و نیز از دیگر اطرافات باین ضلع می آیند و معهذا در بعض مواسم اکثر زمیندار
کاشتکار نادار تلخم و گذر و سبزیها و میوه کشار و اراکن و گرهی و مانند آن گذاره میسازند خاصه
در خشک سالیها بعض گیاهای خودرو و تخمهای شان بلاچاری ضرورت شکم پری می افتد

ذکر پیداوارات

پیداوار در ربیع زیاده از خریف پیدا می شود ازین جهت سرکار شه خراج بر ربیع و دو حصه بر خریف
مقرر نموده و از همه زراعت بکثرت کاشته میشود و زور بزرگا و رانی که برآبپاشی گندم ضرورت
می افتد به دیگر زراعات کم است لهذا اکثر چاهان را در آبپاشی گندم در مواسم خشکسالی
صدمه میرسد و حبوب خوردنی بطریق سبز بریان که آهو گویند و خشک بریان و جوشیدنی در
آب که گهگنی خوانند و دونیم کردن نخود که بهت و دال نامند و آس کرده نان پختن یا حلوا
کردن یا ماهیچه نمودن و مانند آن خورده میشوند و گندم چند اقسام میباشد سپید رودی
پمو و این اکثر زراعت فرازست و سرخ مودار و داؤدی مودار و کال کهپاری مودار بسبب
آنکه خوکان بباعث مو دار ریش از و پرهیز میکنند اینها در نشیب و بلا ها کاشته میشوند و
لنڈی که خوشه او کوتاه و جواری که دانه او پهنا و پهنین که دانه او دراز و جودر که دانه او
مثل گندم و دو گندم میرویند در این ملک استعمال او غیر مروج و اهل یورپ بخوردنش میلی دارند

ومیکارند و جو دو قسم میباشد غیر مقشر و مقشر سپید و سیاه که بعربی سلت و بهندی کوته نامند و
جوار دو قسم است مکی و ملکی مکی که خندروس نامند در شهرهای کلان بطور تحفه کاشته میشود خوشهای
او از گره او از میان برگها و شاخها بر خیزد و طولانی باشد دانهٔ او از ملکی کلان تر است
گویند که تخمش از عربستان آمده بود لهذا مکی معروف گشته و ملکی کاشتن او مروج اینملک است
اقسام سپید و گما و رہڑہ که اکثر زراعت از اوست و لوہری و جات و کھنی و کچی آبلود
شیرین تر میباشد و بہبہنو و تلہیر که خشک بریان او بسامی شگفد و تڑکه سرخ رنگ میباشد و
غیر آن نیز بکسی کسی جا یافته میشود و باجرا که همراه جوار کاشته و بر داشته میشود دانهٔ اش از جوار خرد
و نانش از جوار مزه دار تر میباشد و آرزن در سال دو باره کاشت میباید و منڈوا و کنگنی
و سواک و اینهمه حبوب خرد نام دارند و از گیاه شان خوراک اسپان نیز توان داد و گوریا که
اسپ گیاه خوب است و ششش هفت بار بعد از درو باز میروید و بری نیز میباشد گر بستانی تخم در
و بری نه مگر خوردن تخمش غیر مستعمل الا بضرورت و سمو که در کنار رودخانها بر زمینی که در
ایام برسات آب گل نو افتاده باشد کاشته گیاه مواشی و اسپان میسازند و از دانهای او نیز خوراک
لاچاری میتوان نمود و برنج میکارند مگر چندان خوب نمیباشد و رس که نام حبوب معروف
است و اکثر سیلابی کاشت می یابند و آن نخود است که عمده ترین حبوب رس است و
ماش و مونگ و مونگی و عدس و لوبیا و گرسنه و موٹهه و ہرداں و کنجد و اغلب سیلابی
کاشت میباید و اکثر بکار روغنکشی می آید و روغن او بصابون سازی و جامه رنزی و
ادهان مو بکار می برند و تارا میرا که اسون هم گویند اکثر سیلابی و گاه بارانی هم میباشد و از او
روغن میتوان بر آورد و اکثر روغن درین ملک روغن کنجد و روغن تارا میرا و روغن سرشف است و
و بادنجان که بکار نانخورش می آید و نباتات بیل دار که ساق ندارد چون خربوزه و هندوانه و چهیر و

که خام خورده میشود و خیار دراز و خیار گرد و ورنگا که هم خام و هم پخته بطور ادام استعمال میباید و گاکا
و تنڈا و توری و کریلا و بیٹها و کدو و آل که از آنها نانخورش ساخته میشود و کدو اقسام و شیرین و تلخ
میباشد که از وا وای هم میسازند و نیشکر دو قسم است پونده که بکار خوردن می آید و قندی که
در پرگنه احمدپور کاشته قند و شکر از او می برارند مگر از قند شمالی سیاه تر و کم مزه میباشد
و در دیگر موضعی رواج نیافته و کوکنار دو قسم است سپید که برای نوشیدن بکار می آید و چون
نوشیدنش مروج است لهذا بسیار کاشت میباید و سیاه که از آن افیون می برآید نیز در بعضی
مواضع کاشت میشود و بنگ این ضلع خوبتر و سکرآور از دیگر املاک سبک و گوارتر میباشد
و تماکو از زمینیات شرقی چناب تلخ تر می برآید و پنبه از اجناس اعلی خریف است و چهار قسم
باشد نرمه که پنبهٔ او نازک تر است و گل او سرخ و باگر که پنبهٔ او درشت است مگر بسیار حاصل می آید
و انگریزی که خوشهٔ او کلان تر از همه است و رسمی که درمیان است و گل شان سپید مائل بزردیست
عصفر که از گل او کسون ساخته از آن جامهها را سرخ کرده میشود رنگ خوب نمکین میدهد فاما خوبی او تا هم
جامه پایدار نمیماند و درخت نیل که اکثر استعمال او در این ضلع برای خضاب است و در بعضی مواضع برای
کشیدن نیل هم میکارند و حنا که برای تداوی و خضاب و پنجه نگاری بکار برند و آنچه از قسم سبزیها برای خوراک
خود و مواشی میکارند شلغم که خام بریان و پخته میتوان خورد و برگ او نیز بطور نانخورش میتوان
بکار برد و اکثر گذاره دهقانان و مواشی شان در آخر زمستان که موسم کمیابی خوراک است
بدان و برگ گزر و مانند آن میباشد و از تخم او روغن برآورده بمالی بکار می برند. گزر که خام
و پخته و بطور حلوا میتوان خورد و برای اسپان هم غذای خوبیست و ترب که از و برگ او خام
و پخته نانخورش میگیرند و کچالو که اکثر هنود از آن نانخورش میسازند و از سبزیهای صرف
شلمیت و اسفاناخ و دوالان و حماض و خرفه و مانند آنست و آلسی کاشتن او کم مروج است انه

تخمش روغن میگیرند که بکار سر لنش وغیره صرف میشود و اهل یورپ خریده از پوست او جامها میبافند و سن و سنجه او بهار اکه از پوست شان رسن و رشته خوب میتوان ساخت وانچه از قسم توابل و ادویه کاشته میشود پیاز و سیر و گشنیز و مرچ سرخ و زیره و پودینه سونف و جوائن و کاسنی و بالنگو و اسپغول و تره تیزک وغیره است و بعضی نباتات از قسم ادویه نیز بر جاهای دیگر هموا ضع پیدا میگردد چنانچه کاکنج سیاه و خردل و تشمیزج و حب النیل و نبات صبر هندی کوار و زنبوت و بیخ انگشت و خروع و کتیرا و کرنجوا و گل جنگلی وغیره

ذکر گلها و میوجات وغیره واقع باغات

گلها باغات سابقه و سرکاری گل سرخ صحتی و دامی و دکهنی و بلیدار و سپید سمن سپید و زرد و رابیل سپید و زرد و سرخ چاندنی سپید و زرد و سرخ لاله سپید و گلاب نافرمانی سپید و کبود و کلان صدبرگ سپید و زرد و گل عباسی سپید و زرد و سرخ هزاره سپید و گلابی و سوسنی و سرخ داودی سپید و زرد شاه پسند سپید و کبود عشق پیچه سپید و زرد و سوسنی گل جنگی سپید و سرخ گل سرس سپید و سرخ گل هیرا سپید و سوسنی گل کرنا گل کیوره گل خیرا گل خیری گل هزاره گل عجائب گل زعفرانی گل شرقی گل انار گل بسنتی گل موتیا گل کوزه گل نکیسر گل منانٹ نرگس سوسن گلها شب بو فتنه عقیق سرخ بابونه سپید باریک و سطبر لاجونتی دو پهری آفتاب پرست توره مخمل مرغه سندباسی سطبر هار سنگار نیلک وغیره نباتات خوشبودار سیاهسفرم فرنجمشک بابلیون سنبل رنگیا گهاس وغیره میوجات باغات سابقه و سرکاری انار سیب خربوزه انگور انجیر شه توت پیوندی کنار شفتالو آرو لیمو ترنج شیرین و ترش نارنجی گلگل سنگتره کهجور سوز فاکسه خوبانی بادام امرود آلو کچالو جموت چکوتره لوکاٹ کشابر نیفیه

بره ادلت گوکی اسنادری رس بهری وغیره نباتات ادویه خیار شنبر بلیله آمله مازو چنید روغیره
درختان واقعه باغات بید مشک سرو مران زیتون وغیره بعضی ازین گلها و میوجات وادویه بکثرت اند و بعضی نادر
بطور نمونه و بکار بعضی درختان میوه و دواها هستند که بسبب کهتری زمین این ملک خوب نمیدهند

ذکر درختان برآور و غیر برآور

کنار کنکیر که نوع کنار است سپستان که کلان برا لسوڑا و خرد بهر السوڑی گویند گوندی ارک
که بهندی ون و جال خوانند از نوع تلخ او مسواک ساخته میشود و قلیل است نوع شیرین او
درین ملک بکثرت از همه درختانست بر او در نصف اخیر ماه چیت تمام ماه باره اکثر مردم را
در بعضی مواسم از ان پزی ستغنی میسازد کرتی ساقدار و غیر ساقدار میباشد و هر دو بر
سرخ میدهند جنڈ بر از ساقدار او بر او نانخورش میگیرند جمیز که قسمی کهتر انجیر است بهندی
کهبار نامند بر او بکار نانخورش استعمال میباید سهانجنه بر او دراز و با چار مستعمل می شود
کلاڑ غنچه او را تنها و با گوشت نانخورش می سازند درخت تمر هندی بر می آرد برگ او
ترش مزه و از او ادام بطور لعوق میسازند شیشم چوب او عمده ترین درختان این ملک است
امغیلان هندی ککر گویند از او صمغ عربی و اقاقیا دوای معروف بهم میرسد و او کابلی و از قسم
دگهندر بینا قد و کشمیری و پهلاهی و ببل میباشد چوب کابلی و کهدر سخت تر و بکار آمد
چابان همون میباشد شرینه که از جوشش مزیات میسازند نیم که برگ او با صلاح
خون بکار آید از او درخت هندی بکائن و هر یک بڑنه آکل هندی اکاشه از او غذا به کهشت
مائین نامند بهم میرسد که بکار رنگرزان آید توت بڑ کلانترین درخت این ملک ست بوہڑ چیر
که موضع علیخانه است مشهور و احاطه اش بقدر اکبر حوا بود برگ لرزان هندی پیپل
او بسن اکثر به رود خانها میباشد هندوان از چوب او مسواک میگیرند مسواک او

تصفیهٔ فهم و سینه و تحریک اشتهای بخشد چنانچه بتجربه رسیده و آنچه میان عوام مشهور است که اهل اسلام
را مهی است حقیقتی ندارد چهپیرا از گلهای او رنگ بجامها میدهند لهور ایست ر بر رو درخت مسافر و در
موضع پیپل ہیٹہ بنظر آمده بکرین نامی درخت که در موضع واسوستانه بر مقبرهٔ سلطان فتح محمد چیلانی
موجود است اگرچه ساق کلان دارد تاهم شاخهای او مانند لبلاب بر شریفه که نزد او بود پیچیده خشک گردانیده است

ذکر نباتات مارسیے

نیلوفر سپید یا آل زردی بهندی کلاهی گویند در غدیرهای رود خانه میکارند بیخ او در زمین و شاخهای او
در آب و برگها بیرون آب بر می آیند هر چند آب بالاتر رود شاخها بالیده برگها هرگز غرق آب نمی شوند
گل او و تخم او که کول ڈوڈه نامند سیاه و بهای بیخ او که بہ نامند بنا خورش بکار می آید نبات
گهری درین غدیرها بخود میروید بر او را که گهری نامند بشکر آمیخته یا حلوا نموده میخورند لذیذ و قوت باکی میباشد

ذکر نباتات خودرو

فی دو قسم است کلان غیر مجوف که در صحراها بکثرت موجود است چار چیز از نبات او بهم میرسند که هر چهار
کثیر الانتفاع خلق الله اند نی و بیخ و سرو تیلی و قسم دوم کو چک مجوف که خوب پخته او بکار قلم
آید و بهنگام نایابی بیخ پوست او بجایش گذاره میکنند گز بر رودخانها بسیار میباشد بجای نی
و بکار سوختن استعمال میباید کنبه منابتش رودخانهاست از خوشه او خوردنی
ترتیب میباید که بوڑی میٹی گویند و برگ او نیز بکار میخ قدری کفایت میکند اشنان
منابتش صحرا و اشتران را غذای افضل است و از یک نوع او که بجنگل شرقی میروید شخار
که سجی و کهار گویند ترتیب میباید بجامه شوئی بسا کار آمد و جزو اعظم صابون است حرمل عشر
سندے اک اکی نوعی خفیف از عشر که از وے شیر دوای معروف ترتیب میباید افتیمون حالا
درین ملک رواج گرفته اطباء او را بجای افتیمون استعمال میکنند فاما تشخیص او

بتشخیص افتیمون که در فرهنگات طب مرقوم ست انطباق مینماید حنظل خشک هماه که نوعی
از باد آورد ست اشتر خار هندی جواسه جوز ماثل یعنی تاتوره سپید بڑ ڑا که از براده
ناتخوزش میتوان ساخت پرسیاوشان در دیوارهای چشمه چاهان بسیار می روید
نباتاتیکه برویدن در مزارع معروف ست خرفه اگردری باتهون گندنا هندی بهوکل
تاندهلا مینا میتهی سنجی سوتخل بهتل کاکنج هندی بلیکان اٹ سف پوپٹ شاهتره
دودهک تارا میرا مولا سلهاره جهنجهن کوهی ناگ دون اپته کنڈهه ون دهرے
کهوریل چاسکون کهنک ترپوٹی گوگی بوٹی گهنتی هزار دالی اهیلان ددهرالی نه
ڈهڈهن گند یاره گندهیاری ڑاڑهی نیل بوٹی کرایته که بقولی قصب الذریره همو ست
نباتاتیکه برویدن در حدود خانها معروف ست گزکانه یعنی لی کوچپ کندر ڈیلا تم جل تیرتر
پنجس چنبل بهنگره کارودارہ شهالمی نکن بیکیون جتی مساک نباتات
که برویدن صرف گیاه تلاڈبه مرک سواک سین دہا هن چهپهر بهبی سیرنگ نزدر
سهری لسب بربره لیدها جهتره ورتی نباتات جنگلی وریگستانی پهوک بوئین
کاتونا نواذخر هندی کهوی کرداته گاجروتره اسبغول سارنگ با بونه جنگلی سداب هندی
گندسوبے گهتی ڈنه گورکه پان چنکهی رتم بوٹی بوند بوٹی بهنگا بوٹی چرودی بوٹی چهری بوٹی تاره
بوٹی ٹملی بوٹی کشت برگشت هندی پهلی قصب الذریره هندی چهریته بهرم ڈنڈی کلاتخ
بهنتو کر سمندر سوکه گهرم کهنار گدر تماگو لیٹی حرملی منجیتی لونگی بهنگری ششرنهی سناهی
لونهر بیجی ششینه چهنی هرن سنگی هرن مول اذان الفار هندی چوهی کنی گنگور بسیل گهلوتر
سهلوٹ فرید مولی گلورا بهی گندلان ستهیترن شکری بیرلی گنگهیر نباتات که بطور
غیر معروف میروید سمارغ ماکول هندی کهنب وکهنبور هم از صنف دست وکلا نتر از دو سمارغ

غیر اکول هندی به بهیره پهپوره در شکم زمین پیدا می شود و بیرون می آید مگر از ترفیدگی
زمین دریافته می برآرند تنها و با گوشت نانخورش خوب است پپ از بیخهای درخت جند کری
مثل رشته سبزی می آید گویا از نباتیت شان پیدا میشود و بسا نباتات دیگر اند که اسامی
شان غیر معروف و همه نباتات مذکور خواص مختلفه و فواید متفرقه دارد و
اکثر از بیخها بکار تداوی متنوعه و بعضی بخوراک و نانخورش و تخم بعضی گیاه در خشکسالی
بکار غذا و نیز بعض بعض بکارهای دیگر باستعمال می آیند که تفصیل آن موجب تطویل طویل میگردد

ذکر من و معدن و مانند آن

گز انگبین جای بر سرگزها و ترنجبین گاهی بر شتر خار ولک بر بعضی کناره ها دیده میشود مگر هم
اخذ آن غیر مروج است شبنم نخود ترش مزه میباشد بوقت صبح در زراعت نخود جامه ده
شلیده آب ازو گرفته از آن سکنجبین بقوام آورده می شود و منافع می بخشد
ته ڈوڑی از خاک ریزهای سنگین خرد که ڈوڑه نامیده میشوند در بار و ریگزار دست یاب
میگردند ساخته می شوند شوره که از اجزای بارود است از خاک بهڑها ترتیب می یابد و سابق
رود در شورکوٹ تیار شده بلاهور و ملتان میرفت اکنون صرف شوره در دکانات
پرچنده ی بهڑها جاری اند تیار شده داخل خزانه سرکار میگردد نمک شور از
ل بهڑها و از خاک شور بعضی زمینات بهم میتوان رسید و سابق بسیار مروج و مستعمل مردم
دار بود مگر الحال بنظر رواج در هی نمک معدنی سرکاری ممنوع سرکار انگریزیست شهد دو قسم
است سیال آن که از خانه نحل یعنی گمس گرفته میشود و در حدیث شریف فیه شفاء للناس مشرف و
مراد از مطلق شهد همو است اگرچه در این ملک کم پیدا میشود مگر آنچه پیدا میشود عمده و لطیف میباشد و
خشک آن که از خانه زنبور زرد گرفته میشود به تناول کودکان می آید و بغذای غیر مستعمل است

ذکر حیوانات اهلی و دشتی

مردم این ملک چند حیوانات را برای منافع متنوعه میدارند که تفصیل اجمالی آن گزارش مییابد
اسب برای سواری و اسپ این ملک خوب تازی و مردمن میباشد خر برای باربرداری درین
ملک قسم اول بهم نرسد و بعضی هندو و از قوم کوهار کرایه خران پیشه میدارند و سوای
آن اکثر مردمان یک دو خر برای حاجت خود میدارند استر زا پاییدنش درین ضلع
عادت نشده و برای باربرداری از دیگر اضلاع دراینجا می آرند شتر وارد و اینه برای
باربرداری و قلیلی برای سواری و نیز اروانه برای شیر نوشی و شتر ساندر بار از شتر
ریگستان خوب وضع و قوی هیکل میباشد گاو میش و ماده گاو و بز ماده و میش ماده
برای شیر و روغن و دوغ که اکثر مالداران بیابانی بجای غله بر دوغ نوشی بسند کرده و روغن فروشی
پیشه میدارند و جاموس نر و نر گاو برای زراعت مگر جاموس نر را اغلب بوقت ولادت
بطمع شیر مادرش ذبح میکنند لهذا کم اند و بز نر و میش نر برای گوشت و از همه اینها آنچه
در بار ساندر نشو و نما یابد قسم اول و آنچه در دهن پیدا شود اوسط و آنچه در کچهی بهم رسد
قسم اخیر میباشد مگر ازانجا که در کچهی چراگاهی نیست مالش هر جا که رود لاغر و بد دل
نمیگردد چه بکم خوراکی معتاد میباشد الا گاو میش در بیابانهای بی آب بدشواری گذاره میکنند
و بر کنار رودها و جوزارها خوش معیشت مییابد چنانچه در سر رود پنجابی چنابی است
تلیان و اکهیڈن و اهیان و انادن ماجهوکان دی آسی پاسی بچه آهو و نخچیر
پهڑانا سند برای گوشت و اجوبه بعضی از صحراها گرفته پرورش میکنند بچه گرگ
برای انداختن بر سگ ماده داران شکار از صحراها را گرفته میداشته اند سگ برای
شکار حلال اند خرگوش و نخچیر و یک یعنی بچه آهو و سگ آهوگیر نادر الوجود بلکه نایاب

طور هست و برای تماشای حرام چون خوک و شغال و روباه و برای پاسبانی خود از متاع
از دزد و رمه از گرگ و زراعت از چارپایه و خوک و سگ بودار برای پرانیدن و گرفتن
مرغ در شکارگاه مرغان و از سگان این ملک بعضی خوب و شجع و تناور و قوی بازو
میباشد و تازی بکار دویدن و کهدر به پرخاش خوک وغیره خوب بکار می آید
گربه برای پاسبانی مار و دفع موش و گربه این ملک خوب نمیباشد و آنچه از
داوان و افغانستان می آرند خوشرنگ و نازک بدن و مودب میبود مگر در گرما
مثل سگ داوانی زود خراب میشود راسو برای پاسبانی مار و کژدم و مانند آن
بعضی دولتمند نزد خود داشته بر چارپایها می گذارند در این باب از گربه خدمت
خوب میدهد و نیز برای بازی و تماشا مردم قلاش نزد خود داشته همراه مار [illegible]
بوزنه و خرس در این ملک پیدا نمی شود و مردم قلاش خانه بدوش از طرف
شمال آورده مسوس میکنند و بازیها آموخته وجه معیشت خود می سازند
و هم بعضی از اهل دولت بوزنه را برای تماشا در طویله میدارند بار بعضی
بالاگهوزان گرفتار کرده اغلب دندانها می شکنند و بردم نموده چیزی بدست می آرند

ذکر بعضی حیوانات بری و بحری

و نیز چند حیوانات بری را بهر حوائج مختلف شکار میکنند خرگوش را بسگ و کشته باز و گولی
تفنگ و تیر کمان و چوب دستی و دام و نخچیر که به بیلاها میماند بسگ و گولی و تیر و دام و آهو
و کاکهر اکه نوعی از دست و در جنگلها میماند بگولی و دام و فیل در ده و گوزن و رین که
در بالا بسا ضرر و بار گران یافته میشوند بگولی و مانده کردن سواران و این همه بهر خوراک شکار کرده
میشوند و سهنه را مردم بالا گهوزان شکار کرده برغبت میخورند و گربه زباد نیز جایی یافته میشود

و شکار کرده خایه و سائر پوست او را برای خوشبو نگاه میدارند اما انچه صرف
بهر تماشا بسگان و دام شکار میکنند عمده آنها خوک است که بسگان تناور جنگنده
خوب تماشا می نماید و تماشای او بسیار مرغوب مردم و مروج است و نیز شغال و روباه
و کفتار و دجو و رسه و سلاه گربهٔ جنگلی و مانند آن و گرگ را بهر تماشا بسگان قوی بازو
و بهر دفع اذیت بگولی و مانده کردن شکار میکنند و شیر را اکثر مردمان بگولی ها
و بعضی دلاوران به تیغ هلاک میکرده اند و حالا که اسلحه بسرکار ضبط گشت تهور
هم به تبعیتش کناره گرفت که مثل مشهور است هتهیار کے ساته للکار ہے و دیگر
حیوانات که چندان نفع و ضرر از انها معروف نبود ذکرشان پرداخت
نرفت و حیوانات نهری چون نهنگ و ماهی و بهلن و سنگ پشت و بهیرو سگ
آبی و مانند آن بسیار اند که بضبط آن نمیتوان رسید و مردم این ملک سوای
ماهی دیگری را شکار نمی کنند و نمی خورند مگر یک قوم که بطور معروف ست و
بطور خانه بدوشان برکنار رود خانها تعیش میکنند همه حیوانات نهری را بشکه
و دیگر دامها و باعانت نیزه شکار کرده میخورند و بعضی از اوشان سگ آبی هندی آورده او را
نزد خود داشته و تعلیمی داده و رشتهٔ دراز در پای او کرده از او شکار ماهی میکنانند

ذکر مرغان داشتنی

مرغان شکاری را ماده کلانتر و تناور و زور آور تر و نر در جسامت و قوت ازاو
کمتر میباشد و همه دو قسم اند گلابی چشم و او خوب تربیت پذیرد و وفادار بود
و سیاه چشم و او در تعلم و وفا ازو کمتر میباشد و از همه عمده و والا رتبه باز
ست گلابی چشم و پیدایش او در کوهستان سرد سیر است که در موسم برف از آن

برآمده بکوهستان شمار روپیه بنجاب بدام افتاده تا بقدر قیمت لک لک فروخت میاید و اکثر باشه
موسوم بشهباز و گله باز و زره جره است و باشه هم گلابی چشم و از کوهستان آرند مرغ کلان تر
را از دراج شکار میکند و نر او را بشین نام است و شکره گلابی چشم و کلان تر از دراج شکار
نمیتواند کرد از این ملک خیزد و نر او را چپک نام است و تمرمی تر را ماده و نر سیاه چشم و
ملک خیز اند اغلب جفت شکار میکنند و بنوبت بر شکار میزنند و لگر جگر ماده و نر هم سیاه چشم و
ملک خیز اند اگرچه شکار کار آمد چندان نمیکنند مگر در شکار زاغان تماشای خوب مینمایند و کوهی و
بحری سیاه چشم کوهستانی اند و چرغ ملک خیز مگر استعمال شان کم است و شاهین از همه قوی و جسیم است
مگر استعمالش متروک و چون باز را هر جا که بیند میکشد بازداران هر جا که بر دست میایند
بکشتن میدهند و محرلا سپید مرغ خرد است گنجشک و سهره را شکار کرده میخورد و در تعلیم شکار مستعمل
نیست مگر مرامیکه وال چهری خوانند بذریعه اش سهره ان را گرفتار میکنند و قسمی بوم که بشب بر مرغان
کلان میزند و لدهی و لهاکه مرغ کوچک را میگیرند و چوهی مار که موش و همه را میخورد متروک الاستعمال
اند و چند مرغان آبی مار شکار نیز هستند و مستعمل نمیشد چنانچه کرژ و بغلا و مرغابی و پاتن و نکه و لگولا
و کناهی و جل لگر و دهوتاره و ڈهنکه و چترور و غیره و سوای کرژ همه خوردنی اند و مرغان
غیر شکاری که بنظر فواید متفرقه داشته میشود خروس و ماکیان برای گوشت و بیضه و کبوتر برای بازی
و جولان در میدان بود و دراج برای لاوه در شکار و راجان و بتیر برای تماشای
جنگانیدن بهم و بلبل و چندور برای خوش آوازی و سیر بازی و قمری نیز برای خوش آوازی مگر
از کوهستان آرند و سرخ چموه برای خوشرنگی و تیز جنگی و طوطی رشک هندوستان مگر زبان آموزی نتوان
و بط برای گوشت و خوشخرامی و طاوس برای خوشرنگی و سیر پائل مگر از کوهستان شمالی آرند و از مرغان
این ملک هدهد و چانه و صفراغون یعنی ممولا و شکر طوطی و مانند آن ست مگر داشتن شان مروج نیست

و دیگر مرغان خوردنی و ناخوردنی بسیار اند که حصر و ذکر شان ضروری نبود از ان اغماض رفت

ذکر تجارت و متعلقات آن

متمول و توانگر تر درین ملک سوداگر است و زمیندار کاشتکار اکثر مدیون و زیر بار قرضه
شان و حرفت پیشه او لگی اکثر آراسته و نا اولگی درمیان کسی چنین و کسی چنان و
مدیونی که درین ملک است امید که بدیگر اقلیمی نخواهد بود و چه غبن های فاحشه از طرف
دائنان خواه عمداً خواه بنا دانستگی بمدیونان عاید میگشته و میگردد که از آنها انگشت بدندان
است اگرچه تدارک و اصلاح بعضی جفاها و ناحقها درین باب از سرکار فیضدار بعمل آمده
مگر تاهم حسب قول مشهور سرکار و ن چوری جتون زوری همون آتش در کاسه هاست که
مدیونان هم براه بلهٔ مزاجی و کسالت طبعی و خوفاً و طمعاً طوعاً یا کرهاً بسر در تری ها میتوانند آید
و سوداگر و بیپاری این ملک همه هنود اند و خوجگان که اقوام متفرقه اهنود اند وقت قوت
سلطنت چغتا داخل اسلام شده اند نیز تجارت ریشم و دریائی و مانند آن پیشه میدارند
و اشیائیکه بتجارت رفتن شان ازین ضلع معروف است این اند جامه کهدر که از تمام
ضلع براه دیره اسماعیل خان بافغانستان می رود و اغلب اشیا که بفروخت آن
روپیه نقد بسکه این ملک بدست می آید همو است و پشم از بار و ریگزار براه بمبئی بطرف
املاک یورپ و شوره از بهرها بطرف بمبئی برای باروت سازی و بیشتر بارود از
شورکوت تیار شده بلاهور و ملتان میرفت حالا بعملداری سرکار موقوف شد
و نشخار از شرقی چناب باضلاع شمالی و صابون از کهیانه بدیره و ساهیوال وغیره
و چرم خام از بار و ریگزار بمغرب وغیره اطراف و دبه ها چرمین از کهیانه و شورکوت
بدیره و امرتسر وغیره و ماکین که بعربی عذبه نامند بطرف امرتسر وغیره

اضلاع شمالی و پوست درخت مغیلان ریگستان و دیره وازاشیای صناعی بعضے مصنوعات یعنے ابزار صیقل گران جهنگ و اشیای منقوشه کمانگران و کاریگران چنیوٹ والات چوبین درودگران کوٹ عیسی شاه لایق تحفه و به تجارت میتوان برد و اشیائیکه بتجارت آمدن شان براین ضلع معروف است این اند و انجات غله و اقسام ادویه و طلا و نقره از همه اطراف می آیند مگر وانجات اکثر ازراوی و سندهه دو دریه میعین اند که بعضی از مغرب و بعضی از شمال و بعضی از جنوب آمدن شان نامزدست و تفصیل موجب تطویل و میوه جات و رنگ و انگوزه از افغانستان براه دیره و پنبه از طرف فیروزپور و شکر سپید و سرخ و قند سیاه از امرتسر و درپ دراو نیز و آن نواحی و فلزات ازراه امرتسر و بمبئی و ریشم و دریائی از بهاولپور و ملتان و امرتسر و بزازی ازراه امرتسر و ملتان و نیل از ملتان و دیره غازیخان و عصفر و کاغذ از امرتسر و سیالکوٹ و گل سرشوئی از سکهر و شب از کالاباغ و آهن از کانی گرم و سکهر و آذوقه روغن از بهاولپور و ساهیوال دیگر انواله و چوب چیل و دیار و مران یعنی بانس و زیتون یعنے کسو و مانند آن از کوهستانی تمام دشن و زمین کند و ادرک از سیالکوٹ و جموں

ذکر میلها یعنی مجمع عام

رسم ست که بر سر اکثر مقبرهای بزرگان و غیره مکانات متبرکه بطور جشن سازی مردم خرد و کلان و از بعضی مواضع زنان هم فراهم آمده یکروز یا زیاده آنجا اقامت می نمایند و تماشای متفرقه از لولی و مغنی و نقال و نٹ و بازیگر و کشتی پهلوانان و برکودنی انان و میدان اسپان وغیره ترتیب مییابد و شیرینی ها و آبکاری به بسیاری و بزازی و اشیای زینت بقله نیز خرید و فروخت میشود و آنرا میلا نامند و شاید میلا در اصل بطریق عرس

بزرگان شروع یافته و مِن بعد ور میلاهی و مناهی دستها کشاده بطور جشن رسمی افتاده است
کلانتر از همه میلاها میلا پیر شاه جیونه در موضع شاه جیونه[34] است که تا بقدر هفته می ماند و
به بیست و هفتم ماه بساکه منسوب ست بعد ازان میلا فقیر حاجی قاسم مهابلی در موضع
بنهراله بروز عرفه یعنی نهم ماه ذی الحجه و میلا پیر عبدالقادر جیلانی در موضع پیرکوٹ سدهانه
بدهم ماه جیٹه و میلا پیر تا حدین اتهاران[9] هزاری در موضعش که حالا تهانه اوچ در آن
واقع ست بروز جمعه سومین از ماه چیت و میلا فقیر شاه نهنگ در موضعش به هفتم ماه قمری
که در ماه مگهر آید و میلا پیر عبدالرحمان[59] قریشی مکی در موضعش بروز پنجشنبه سومین ماه چیت
و میلا شاه بلبل در موضع حسو بلبل[63] به بیست هفتم ماه هاره و میلا شاه نخیره در موضع
ہارہی[34] بدهم ماه هاره و میلا فقیر رودو سلطان و فقیر صاحب شاه گل محمد در موضع
رنڈو[45] به هفتم ماه کاتک و میلا فقیر صاحب میان لعل کاٹهون در موضع بهلا پاتوانه[64] بدوازدهم
ماه بساکه و این هردو میلا بیشتر کلان میبودند حالا بقلت مجمع گرائیده اند و میلا
حیدا کلیانه در موضع مستن[26] به روز دسهره هندوان و میلا حافظ دیوان در موضع پیلی[61]
بهٹه به دهم ماه ساون و میلا غازی پیر در موضع شورکوٹ[18] بروز جمعه سومین از ماه چیت
و میلا فقیر کالیا در موضع گگی کاٹهیان[65] به پنجم ماه بساکه و میلا دهرمسال بهائی سائیندا سن در
موضع رشید پور بروز یازدهم سراوه و میلا نورشاه در موضع اهنگ خاص بدوازدهم ماه کاتک
و میلا مستان شاه در موضع کوٹ شاکر[3] به نوزدهم جیٹه و میلا خوشی محمد قریشی در موضع ٹهوٹه[99]
بپانزدهم ماه هاره و میلا براهم جتی در موضع سروالی پاتوانه بدوازدهم ماه جیٹه و میلا شیر چاکر
در موضع چاکر به هفتم ماه پهاگن و میلا لوہی ہیر در شرقی مکهیانه[15] و لوہی سلطان شهید در موضع
ماچهیوال به یکم ماه ماگه و دیگر میلاها معروف بنام لوهی یعنی یکم ماه ماگه و بساکهی یعنی یکم ماه بساکه

وسانوان یعنی یکشنبه چارمین ماه ساون وغیره میلاهای خرد یک روزه بمکانات متفرقه بسیار هستند که حصر شان دشوار وتذکار همه مخل اختصار بود لهذا برین اقتصار رفت

ذکر تعلم ومدرسه جات

خواندن علوم خصوصاً فنون حکمت وریاضی واصول فقه وکلام وعلوم تفسیر وحدیث درین ملک خاصه در دهات علی الخصوص در دهاقین کم مروج شده آمده مگر در بعضی جاها چنانچه دو سه خاندان علم در کهیانه[15] وجهنگ وچنیوٹ[19] ویک خاندان کمترین مولف در واسو آستانه[20] ودر کوٹ عیسی شاه[6] ودر سلهیانه[68] ودر حسو بلیل[63] بوده اند وکتب خانه درین ملک از روز اول سوای کتب ادبیه وفروع فقه بسیار کمیاب بوده مگر ازانجا که مولوی تاج محمود چیلا علیه الرحمة که استاذ الاساتذه درین ملک وپدر جد کمترین مولف بود بمطالعهٔ معقول ومنقول اشتیاق بافراط داشته در بهم رسانی کتب زر افشانیها فرموده چنانچه بعضی کتب که بگرانی خریده اند بر پشتی شان نوشته دیده شد + جمادی چند دادم جان خریدم + بحمد الله عجب ارزان خریدم + ببرکت شان اکثر کتب تدریس بکتب خانهٔ خاندان کمترین یافته میشد که چندی ازانها در تاراج سنگهان رفتند وچندی باقی اند وصد شکر که اکنون بامداد چهاپه ها وآمد ورفت تجار هندوستان در بهم رسی کتب کشایشها دست داده بسا کتب عمده درین ملک شرف ورود فرموده اند وحالا مدرسه های علوم عربی سه در کهیانه ودو در چنیوٹ ودو در واسو آستانه ویک در سلهیانه[68] ویک در حویلی شیخ راجو[99] ویک در موضع سلطان باہو[?] هستند که بعضی بسبب عوارض یا اتفاقات بی رواج افتاده وبعضی را رونق تازه است ونیز مدرسه های سرکاری در مواضع مناسبه بزبان اردو ویک مدرسه بزبان انگریزی در جهنگ خاص مقرر شده که در انها بسیار مردمان از علوم معاشی فیض گیر وفائده یاب می شوند مگر برای علوم معادی ادیان وتعلم زبان عربی که نسبت

است شاید اگر گشایش هر علم و هر زبان بر خاطر خواه خوانندگان بودی زیاده تر ترقی یافتندی

ذکر ادیان و مذاهب

سکنه این ضلع بسان سائر هندوستان مسلم و هنود هستند هنود کرپز و محنتی و مال سنج
و مسلم اغلب ساده لوح و مسامحت منش و بی تدبیر و فی الاصل مسلمان زمیندار و هنودان
اهل بیوپار بوده اند من بعد بطریق بیع و گرو و حسابی و تردد و دست نهاد از طرف شان
با تغلب و استیلا بعرض زمینات متسلط گردیده اند سابق از عمل دیوانیان مسلمان
نه هر دست به تیغ و هندوان زور مند بقلم بودند چون بگردش گردون تیغ که راست
کننده قلم است از دست شان رفت و قلم بدست ایشان بدستور ماند خدا بخشش و عدالت
امرایش راست دارا د اهل اسلام اکثر اهل سنت و جماعت بر مذهب امام اعظم ابو حنیفه
علیه الرحمة اند و حالا مذهب شیعه اثنا عشریه رواجی بر آورده چند اقوام جهال بآن فریفته اند
و بعض مردم قلندری مشرب نیز هستند و بسا مردم حیوان طور پروای دین و مذهب کم دارند
و هنود اکثر دو مذهب اند سیوک بر تقلید برهمنان که بت پرستی و غیره شعار خود
دارند و سنگه بر تقلید نانک و گورو گوبند سنگه که موحد بودند و ایشان طریق توحید
پسندیده از بت و غیره پرستی احتراز میسازند و قومی رذیل از سنگه بنام لبانه اند
که خوک شکاری پیشه دارند و هنود با ایشان در تاره میکنند و از شش درشن فقرا ای
هنود چار اینجا هستند اوداسی یعنی دهر مسالیه و برا گی یعنی ٹهاکر دواریه و ایشان
بعد مردن سنکاری یابند یعنی سوخته می شوند و سناسی که مردگان شان جل پروا
میگیرند یعنی در زود انداخته می شوند و جوگی دو صنف اند او گهر و گوش و ریده و ایشان
خود را بر دهرم آد یعنی بر مذهب اول قدیم میگویند و مردگان شان ساده می گیرند یعنی

بزمین بدفون میکردند و سوای جوگی گوشت دریده هندوان همه ورتاره میکنند و سوای
مسلم و هندو دو سه قوم رذیل اند چنانچه هلاک خور که سهنه و میته حیوان حلال بخورند
و از مضحکات که یک دو خانه از ایشان یک گونه شیعه مذهبی هم دارند که میته وغیره
نوش جان فرموده خرگوش و گرده بر خود حرام شمرند و گیدری خانه بدوش گردیده
حیوانات حرام حلال شکار کرده میخورند و موری که بر رود خانها گذرانیده حیوانات
نهری شکار کرده میخورند اگر بچگان شان خود را بر مذهب امام شافعی علیه الرحمة
میگویند مگر جلسازی شانست چه از مذهبش وقوفی نداشته از مراسم دین
هیچ بجا نمی آرند شاید ابتدای شان همین یا بعضی از ایشان در جای همین خواهند بود

ذکر شادی و ماتم

در مسلمان بر تولد و عقیقه و ختنه و کار خیر و در هندوان بر تولد و منڈن پوشی
و سر تراشی و زنار بندی و کار خیر شادیها میشود مگر بر ختنه و کار خیر بحسب وسعت
بسا شادیها رونق نمامی شوند و هر یک اقوام سیال و سادات و قریش و بلوچ
و برهمن و کهتری و اروره وغیره را رسوم علاحده است که در شادیها بجا آرند و
قوم سیال پیش ازین رسومات قدیمانه هندوانه میکردند مگر الحال بتعلیم علمای اسلام
بعضی از ایشان بتدریج دست کشیده و می کشند الا بر طبق وصیت رای سیال همنان
خود را در شادی وغیره البته محروم نمیگذارند و همچنین در ماتم هندوان را رسوم
سوای دستار بندی روز چارم و دعوت روز چارم و شب جمعه و شب چهلم بحسب وسعت رسیده
مگر در بعضی خاندان ترک زینت که سوخوانند تا چهلم و تا سالی مستعمل است اگرچه در شرع شریف
بعد از سه روز منع وارد شده الا زوجه را بر شوهر خود تا چار ماه و ده روز ❊ ❊

ذکر سواری

در این ضلع سوای اسپ سواری دیگر مروج نیست مگر گاهی اشتر برای
شتربانان و بسا مردم پرورش اسپان واجبی میکنند و بمشارکت داشتن اسپان
معمول ست ملکه سوای مشارکت اسپی نخواهند یافت و از کست که میان شرکار
خصومتی رو دهد و سواری اسپ دربنجا خوب میشود و مروص و مسوس میتوانند ساخت
و سابق رفتار یک گام پسندی بود از عهد ریاست سنگهان رفتار ریه که بزبان
ما راه ورو و چال گویند رواج گرفته است و سواری بر زین می شود لگام
دو قسم میباشد خاردار و نهری نامند و اهل مهارت استعمال آن میکنند
و بی خار و کهپاٹیا خوانند و هر کس استعمالش میکند

ذکر لباس و مانند آن

مردان اهل اسلام را در این ملک دستار سپید بر سر بستن رسم بود مگر حالا مقصری
و آبی و درپش نیز استعمالی یافته و بعضی دهاقین نیز اسلاری بر سر بستن نیز
پسند ست و سوای علما و فقرا کلاه کسی نمی نهد و برای ازار لنگی و چادر مستعمل ست
و لنگی نام جامه ایست رنگ آمیز که ته پود او رنگ آمیز بود و الوان متنوعه
میباشد از دو رنگی تا پنج رنگی و لنگ بزبان ملک ازار را گویند چون از قدیم
وضع خاص او دربنجا برای ازار ست لنگی نامیده شد و اگرچه بربالا هم پوشیده میشود
مگر خلاف وضع اوست و سلیقه دانان از ان احتراز آرند مگر در موسم زمستان
بچادر آمیخته بالای پوشیدن وضع خوش و مستعمل قدیم ست و استعمال سراویل
هرگز نیست مگر حالا ملازمان سرکاری را از سرکار وردی میرسد و میپوشند و برای دا

اکثر چادر سپید دارند و سابق سلاری سبز بسیار مروج بود و او نام جامه ایست رنگین
که تنه اش رنگ آمیز و پود دش یکرنگ سپید خواه رنگی دیگر بود و در لنگی خانهای
چارگوشه و در سلاری خطوط دراز میباشند و جامه گلوپوش سه اند قبای
چپن دار مگر حالا رسمش کم باقیمانده و فرغل و آن مثل جبه باشد الا چون قبا
بری دار بود و قمیص و حالا این هر دو بسیار مروج اند و زنان بجای ردا هوچهن
سپید یا سلارا یا چنی یا معصفری و بجای ازار چادر سپید یا سرخ یا لنگی و نا بالغات
گهگرامی دارند و در ریگستان بسیار و در بهی متصل آن قلیل در بالغات نیز
استعمال گهگرا هست و بجای گلوپوش سنگچه و نا بالغات قمیص پوشند و هنود
را اغلب ردا چادر سپید و ازار چادر دو بهتی سرخ کناره که دهوتی گویند و برای
سر دستار سپید و بجای گلوپوش قبای چپن دار یا قمیص و قلیلے فرغل می باشد و زنان
اکثر بجای ردا جامهٔ منقوش که چنی گویند و گاهی هوچهن سرخ و سپید و بجای
ازار گهگرا و گاهی دهوتی و نا بالغات قمیص و بالغات کم از کم در دهات سنگچه پوشند
و در شهرها اکثر کشاده گلو مانند و مویهای بر سر داشتن و بالای کتف بریدن رسم
تمام است مسلمان باشد یا هندو الا بعضی از علما و فقرا که سر تراشیدن در آنها شایع
و قوم سنگه که موی سر همه دراز داشته و فراهم آورده بالای سر می بندند و اکثر ریش
بقدر قبضه داشتن رسم است مگر قوم سنگه که موی را مقراض کردن بمذهب شان
ناروا است و موی لب بریدن بیش یا کم رسم عام است الا بعضی از جهال شیعه
گویان و در زمان سابق مردان اسلام هرگز زیوری نه پوشیدندی مگر بعضی
کودکان خرد و ازان عار میداشتند لیکن حالا بسیار مردم این رسم بد پیدا

کرده اند اولا در اجلاف پیدا شده ورفته رفته در اشراف هم سرایت نموده تاهم
هنوز بعضی خاندانها ازان عاری اند وزیورات عورات در مسلمان وهنود بسم
شائع واقسام بسیارست واکثر رنگ مردم گندم گون ست سوای هلاک خوران
مگر متمول واهل تجارت اکثر مائل بگوره وغیره مردم اکثر مائل بسانوله باشند

ذکر خوراک وغیره

اغلب خوراک این ملک نان گندم وجو وجوار وباجرا ونخود وارزن وبعدازان دیگر
حبوب ست وعامه نانخورش ایشان شیر ودوغ وروغن ست بلکه اهل ثروت را
نیز نانخورش ست واز گوشت واقسام دال واقسام بر نباتات بیل دار یعنی خیار بین
بادنجان تندا توری ومانند آن واقسام سبزیها نان خورشها می سازند وانچه
دهاقین وغیره در خشکسالی ها از برگ سبزیها خودرو وتخم درختان گیاههای بیابانی
ومانند آن شکم پر می سازند خارج از مانحن فیه است واستعمال مسکرات نوشیدنی
بسیار شایع ست مگر اکثر در شادیها ومیلاها وگاهی در مجلسها نوشیده میشود ودیگر
کوکنار هر روزه نوشیدن در بسیار مردمان خاصه رندان ومجاوران مکانات بسیار مستعمل

ذکر سخاوت ومهمانداری وغیره

سخاوت وداد ودهش ومروت ومهمانداری از اخلاق معروفه این ملک بوده است رؤسای
وزمینداران وغیره توانایان بفقرا وشعرا ومداحان واصناف گداگران ازمیراثی
ومغنی ولولی ونقال ونٹ ولچه وبهروپیا وبازیگر وغیره تماشائیان در شادیها
ومیلاها ومجلسها دهش فائق ازحد خود بجا می آرند وهمراه محتاجان وستم رسیدگان
زمان بشفقت ومروت پیش آمده دستگیریها نمودن سابق بسا پسند وپیش نهاد

هم عالیه بوده است و رسم مهمانداری در این ملک بکثرت و خاطرداری مهمان حسب
مروج ست مردمان روشناس در سفرهای قریبه زاد همراه برنمی دارند بلکه ازان
عار آرند و هرجا ضیافت خوب مناسب قدر باو شان میرسد و کم کسی خواهد بود
که از مهمان پروری تن زند و این چنین شخص انگشت نما و شهرهٔ آفاق میگردد و
زمینداران اهل ثروت مهمان سراها ساخته تیار میدارند که بزبان ملک دیره
خوانند و نشست کچهری خود آنها نیز آنجا میباشد و بالجمله اکثر روسا و زمینداران در
ازمنهٔ سابقه و بعضی الحال هم در خوش گذرانی های خود و خدمات گذاری
مهمانان و دادودهش متعلقان و منگتیان عادت خرچ فضولی ها داشته اند که
از کمی دخل نیندیشیده خرچ از دخل بیا افزون می آورده لهذا
برخی از روسای سابقه بی مایهٔ مطلق مضمحل شده رفته اند و چندی
زیر بار قرضهٔ اهل بیوپار مانده بپاسداری عزت و ناموس خود باوجود
تنگی گذران از خرچ فضولیها باز نیامده اند و نمی آیند

ذکر شجاعت و دزدی وغیره

شجاعت و دلاوری و پردلی و جنگاوری اقوام سیال وغیره دهاقین اینملک مشهور و
آویزهٔ گوش نواحیان شده آمده و هیچکس از زمینداران املاک نواحی در این امور با ایشان
برابری نمیتوانست کرد تا که شیر چناب خیزاز شیران و دهای دیگر جنگاور تر گفته میشود و
در این ملک بهادران نامدار بوده اند که نام شان در سخت جنگی و پردلی در این ضلع
و قرب جوار به یادگار مانده و درج اشعار گردیده است مگر الحال از عهد حکومت ایشان
خاصه سرکار دولتمدار انگریزی از اینها و آنها نام و نشانی بجز اسماء و اشعار نمانده و از دزدی اول که

بباعث ضعف و سستی سرکارها فیما بین دهاقین کینه کشیها و قتل و نهب شایع بود ازانجهت بنا
قدیم عادت دزدی در ایشان کمال رواج یافته پیشهٔ اکثر دهاقین گردیده است که در عهد ایلیدخانا
سیان بسبب حسن سیاست و بندش یافته بود و باز در حکومت دیوانیان خوب مسدود گشته بحدیکه
موقوف مطلق توان گفت و آئین دیوانیان بود که عاملان شان زیاده از مالکان پیروی مقدمه
و عرق فشانی در تلاش مجرم و مال بعمل می آوردند و هرگز فریب و هنر و حکمت عملی دزدان پیش رفته کاغذان
جعلی و غیره جا ملی گرفتند و بشبهه و ظن غالب سخت گرفتار نموده و خوب تشددهی و پیروی
فرموده به پایهٔ ثبوت میرسانیدند و جرمانه از دزد آن قدر میگرفتند که گرسنه میساخت
و اکثر همه مال متاع دزد سوای مکان سکونتی و نرگاوان زراعت و دیگر آلات پیشه
کشیده می بردند و بر هرکسیکه قدری رازداری یا مددهی یا رفاقت مستدی دزد
گمان افتادی او را سخت سزا رسانیدندی بلکه روسای شان را اگرچه ظاهراً هیچ
رفاقت بنظر نیامدی نیز گرفتار میکردند و حالا هم قید و هم جرمانه و هم ضرب شلاق مقرر است
مگر دزدی بکثرت واقع و چون صاحبان انگریز سوای اقرار روبروی حاکم یا ثبوت
بگواهان معتبر چنانچه مقتضای عدالت است کم کسی را گرفتار میفرمایند فریب و دروغ
دزدان فروغی گرفته بذریعه شهود هم مشرب خود که شاید بطور دوام به و نگار
برده پیش میکنند و غیره جلسازیها دزد اقل القلیل از کثیر گاهی مقید میگردد

ذکر اخلاق و اوضاع قدیمه

اکثر اطوار قدیمه مسلمان این ملک در اخلاق و اوضاع بعرب قدیم میماند از شیمهٔ سادگی
و بی تکلفی و صدق امانت و مروت و مهمان پروری و شجاعت و قوی دلی و تاخت و خیت
و کینه داری و کینه کشی و فخر بانساب و صلهٔ شعرا و مداحان و خانه بدوشی و بادیه گردی

مالداران و نگاهداشتن موهای سر و التزام ازار و ردا و نداشتن سراویل و کلاه و
مانند آن و فی الاصل این ملک و قرب جوارش روستاست و سکنه اش دهاتین
و همه رسوم شان مروج و از سر تحقیق توان گفت که اخلاق و اطوار سابقه این ملک
خصوصا روسا و شرفا و اقوام سوای دزدی و ڈاکه زنی همه خوب و مرغوب بود اکثر صدق و امانت
و وفای عهد بلکه همراه مخالفان و در خرخشه ها و پیکارها هم از دست نمیدادند و گرد
کذب و خیانت و دغا و منافقت نمیگردیدند و مروت و کرم و سماحت و سخاوت را
پیشه خود میگزیدند و سادگی و بی تکلفی را بسامی پسندیدند اگر آشنائی از
دور بمطلبی می آمد با وی چندان خوشامد ظاهری از معانقه و خیریت پرسی ها
بعمل نیاورده در انجاح مطالبش از ته دل میکوشیدند و پناه گیرنده را هرگز بدست
مخالف نمی سپردند اگر چه جان و مال خود بمعرض تلف میدیدند و در فیصله مقدمات برای
حق پرستی میگرائیدند و از اوضاع و لباسهای رزاله احتراز می نمودند از لولی بازی
و می نوشی و فاحشه و مانند آن عار میداشتند و با زنان همسایه و رعیت بد
نمی اندیشیدند و زیور بجز خود زراست نمیکردند و لنگی ها را که کناره ریشمین پهنا تر
داشته باشند از لباس رزاله شمرده نمی پوشیدند مگر اکثر شان ساده لوح و
سطبر مزاج بوده در فراهمی مال و نگهداشت ذخیره ابرام و محنت و جد و جهد و در معاملات
حسابی دقت و مناقشه و تنگ گیری جبلت نمیداشتند و از بسیاری خرج
با کمی دخل نیندیشیده از خرج دست نمی کشیدند چنانچه فرزدق در مدح اهلبیت
نبوی علیهم السلام میگوید ؎ لاینقص العسر بسطا من اکفهم + سیان ذلک
ان اثروا و ان عدموا + حاصل معنی آن لکا به تنگدستی های دوران کی زیعهای

فراخ + کم توان کردن کشایشهای راسخ از قدیم + وازینجهت اگرچه این خطه در
رسائی فهم و شرافت اخلاق و مطبوعی اطوار از گرد نواح خود مردم خیزتر بود مگر درینولا زرداری
مراتب فروتر افتاده است حالا اهل قیاس خواه این امور را از سماحت طبعی شمرند خواه در
پی تدبیری و بد انتظامی اندازند الا بنابر قاعدهٔ علم اخلاق افراط و تفریط اینها را مذموم
و صراط مستقیم توسط را محمود توان گفت و در حدیث شریف آمده که خیر الامور اوسطها
آن نسبت مگر جای هزار افسوس ست که بشامت فساد زمان و گردش دوران اکنون
بدلهائی نبات مردمان تغیر فاحش راه یافته همه اخلاق و اطوار محموده روز بروز رو
به تنزل نهاده حالا قریب بعدم و اندراس رسیده اند خاصه صدق و یکروی و امانت
و وفا و مروت بباعث بیباکی دیرپای دیرینه ملول خاطر گشته کناره گزین گردیده عرب گفته
اما الخیام فانها کخیامهم + واری نساء الحی غیر نسائها + حاصل معنی آنکه تا به
خیمه‌ها زده همونشان بل ازان رونق نماست + لیک پر ز اغیار می بینم ازان در حیرتم +

عجائب عمل دائره

درین ملک برای بازیافت مال مسروقه یک عمل بنام دائره رائج بود که عاملان آن بروز
صاف از گرد و ابر در طشتی صاف خطوط کشیده و عزائم نوشته و مداد تر در یکجا بسیار ریخته
و گردش عطریات افشانده کودکان خرد را بر سر آن نشانیده ارشاد می نمودند که درین
مداد توجه گماشته و حواس فراهم داشته آنچه از مرئیات بنظر آید و از مسموعات
بگوش گذرد اطلاع بخشند پس آن کودکان متفق اللسان شده میگفتند که اکنون این
می بینیم و این می شنویم و بالغلب و لا از سادگی سند شاهنه از جاروب دهی و آب افشانی

و بساط گستری و شاه و امرا آمده نشستی و چوبداران استادی و دزد را گرفتار کرده آورده
نشان میدهند که اخبارات شان گاهی از قبیل واهیات بود و گاهی خبر صادق بر آمدی
و باین ذریعه گاه گاهی مال و مجرم دریافت میشد و سابق دو سه عاملان مجرب کار بوده اند
و حالا چنانچه کسی بدریافت نیست و طریق ازین عمل در کتاب شمس الانوار مینگارد و بسیار مطلب باید
والعلم عند الله و از عجائب آن این دو حکایت که کمترین متمم این رساله برخوردار بشیر نور محمد
بانی رساله نور الله مضجعه بمشاهدهٔ خود گذرانیده برای سیر ناظرین بگذارش میدهد روزی
تختی سیمین ما که از زیورات گلو است از خانهٔ ما از بر چارپای گم شد گمان بر عورت فلانه
که دران هنگام بران چارپای نشسته مانده بود بردیم مگر چون او را قابل چنین امور
نمی انگاشتیم زبان در دهان نگه داشتیم و سید خیر شاه مرحوم ساکن چوتره خاص را طلبیده دائره
کشانیدیم بعد ساعتی کودکان گفتند که اکنون چوبداران دزد را گرفته آورده اند ذی است
که او را نمی شناسیم و از انجا که آن عورت فلانه از مستورات بود کودکان او را نمیتوانستند
شناخت مگر طفلک پسر آن عورت که نیز دران مجمع بود بعد تعمق نظر بناله و واویلا در آمده
گفت ایشان که مادر مرا گرفتار کرده آورده اند و او را میزنند و کودکان در لطشت آواز
دادند که میانجیو ما میگوید که ازین عورت پرسید که تختی چگونه بدست آمده و کجا نهاده
باز کودکان شنوانیدند که زن میگوید که تختی بر چارپای که من بران نشسته بودم زیر دوای تهی
افتاده بود که من برداشته آوردم و در زمین بخانهٔ خود در گوشهٔ فلان دفن کرده ام فقط
مگر چون رعایت شان ما را از تختی مقدم تر بود هیچ پرده دری ننمودیم و روزی جامهٔ بر
چارپائی در خانهٔ ما افتاده بود که گم شد از میان حاجی محمد چیلا مرحوم ساکن اسوستانه دائره
کشانیدیم و چون بموجب ستر داری سوای کنیزان گمان بر کسی خاصه بر مردان نمی افتاد و کنیزان

خرد را بر طشت نشانیدیم تا که دختران بعد چندی فرصتی گفتند که اکنون چوبداران
دزد مرد را گرفتار کرده آورده اند که فلان شخص است و یکی را از ملازمان ما نام بردند
آخر در طشت آواز دادند که میا نجو را میگوید که از دزد بپرسید که جامه از کجا گرفته بودی
و حالا کجاست باز گفتند میگوید که آن روز که این خانه از مستورات فارغ بود و من
هیزمهای سوختنی دران فراهم میکردم همون وقت جامه از چارپائی برداشته بردم
و حالا در خانهٔ من در کهلوئی زیر دیگر چیزها افتاده است فقط همون وقت دو کنیز
را دوانیدیم که جامه بجنسه از همون کهلوئی برآورده آوردند و اللہ اعلم بالصواب

خاتمة الکتاب در احوال مصنف

بندهٔ بیمقدار برخوردار متمم این رساله صفحات خاتمه را بذکر والد مرحوم باسخای
مبانی رساله مشک آگین گردانیده بگذارش میدهد که والد ماجدم نور محمد
نور اللہ ضریحه و اوصل الینا فتوحه بلا شائبه مبالغه و خودستائی و خلط اطرا
و تقریر آرائی عجب مرد خدا ساده مزاج بی تکلف گویا اخلاق مجسم عالی همت
قوی دل فراخ حوصله هشاش بشاش متبسم + ظاهر و باطن پاک و صاف +
مبرا از غل و غش و حسد و حقد و کبر و ریا و اعتساف + بحلم و حیا و کرم
و وفا و شجاعت و سخا آراسته + و بساط مکارم اخلاق و معالی اوصاف
پیراسته + در زمان تنگدستی فراخ دلی از دست نداده کفدست بدستور بداد و دهش
و مهمان پروری گشاده میداشتند + و دران آوان تنگیری زمانه دامن توکل تنگ
گرفته زبان الحاح و ابرام پیش بنی آدم نمی گشادند + برطبق دعای والدهٔ
ماجده تا دم مرگ سوای خداوند عز و جل خوف و هیبت کسی پیرامون دل

شان گردید و وسعت طبع و انجابتش کسی درازی نکشید روزی میفرمودند که اگر بغتةً
آسمان بر زمین هم خورد و آوازی سخت برآرد امید قوی بفضل الله دارم که دلم
نخواهد لرزید از درگاهِ ذو الفضل العظیم شان اکرامی عنایت بود که مولوی
از زمرهٔ خود می تصور ید و رند رفیق خود می انگارید بعضهم اهل سنت و جماعت قامع بدعت
رفض و کیت و ذیت بودند و بزعم اهل التشیع تابع طریقهٔ اثنا عشریه و رافع لوای
ولای اهلبیت علیهم السلام منه و که از مختلف الادیان و المذاهب بفضل و کمال ایشان
اعتراف اورد و اصناف مردم با وصف تفرق طرق و مشارب بر سبق و اولیت
شان ستایش گر و رشک بر بتاریخ سوا پاس روز پنجشنبه هشتم جمادی الثانی
سنه ۱۲۴۱ هجریه تولد یافته بعد چار سال و چار ماه و چار روز بر رسم نیاگان خود
در مدرسه بتعلم اشتغال گرفته اولاً بمصحف شریف و ثانیاً بکتب فارسی و نظم و ثالثاً
بکتب عربی از علوم ادبیه و فقهیه تدرس گزیدند تا که در عرصه بیست و پنج سالگی
تحصیل تمام فرمودند انگشت نمای انام و مرجع خاص و عام گردیدند و اگر چه از عهد شباب
بکشیدن دود تماکو و نوشیدن کوکنار و غیره اعتیاد و بامورات سرکاریه بلندرتبه
اشتغال مفرط ضرورت افتاد تاهم مطالعهٔ کتب از اصول دین و علم سلوک و اخلاق
و فنون حکمی و ریاضی از دست ندادند در عقیدت مذهب اهلسنت و جماعت داشتند
مگر خالی از افراط و تعصب و محلی بکمال حب جناب اهلبیت علیهم السلام و شدت عداوت
با عدای آل کرام و در اوائل ایامی معدوده در فروع فقهیه بمذهب امام شافعی علیه الرحمه
مائل گردیده بودند مگر باز بمذهب امام حنیفه علیه الرحمه که مروج این دیار هندوستان است
رجوع آوردند هر چند که لباس و همه اوضاع ساده و دهقانانه بلکه یک دو از اطوار

قلندرانه هم داشتند مگر علمای صالحین و مشایخ عارفین نظر بصدق و خلوص باطنی
حمل بر طور ملامتیین نموده تلقی بقبول میفرمودند و از خواص زمرهٔ خودی شمردند از مشایخ عظام
بشرف صحبت حضرت شاه گل محمد غزنوی علیه الرحمة که از خلفای عظام حضرت
شاه صاحب شاه عبدالله معروف بشاه غلام علی دهلوی نقشبندی قدس سره
بودند رسیده تلقین اوراد گرفته اند و باز تا مدتی بخدمت حضرت شاه صاحب
پیر محمد شاه جی علیه الرحمة که از اولاد و سلسلهٔ حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالقادر
جیلانی قدس سره اند در مزار متبرکه شان عزلی تحصیل سرای سدهو واقعه
ضلع ملتان واقع ست تربیت ها یافته و بعده از حضور مولانا حضرت مولوی عبیدالله
صاحب ملتانی بدام برکاته که الآن سر امد موالی این نواحی و از اعاظم خواجگان
سلسلهٔ چشتیه اند تلقین ذکر فکر گرفته و استفاده و استفاضه ها نموده اند و
بتوجه توفیق ازلی و عنایت درگاه لم یزلی قوت ایمان و صدق یقین و کمال
توکل و رسوخ محبت و حسن اعتصام بحبل الله و نهایت اشتیاق بجناب رسول الله
صلی الله علیه وسلم و خضوع و خشوع در نماز و دعوات و فرط شوق و لذت در توجه
و مناجات از ابتدای قدم توبه تا دم آخرین نصیب روزگار خجسته بوده است و در رویا سه
بار مشرف زیارت جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم گردیده اند و دائما مشمول الطاف
خفیهٔ بارگاه احدیت ماندند چنانچه از قرائن و وقائع و واقعات بوضوح میرسیده
عاش رحمه الله تعالی عیشا طیبا مبارکا رشیدا حمیدا ثم قبضه الله الی رحمته طاهرا نقیا
مرضیا سعیدا رحلت شان بوقت عشا بعد غروب شفق سرخ و سپید شب جمعه سلخ رجب
سنه ۱۲۷۸ هجریه مطابق سلخ جنوری ۱۸۶۲ عیسویه وقوع یافته در مقبرهٔ حضرت واصل الحق
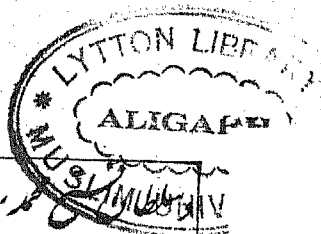
[illegible] جد بزرگان خود واقعهٔ موضع داسواستانه مسکن خود در مکانیکه درانجا
خود را در یکی از رویای خود در قبر دیده و بشرف زیارت حضرت جناب نبوی صلی الله
علیه وسلم مشرف گردیده و کاسهٔ شیر از دست مبارک گرفته نوشیده بودند
چنانچه در حین حیات اشاره بآن مکان فرموده بودند مدفون شدند و ازانجا که
امور سرکاریه روز میداریه و حاجات برای خلایق و اصلاح بین الناس فراغت
کم دست میداد و اگر میسر میشد تا بمطالعه گذرانیدن وقت پسند خاطر عزیز می افتاد
تالیف از ویشان کم اتفاق یافته و تقریرات دلپذیر بحیز تحریر آمدن
صورت نگرفته الا در عهد ریاست سنگهان بالتماس دوستی از ملازمان کاری
کتابی عجیب در علم حساب تالیف فرموده بودند که بسبب تبدیلی آن ملازم نقلش
دست نداد و نزد او ماند و نیز بشوق دل در شرح قصیدهٔ برده رسالهٔ مبسوط
تصنیف فرموده اند که موجود است و حالا در اخیر عمر باشارت حضور صاحب
کمشنر بهادر ممدوح دام اقباله چنانچه در دیباچه تصریح آن فرموده اند که
سعی در تالیف این رساله و سالهای چند در گفتگوی این باب و جستجوی
انساب و تفتیش حکایات و تحقیق روایات بسر برده اکثر مضامین مطلوبه
بحیز قلم آورده بودند که عمر عزیز با تمام آن وفا نکرده آن مضامین بطور
مسوده ماندند مصرع تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال + خطا نگر که دل
امید در وفای تو بست + و چون کمترین محرر خاتمه را بعد رحلت شان شرف
ملازمت حضور صاحب ممدوح دست داد بعد اظهار افسوس و ادای تعزیت
حکایت این رساله در میان نهاد و در عذر داشتم که ناقص هم بطور مسوده [illegible]

مگر امید که با تمام رسانیده بنظر انور گذرانیده خواهد شد انشاء الله تعالی بنا بر علیه
اگرچه در درد مفارقات کهنه و تازه نو گرفتار آمده و دلگرفت مانده مصداق بیت
صائب بودم بیت دلم بهیچ تسلی نمیکند صائب + بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم +
مگر بضرورت وقت در پی فراهمی حکایات باقیه گشته و مسودات را تهذیب و
مضامین را ترتیب داده بعون عنایت کارساز بنده نواز در ربیع الاول سنه ۱۲۷۹ هجری
مطابق ستمبر سنه ۱۸۶۲ مسیحیه با تمام رسانیدم و هو الموفق للاتمام والسلام

خاتمه سپاس بی‌پایان نابود بایسته و شایسته که بهنگام گزین این سفینه دلنشین که از هر گوهر
حرفش آب بلاغت در تراویدن و از کند هر لفظش دلکشی فصاحت در بالیدن است تصنیف شریف
فاضل اجل و عالم مستند مولوی نور محمد چیلا قوم سیال حسب الحکم محکم جناب دولت
مآب تجمل بارگاه حکومت رونق شارستان شوکت غریب نواز امیر پرور رعیت
پرداز و رعایت گستر داد افروز بیداد سوز فلاطون عهد نوشیروان جهان
مالک دانش و داد گرامی نسب فرخنده نهاد مستر جارج ولیم
هملتن صاحب بهادر فلک اقتدار کمشنر دهلی یار ادام الله علی
صدر الدولة والاجلال و اقام رؤس عباده
البریة بالبر والاقبال بصحت ساعی
مرتب مولوی غلام مولی
المتخلص بقلق
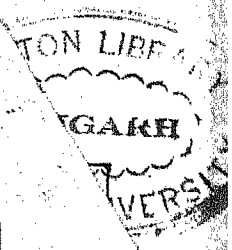
درمدتی انصرام و کارپردازی تمام میر جمیل الدین المتخلص هجر طبع گرفته باتمام رسید و دست سعی ساعیان این وادی در استین استراحت و انفراغ خزید اگر کارآگاهان گزیده گزین و شگرف شناسان سنجیده آفرین بگلگشت این نوآیین گلشن مژده داری بیای نگاه خواهند خرامید می بینم گلی که در بهارستان خیال ندیده اند درین ارم گلشن گلشن خواهند دید عبارتش ساخته گواه بی ساختگی و سادگی بیانش ناپرداخته شیئه باپرداختگی آری این ساده دلربایی ست که بدل دادن می سزد و این آزاده رعنایی ست که به جان نثاری می شاید هان هان ساده اد ایش از چنین و چنان عاری و آزاده خرامیش ازین وان در دامن گذاری حیف بر چشمی که از سوادش سوادی نیفروزد و وای برگوشی که ازین داستان

دستان نیندوزد غرض داد چشم از دیدنش گرفتنی ست
و غذای گوش از شنیدنش پذیرفتنی الله بس و ما بقی هوس

قطعه تاریخ طبع زاد عقیدت آئین میر جمیل الدین تخلص هجر

چو این نامهٔ نغز و پاکیزه را ❊
معاسی از طبع بشگافت هجر
بفرجام نیکو سر انجام شد
ببال همایونش بشتافت هجر
چو رفته یکی طبع در فکر او
تو تاریخ نایاب دریافت هجر

۱۲۸۵